

این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری

در شهر کاشان در روز پنجشنبه



در شهر کاشان در روز پنجشنبه

در شهر کاشان در روز پنجشنبه

بشستن محل وجوب حاصل گردد و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد و بکثرت
تذکره و مرفق محل اجتماع استخوان بازو و می با ذراع است و اما در مسح اول مسح سر است از پیش سر
بقدر مسمی از جانب طول عرض مثل آنکه بسبب انگشت بقدر ناخن بمالد و احوط و افضل بودن مسح
بقدر موهنه سه انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدیکه در دو طرف پیش
سر است در دو جانب پیشانی و دو مسح در پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت
پا است بحسب طول بر وجهیکه چیزی از طول فرو گذاشت نشود و بخلاف عرض که مسح بر آن گاه
لیکن احوط مسح نمودن تا بفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است
بتام کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پای مگر آنکه علم مسح نمودن قدر وجه
موقوف بر مسح نمودن بعضی آنست هر چند احوط مسح تمام آنست و معتبر در تجدیدنظر شستن
و مسح کردن بر خلقت متعارف است و اما در مقدار غسل و مسح معتبر حال و نحو گیرنده است
البسی فرق نیست در میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و در از بودن دست و پای
و کوتاه بودن آن و شستن و مسح نمودن فصل پنجم در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است
اول نیت و آن عبارتست از اراده که برای تکمیل این عمل وضو را باعث شود بر عمل و در آن معتبر
چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجا آورد و اگر همین باشد
و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادتست بر وجهیکه متنازع نشود از غیر آن عبادت
بقصد بندگی جناب احدیت و ضرورت نیست بنماتر آوردن عبادت را بر وجه تفصیل و نه غیر این
از امور دیگر مثل وجوب و احتیاج و مثل آنهایی که عبادتی که مرد و باشد میان واجب و مستحب
انفایت میکند قصد نمودن آن را بر وجه بندگی و ضرورت نیست دانستن واجب و مستحب بودن آن بخلاف
آنکه اگر دو عبادت باید بکند که هر یک شبیه دیگری باشد بحسب صورت چه وضو و چه غسک و وضو و

تقسیم یکی از آن دور انکند و داخل عبادت شود و کفایت نمیکند و معتبر است مقدارن بودن نیست یا
 اول عمل در اکثر عبادت و از آن جمله است وضو لیکن نه بمعنی اخطا ببال بلکه معنی وجود واهی بر عمل
 در آن حال هر چند بخاطر نرسد و در آن وقت عمل را معتبر است که نیت خلاف در بین عمل نکند و غفلت از
 عمل یا لمره نیز روی نبرد کند اند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی آنست که نیت در وقت عمل باشد
 بر وجوب یا ندب و وصفی مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم و تلبیله مثل آنکه بگوید وضو میگیرم
 بعکس آنکه واجب است یا وجه هر یک با قصد قربت و استقامت عبادتی که مشروط است بجهت و آن
 دو وقع حدث بالنسبت بآن و صورت آن بنابر این در کسی که حدث آن دفع میشود باین طریق است
 که وضوی واجب یا سنت میسازم بحیث وجوب و آنجا که دفع حدث و استقامت عبادت قربت الی الله
 و در کسی که رفع حدث بالنسبت بآن ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و رفع آن استقامت دفع حدث
 را از نیت میکند و باقی بخوبی ذکر شد بی تفاوت است در هر دو و از برای تقریب بین عبادت
 مراتب چند متیبا بحسب کمال و اعلاای آن کردن عبادت است از جهت آنکه جناب اقدس الهی از ادای
 برای نیت و ادای آن کردن عبادت است از جهت تحصیل ثواب باطله ای از جناب و در کفایت کردن قصد
 تحصیل ثواب باطله ای از تعاقب خلافت و اقرب کفایت نمودن آنست و در مابین و سایر بسیار است
 و از برای تعالی ناس که مرتبه عالی نهایت مسویت دارد احتیاط در اراده مثل فرمان برداری است
 و رعایت تقوی در آنست که اتهام و تحصیل مرتبه اولی نماید و احوط و اعلی آنست که نیت را شعار
 شستن روی نماید و بهتر آن آنست که نیت نماید در وقت دست شستن و دست شستن را پیشتر از اگر
 قصد بیرون رفتن از وضو داشته باشد عمل غرض نیست باطل میشود و لکن اگر قصد پیش از بیرون رفتن
 موالات وضو صحیح است و اگر غرض کند که بعد از بیرون رفتن موالات وضو باطل است و اگر وضو
 واجب قصد سنت کند و یا وضوی سنت قصد واجب بکند باطل است و اگر کسی شستن

برضوی واجب باشد ترک کند و ضوی سنده و بزودم اجتناب کردن در شستن موی از اعلا و در شستن
از فروج و لازم نیست رسانیدن آب بزیرومی ریش و شارب و زیر لب و امبری هرگاه موی احاطه کرده
باشد بشوره را چه مرد باشد چه زن چه پریش باشد چه تنگ ریش اما آنچه از روی نمایان باشد و میان
موی شستن آن واجب است و واجب است شستن موی که از حد روی بیرون رفته باشد و در
از سر و پایی از بالا بپائین کشیدن و از پائین بالا بآب شستن واجب است و احوط بیرون رفتن از روش موی
سوم بودن مسح است بر طوبت و دست از آب و وضو بر طوبت و دست چپ باشد یا دست راست
هر چند احوط مسح نمودن سر و پایی راست بر طوبت و دست راست و مسح نمودن پایی چپ است بر طوبت
دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضو از برای غیر آن در حال بودن
در وضو و خداوند از وضو ای از ریش که از حد روی بیرون باشد و اگر طوبت و دست بخشد جایز است
گرفتن آب از مواضع مذکوره بے اشکال و اگر تنگ ریش یا تنگ گرد سر کردن بدست مسح نماید بر راع و
احوط خشک بودن محل مسح است هر چند حاجت آن نیست هرگاه مسح بر طوبت و دست حاصل شود و اگر
استهلاک شود بر طوبت و دست پیش از مسح جایز نیست و شرط است حایل نبودن در مسح مطلقا در حال اختیار و اما
حال تقیید پس جایز است هرگاه شستن پایی مقدور نباشد و بر تقدیر تعدد در طوبت و دست و مسح نمایان
و مسح نمودن است و همچنین جایز است در حال ضرورت مثل سردی چهارم ترتیب جمیع اعضا و وضو چه
باشد وضو چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی و آن حاصل میشود شستن
دست راست را بعد از وضو و دست چپ را بعد از شستن دست راست مسح نمودن پایی است بعد از مسح وضو و در آن یک
بعد از پایی است پس اگر مقدم بر او تمام وضو و تقریبا بعضی از ابرو تمام مقدم یا بعضی از آن باشد آنچه را
که مقدم داشته است چه عام باشد چه ناسی چه قیما باشد چه مضطرب و مسح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر
مناسی و لا باعنا و یا بشد یا کسرتیب در وضو نیست قصد شده باشد اگر کی الامین در واقع شده باشد یا کسرتیب

نیز آنچه را که مؤخر داشته است بلکه اصل وضو باطل است و اگر بطلان ترتیب بفراموشی واقع شده باشد
بطلان مختص به آن چیز نیست که پیش داشته شده است از آنچه باید بعد شده شود و چنانچه اگر آنچه بعد
باید شده شود پیش شده باشد بدون نیست باید اعاده نماید و مبطل وضو نیست بشرط آنکه مراد آن
بر طرف گذشته باشد و بر یک از دو صورت و فرقی نیست در بطلان میان آنکه مخالفت ترتیب در کسی شده
باشد یا در قدر معتد به مثل آنکه از عضو پیش بقدر شتراش یا زیاد تر بعد شده باشد یا در تمام اجزاء وضو
و بدون آن وضو باطل است و آن عبارتست از مسابله که باقی بماند در طهارت در عضو از اعضای وضو
چه آن عضو پیش از عضو باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست یا عضو سابق بر آن چیز
اعتنا ندارد آنست که بجز در تمام نمودن عضو شروع در وضو بعد از آن نماید بدون مهلت و لکن خشک
شدن مبطل است در حالتیکه جهت تاخیر باشد اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امتثال
آن باطل نمیشود و مقوض ششم جای آوردن مکلف وضو را بعمل خود و حال اختیار و فقی نیست در این
میان عامه و اهل فاسمی و فاضل میان وضو غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن پس نگاه بیشتر دیگری
طهارت را با بعضی آنها بعمل آورد یا دیگری بعمل جای آورد آن طهارت را یا بعضی از آنها کفایت نمیکند
چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت افند کرده باشد وضو باطل است چه وضو شرکت غیر نشود یا نشود و در
حال اضطرار باید دیگری را معین گیرد و معتبر در خشک شدن اعضاء و اینحال خشک شدن اعضاء
وضو گیرنده است نه وضو دهنده و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن
نیت وضو گیرنده است به قسم مطلق بودن آب وضو یا غنی که عرفا آنرا آب گویند از این اضافه آنکه فاضل
اگر نکند و فرق در میان آب شود و شیرین و دریا و برف و بارش نیست بلکه اگر عینیت نیز داخل آب
کنند اما میگوید از اطلاقی بیرون نکند اگر ابراهیم نیست به قسم ظاهر بودن آب وضو پس اگر وضو آب
نخمس یا از اعاده باید بکند بلکه اگر قصد جواز وضو عینیت بکند بدون عذر عزم نیز بعمل آورده خواهد بود

مسائل نجیبه
فصل در عجز اتصال وضو با طهارت
در وضو و طهارت و اینها
در وضو و طهارت و اینها
در وضو و طهارت و اینها

و قی نیست در اعتبار طهارت و الطاقی آب در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و
فراموش کرده باشد و بر تقدیر فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت منقسم
الیاحه آب باینکه سباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخردن و غیر آن یا مازون در تصرف نمودن آن یا
یا ذن یح یا فوی یا شایه حال و احوط در شایه حال اکتفا نمودن به علم است ولیکن در هر مایه و وقع در راه
و منازل اسفار و غیر آنها بائراست ما و ایکیه از مالک که است مطلع نشده باشد و احتمال دادن
اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا نوح آن باشد مضر نیست و اگر داخل شود آب غصبی در آب سباح
و مخلوط شود و جمیع که امتیاز از میان بر داشته شود و قابلیت قسمت و قیمت نداشته باشد
بعالت کم بودن آن ظاهر آنست که منشأ منع از تصرف سباح میشود ولیکن احوط رضای آن از
مالک است بخلاف آنکه اگر شسته شود سباح بفضیحه محض نیست و ضوابط آن در هم آنکه از استعمال آب
تس حصری یا بهر چه بین مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهر ساندن مرض یا تنگ شدن
وقت یا محبت ترس یا تنگی خود یا فیت خود که از مفارقت او متفر شود هر چند کافر است یا متفر
نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا بر حیوانی بهترسد که بمردن او متفر نشود بلکه محتمل
جو از مطلقا چه متفر نشود چه نشود ولیکن در آن اشکال است و در هر یک از این چند صورت اگر وضو
بسا ز و وضو باطل خواهد بود و این شرط و شرط سابق از شرط علی است نه از شرط ایضا
وجودی یا جمعی که هر گاه علم نداشته باشد وضو باطل خواهد بود و یا زوجه ایست مکان و
در آن خلافت و احوط امارات است و نیست اشکال بر صحت وضو اگر مطلع شود و غصب
بدون عهد از فراغ از وضو لیکن عرض از برای مالک بر فمه او تعلق میگیرد و اگر عرض غدا شد
باشد مثل اجرة النسل مقدار تصرف و یعنی علاوه نموده اند با جهات طرف و محل رفتن آب و احوط است
اگر در صورت آنها در وضو که درین صورت محین است تیمم و اگر وضو گرفت باطل است

و در اندام هکایت محل فصول پنج گانه آب برز و جاری از محل فرو شود و از آنجا است نیز جای که فکایت نمیکند
 و اگر آنجا است نکند فکایت کردن ظاهر است و شرط نیست در صحت و فواید هکایت فکایت و فواید و احاطه و ک
 نکردن استقامت پیش از فرو فصل ششم در حکم جبار و آن چه بهائیت که آب است شکسته زامی نندند بلکه اگر
 کسی در بعضی اعضا می فروی آن جروح یا زخم باشد مثل زخم شمشیر و کار و دمل و خراش و نحو آن یا شکسته باشد
 و در روی چپیکه جیوه یا نحو آن نباشد و بستن و مسح نمودن آن متفر نشود و ظاهر اینست که باشد و تواند بود
 غیر تطهیر نماید هر چند با جام یا قوفه یا بشیر از اجاقی از برای آب گرم کردن و مثل آن باید تطهیر نماید و وضو سازد
 بر قدری زنده داشتن بر آن و اگر بر اضمی باشد که متفر نشود و بستن آن کفایت میکند شستن آنچه صحیح است از اطراف
 آن چه ممکن باشد مسح نمودن بر روی آن یا ممکن نباشد هر چند در صورتی که ممکن باشد مسح احوط
 مسح نمودن است چنانچه در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن احوط آنست که بر روی آن چیزی
 طاهری بگذارد و مسح کند روی آنرا و هم چنین است حکم شکسته و قوی که بر روی آنها جیوه
 نباشد هر چند در این دو صورت علل و نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از مواضع شستن
 و وضو جیوه باشد و ممکن باشد رسانیدن آب بیشتر و در زیر جیوه برداشتن جیوه و اگر بختن
 آب با نبردن عضو را در آب هرگاه بیشتر برسد و شسته شود و عضو واجب است لیکن احوط
 آنست که هرگاه ممکن باشد برداشتن جیوه برداشته شود و زیر آن شسته شود و هرگاه ممکن
 نشود و کمر ریخته شود آب تا شسته شود و عضو یا فم و غایب عضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر
 نشود شستن بیشتر و مسح کند بر روی جیوه و هرگاه جیوه در موضع مسح باشد پس اگر جیوه تمام
 محل مسح را گرفته باشد و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجب است و مسح کفایت
 نماید مسح آن و اگر تمام محل مسح را جیوه گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن جیوه بقدر
 کفایت و واجب از مسح ببرد از روی ناید و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جیوه لیکن در صورتی که ممکن باشد

است و می شود
 این را احتیاطاً و در صورتی
 که در این موضع
 میان مسح و جیوه
 و ایضا اگر جیوه
 در آن موضع

زنان این آب بزر جیسره و قمر زرد و محل ظاهر باشد واجب است مکرر رفتن بر جیسره بقدر یک آب
بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بخوبی که آب بشو برسد و محل مسح بر جیسره اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است تیمم او جامع نمودن
میان آن و گذاردن چیز طاهر است بر جیسره و مسح کردن بر آن و فرق نیست در جیسره میان
بعض و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جرح است
از تقریط خود باشد یا نباشد و در حکم جایز است که نهانی که بر جرح و قروح میبندند زیاد و آنست
که بر آنها میگذرانند و در چیزهایی که چسبندین آنها بدون حاجت باشد و کندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جیسره و تیمم است و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشو یا جیسره شستن
و حایل سوی جیسره نباشد واجب است تیمم نماید و هم چنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر برین باشد و قروح و جروح یا شکسته نباشد یا مرص حد عضو یا یکی از اعضاء که جرح
شود واجب است تیمم نماید و از آن جمله است در چشم که در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب جرح
مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه ریج و وضو بسیار و نماز کند و احوط آنست جمع کند چنانکه وضو
میان دو نماز و اگر حال و مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بی حدت
واجب است اختیار نماید آنوقت اگر در اینحال در اشنامی نماز حدیثی واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودنست نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاسات باینکه اغیر نماید از
برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست بلباس
و رخت و لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدت و شک یا و هم بملطئه
و آتش باشد و وضو واجب است وضو همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدت هر دو داشته باشد

در جیسره بقدر یک آب
مسح بر جیسره اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند
میان آن و گذاردن چیز
طاهر است بر جیسره و
مسح کردن بر آن و فرق
نیست در جیسره میان
بعض و تمام عضو بلکه
جمیع اعضا و نه میان
آنکه زیر آن پاک باشد
یا نجس و نه میان آنکه
جرح است از تقریط خود
باشد یا نباشد و در حکم
جایز است که نهانی که
بر جرح و قروح میبندند
زیاد و آنست که بر آنها
میگذرانند و در چیزهایی
که چسبندین آنها بدون
حاجت باشد و کندن آن
اذیت کند احوط جمع
میان جیسره و تیمم است
و هرگاه متضرر شود
بمسح نمودن بر روی
بشو یا جیسره شستن
و حایل سوی جیسره
نباشد واجب است تیمم
نماید و هم چنین هرگاه
یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر برین
باشد و قروح و جروح
یا شکسته نباشد یا مرص
حد عضو یا یکی از
اعضاء که جرح شود
واجب است تیمم نماید
و از آن جمله است در
چشم که در آن باید تیمم
کند و اگر کسی صاحب
جرح مستمر باشد چه
بول و چه غائط و چه
ریج و وضو بسیار و نماز
کند و احوط آنست جمع
کند چنانکه وضو میان
دو نماز و اگر حال و
مختلف باشد که وقتی
باشد در اوقات نماز از
برای او که تواند نماز
را بی حدت واجب است
اختیار نماید آنوقت
اگر در اینحال در
اشنامی نماز حدیثی
واقع شد نماز را تمام
کند و احوط اعاده
نمودنست نیز و واجب
است بر او محافظت
نمودن خود را از
نجاسات باینکه اغیر
نماید از برای خود
کیسه که در آن قدری
پنبه یا مثل آن بگذارد
که منع نماید سرایت
نمودن نجاست بلباس
و رخت و لیکن این
در صورتیست که در
حفظ نمودن آن
متضرر نشود و اگر
بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک
بدانکه هرگاه یقین
داشته باشد در حدت
و شک یا و هم
بملطئه و آتش
باشد و وضو
واجب است وضو
همچنین هرگاه
یقین در طهارت
و حدت هر دو
داشته باشد

در جیسره بقدر یک آب
مسح بر جیسره اگر ظاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند
میان آن و گذاردن چیز
طاهر است بر جیسره و
مسح کردن بر آن و فرق
نیست در جیسره میان
بعض و تمام عضو بلکه
جمیع اعضا و نه میان
آنکه زیر آن پاک باشد
یا نجس و نه میان آنکه
جرح است از تقریط خود
باشد یا نباشد و در حکم
جایز است که نهانی که
بر جرح و قروح میبندند
زیاد و آنست که بر آنها
میگذرانند و در چیزهایی
که چسبندین آنها بدون
حاجت باشد و کندن آن
اذیت کند احوط جمع
میان جیسره و تیمم است
و هرگاه متضرر شود
بمسح نمودن بر روی
بشو یا جیسره شستن
و حایل سوی جیسره
نباشد واجب است تیمم
نماید و هم چنین هرگاه
یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر برین
باشد و قروح و جروح
یا شکسته نباشد یا مرص
حد عضو یا یکی از
اعضاء که جرح شود
واجب است تیمم نماید
و از آن جمله است در
چشم که در آن باید تیمم
کند و اگر کسی صاحب
جرح مستمر باشد چه
بول و چه غائط و چه
ریج و وضو بسیار و نماز
کند و احوط آنست جمع
کند چنانکه وضو میان
دو نماز و اگر حال و
مختلف باشد که وقتی
باشد در اوقات نماز از
برای او که تواند نماز
را بی حدت واجب است
اختیار نماید آنوقت
اگر در اینحال در
اشنامی نماز حدیثی
واقع شد نماز را تمام
کند و احوط اعاده
نمودنست نیز و واجب
است بر او محافظت
نمودن خود را از
نجاسات باینکه اغیر
نماید از برای خود
کیسه که در آن قدری
پنبه یا مثل آن بگذارد
که منع نماید سرایت
نمودن نجاست بلباس
و رخت و لیکن این
در صورتیست که در
حفظ نمودن آن
متضرر نشود و اگر
بشود واجب نیست
فصل پنجم در شکوک
بدانکه هرگاه یقین
داشته باشد در حدت
و شک یا و هم
بملطئه و آتش
باشد و وضو
واجب است وضو
همچنین هرگاه
یقین در طهارت
و حدت هر دو
داشته باشد

و شک داشته باشد و در سوختن بر یک از دیگری واجب است و فوجیه آنکه باند حالت سابقه بر این
 دو حالت رایانده و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل نیاید و آنچه
 واجب آنرا اگر کسی در حالات وی نداده باشد و اگر داده باشد وضو را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو
 و اجابت وضو مطلقا پس چندین بار از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و نه بر کسر شک
 واجب نمیشود و هیچ صورتی از صورتی نه اصل وضو نه در عاده اجزاء اگر قیام داشته باشد
 بطهارت و شک نگیرد در حدث یا احتیال مبرومی بدیه حدوث آنرا یا منطقه بهم رساند اعتبار دارد
 و اجتنابیت وضو همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و دخل
 شدن در محل دیگر بلکه بعد از فراغ شدن از وضو و چند از محل وضو بر نحو استیاضه باشد و داخل فعل
 دیگر نشده باشد چه طول کشید و باشد نشستن یا نه ^{باب} و و هم در غسل و در آن چند فصل است
 فصل اول در امریکه موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و نفاس و استیاضه و وس
 سبت و قوت شدن است و هر یک از این افعال غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب
 و شرط است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و هم چنین واجب و شرط است از برای آن
 واجب و واجب میشود از برای مقدمه از برای مس نمودن کتابت و آن اگر مس نمودن آن واجب شود و
 مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور عزائم چه تمام آن چه
 بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و از
 چیزی در آنها بشروط واجب شدن هر یک بنزد یا نحو آن و استیاضه در حکم حدات مذکوره است
 و در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست همچنین واجب است
 هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از دوزخ بنا بر احوط هر چند ظاهر آنست که
 واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قنای آن و اما حکم غسل استیاضه از برای روزه حکم

فصل اول در جنابت و غیره از باب دوم
 و شک داشته باشد و در سوختن بر یک از دیگری واجب است و فوجیه آنکه باند حالت سابقه بر این
 دو حالت رایانده و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل نیاید و آنچه
 واجب آنرا اگر کسی در حالات وی نداده باشد و اگر داده باشد وضو را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو
 و اجابت وضو مطلقا پس چندین بار از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و نه بر کسر شک
 واجب نمیشود و هیچ صورتی از صورتی نه اصل وضو نه در عاده اجزاء اگر قیام داشته باشد
 بطهارت و شک نگیرد در حدث یا احتیال مبرومی بدیه حدوث آنرا یا منطقه بهم رساند اعتبار دارد
 و اجتنابیت وضو همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و دخل
 شدن در محل دیگر بلکه بعد از فراغ شدن از وضو و چند از محل وضو بر نحو استیاضه باشد و داخل فعل
 دیگر نشده باشد چه طول کشید و باشد نشستن یا نه ^{باب} و و هم در غسل و در آن چند فصل است
 فصل اول در امریکه موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و نفاس و استیاضه و وس
 سبت و قوت شدن است و هر یک از این افعال غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب
 و شرط است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و هم چنین واجب و شرط است از برای آن
 واجب و واجب میشود از برای مقدمه از برای مس نمودن کتابت و آن اگر مس نمودن آن واجب شود و
 مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور عزائم چه تمام آن چه
 بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و از
 چیزی در آنها بشروط واجب شدن هر یک بنزد یا نحو آن و استیاضه در حکم حدات مذکوره است
 و در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست همچنین واجب است
 هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از دوزخ بنا بر احوط هر چند ظاهر آنست که
 واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قنای آن و اما حکم غسل استیاضه از برای روزه حکم

صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شرط است غسل جنابت از برای هر آن شخص در آن ایام بلکه
 احوط است نکردن غیر آن از آن ایام است در جمیع اوقات و سایر ایام و غیره از آن ایام و غسل است در هر
 عبد الله و غیر آن و همچنین شرط است غسل جنابت از برای هر آن شخص از آن ایام و آنست
 علیه السلام بار احوط بلکه اختیار آن خالی از وجوب نیست واجب شود غسل گاهی نیز در عهد و قسم و آب
 نیست غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نه واجب است اغسال مذکور و نقضها بلکه مستحب است
 نقضها **فصل دوم در بیان حقیقت غسل است** بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر
 جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر موقوف باشد شستن بشبه
 شستن موی البته باید بشوید موی را در اینجا حال اما داخل گوش و دهن و دماغ و این بلبک
 چشم داخل سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضروری نیست و هم چنین ضروری نیست شستن
 سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنه باشد که باطن آن دیده نشود و بسک احوط
 شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن آن و مثل آنست سوراخ
 دماغ در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن
 باید با تماس باشد یا بتبیین او با تماس از وقت و آنست که در آب بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 شده و ضروری نیست بر آوردن جمیع بدن از آب بلکه اگر آب باقی ماند بکشد تا اینکه باقی نماند و آب باشد ضروری نیست
 احاطه بر آن آوردن جمیع بدن است از آب و اگر قدری باقی ماند از بدن چیزی بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از
 بیرون آمدن از آب بلوغ شود باید اعاده نماید غسل و خلاف است که غسل را تماس بر یکی از اجزای بدن
 که اول آن رسیدن اول جزء از این است **باب و اختصار آن** رسیدن آن جزء از این
باب یا انی المصوب اما نیت با تحقق آن بر رسیدن آن جزء از این است
 به آب و قول دوم خالی از رجحان نیست هر چند احوط جمیع نمودن میان

در شستن موی
 باید بشوید موی را در اینجا حال اما داخل گوش و دهن و دماغ و این بلبک
 چشم داخل سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضروری نیست و هم چنین ضروری نیست شستن
 سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنه باشد که باطن آن دیده نشود و بسک احوط
 شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن آن و مثل آنست سوراخ
 دماغ در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن
 باید با تماس باشد یا بتبیین او با تماس از وقت و آنست که در آب بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 شده و ضروری نیست بر آوردن جمیع بدن از آب بلکه اگر آب باقی ماند بکشد تا اینکه باقی نماند و آب باشد ضروری نیست
 احاطه بر آن آوردن جمیع بدن است از آب و اگر قدری باقی ماند از بدن چیزی بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از
 بیرون آمدن از آب بلوغ شود باید اعاده نماید غسل و خلاف است که غسل را تماس بر یکی از اجزای بدن
 که اول آن رسیدن اول جزء از این است **باب و اختصار آن** رسیدن آن جزء از این

هر دو است و نیت لکن واجب نیست دانستن این معنی که غسل هر یکی از این دو است یا فی الحاصل پس
 هرگاه نداند واجب نبودن این را و غسل کند صحیح است غسل آن و مراد بهتر ترتیب شدن هر است
 پیش از طرف راست و طرف است را پیش از طرف چپ و گردن را با سبزه یا شست و احوط شستن
 طرف راست گردن است نیز با طرف راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ آنها نمودن
 بجانب چپ و تفرقی نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسی که سبزه را بداند یا نداند یا
 فراموش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضا و احوط شستن با نیت و نیت
 با طرف راست و چپ و هر یک از هر طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از نه یا ترا باید
 یا یقین شستن قدر واجب حاصل شود با اینکه قدری از بدن را بشوید یا گردن و قدری از طرف
 چپ را با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که
 محاذی هر یک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بسته از هر طرف
 و تنوالات در اینجا ضرورت نیست ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است هرگاه غسل پیش از
 سلامتی از مرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بے اشکال معتبر نیست و هم چنین است
 حکم در یس و مبطل پس اگر قلیله از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد می شود
 اعاده غسل نسکندر و لیکن اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ
 و اگر در طرف راست باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف
 چپ باشد بغیر آنچه باقی مانده است دیگر چیزی نباید بشوید و نیت را ستان شستن سر
 نماید و اگر تشک کند در عضو سے از اعضا غسل اتفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل
 باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد آنرا بطل آورد
 و اگر تشک باشد اتفات بآن نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده

در غسل شستن
 اگر تشک در خط او حرکت
 باشد احوط حرکت
 نکردن از مکان خود
 چنان است که در خط
 حرکت او مسدود

در جمع در کثرت شک بیرون است که اورا در عرف کثیر الشک بناسند و حکم اطلاق و باجاء
آب و طهارت آن و لباسات بدن و نیت و استقامت آن و مباشرت سکف افعال را
بجو نیست که در وضو که مشیت باطنی الهی تواند که خود غفل را بجا آورد باید بعمل آورد و اگر
نتواند با عانت غیر باید بعمل آورد و بخوبی که در وضو که مشیت فصل سیم در بیان
حقیقت اسبابی که موجب غسل می شود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در
جنابت بدانکه جنابت متحقق میشود بیک از دو چیز آقل غائب شدن حشفه در قبل زن
از برای مرد و زن و هم چنین در در بر زن و پس ^{ثانی} دوم بیرون آمدن منی از مرد یا زن
در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع با اختیار باشد یا با اکراه زیاد باشد
یا کم ^{ثالث} هر چند بقدر ذره باشد و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل میشود
و او میگوید بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود
و هم چنین بر گاه خواب بینند که محتمل شد و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد
موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود و او
غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود یا نه هست یا نه این که مظنه بهم رساند که یا آن
هست واجب نمی شود غسل و اگر نداند که از مرد است یا از خودش نیز سزاوارتر
لازم نیست و بخلات آنکه اگر علم بهم رساند با آنکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است
با آن منی خودش واجب است اعاده نماید غسل را **مطلب دوم** هم چنین
به آنکه آن خون سیاه و چرمند و گرم است در غالب اوقات و عادت آن بهر سبب
زن در سراه پس بر گاه اگر علم داشته باشد که آن خون حیض است اشکال در آن نیست
ولیکن گاهی مشتبه میشود و با آنکه خود ناپس اگر شک شود بخون بکارت طریق نشان

از آنکه لایحه در کمیسیون
آموزش و فرهنگ تصویب
گردد و به هیأت دولت
است. و به هیأت
وزارتی و هیأت
فراکسیون و هیأت
مجلس شورای

آن بانست که قدری پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که
میخواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پاهای بلند بکند و بعد از آنکه مدتی گذشت
پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دوران واقع شده باشد آن خون بکارت
است و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است استی
مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و هم چنین
خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون استیمان مذکور با ممکن بودن
آن نماز باطل است هر چند بعد طاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهی شبیه
میشود بخون قرحه و طهری شناختن آن آنست که به پشت بخوابد پس پاهای را
بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ می آید
خون حیض است و اگر از طرف راست می آید خون قرحه است و اگر خون در دو طرف
طاهر شود و استیمان بماند و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن
بودن باطل است نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض نبوده است و اگر شبیه شود
بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بهر دو علم نداشته باشد بان چنانچه از آن
چیزی بیرون آید که شک کند که آن انسان است یا سبأ انسان یا غمیه آن
خصوصاً هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم حیض میکند و هم چنین هر خونی که در پنبه
در میان سهوده و برده و گستره منقطع شود حیض است ما و امی که اندک از قروح
یا جروح است و هم چنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند
و اما صاف حیض در آن باشد و حیض خواهد بود و هم چنین هرگاه خون بر سه
منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض

باجمل جمع میشود بنا بر اقوال و هر خوئی که پیش از نه سال دیده شود آن خون حیض است
و هم چنین هر خوئی که در حال یاس به پینه و حد یاس و در قرشی تمام شدن شصت سال
قری شریعت و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شریعت نیز و بعضی
ملحق کرده اند بطیله را بقمرشی و در آن وجهی هست و قرشی گفته است که نسبت آن
بنظرین کنانه پس آن از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر به تنهایی کفایت میکند
و اما از طرف مادر به تنهایی کفایت نمیکند و اگر زن متبیه باشد قرشی بودن آن
ملحق بغير قرشی میشود و اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر یا مبالغه خالی بودن
از حیض که آن نیز ده روز است و آنچه گفته از آن حیض نمی تواند شد سه روز است
پس هرگاه یک روز یا دو روز خون به پینه حیض نخواهد بود و هرگاه دو دو عدد در دو ماه
متساوی خون به پینه صاحب عادت میشود ولیکن اگر عدد دو وقت هر دو مساوی
باشد مثل اینکه در ماه اول پنج خون به پینه آنرا صاحب عادت و قتیة و عددیه گویند و اگر عدد مساوی باشد
در وقت مثل یک در ماه اول پنج روز خون دید از او ماه دوم پنج روز خون دید از او آنرا صاحب
عادت عددیه گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز در ماه دوم شش روز
و هر دو از او ماه خون دید آنرا صاحب عادت و قتیة گویند و تحقق میشود عادت نیز مساوی دیدن
خون در دو دفعه در یک ماه هم چنانکه تحقق میشود عادت نیز به بدن خون در دو دفعه مساوی و
بیشتر از دو ماه و در صورت عادت و قتی و عددی یا عادت و قتی به تنهایی به بدن خون هر
عادت کند هر چند خون بصفته حیض نباشد و مساوات و قتی به تنهایی آن حکم صحت است و او حکم
می آید و در صاحب عادت عددی به تنهایی خلاف است و اقوی آنست که بدن خون نیز
ترک عادت نکند و صاحب عادت بگاه خون او از عادت تجاوز نماید و صاحب عادت را احتیاط

عادت
اگر خون حیض
نیز در خون
نشان میدهد
آنرا صاحب
عادت گویند

عبارت تست از یک یک فراموشی کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد یک یک خون مکرر دیده باشد و عادت از برای آن مستقر نشده باشد و آن باید در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و لکن حکم مذکور از برای مضطرب در صورت فراوانی عادت مختلف ندارد و هرگاه عدد و وقت هر دور فراموشی کرده باشد یا عدد را تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیلی نیست که در این رساله ذکر آن مناسب نیست باقی ماند احکام حائض و از جمله آن آنست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب نه سنت و نه اصل و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حائض شود نماز او باطل است حتی اگر از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیرد اگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل کند و خود را بمال و بوی که خون بیرون می آید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون را و در آن نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را تمام نکند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه مطلبه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث و هم چنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مسجد و ظاهر جایز بودن عبور است در روز و اوقات مقدسه مگر روزه جناب نبوی صلی الله علیه و آله اگر مستلزم عبور در مسجد است باطل است گزاشتن چیزی در مسجد و خواندن گنجی از سوره عزیم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر متحرک باشد و اگر شترک نباشد

در وقت نماز
است

حرام است چه بقصد خیریت و چه بقصد غیر خیریت و حرام است مسنون بودن کتابت قرآن و وطنی کردن حایض در قبل مادامیکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جائز است بشترط شستن فرج و هرگاه وطنی نمود و حیض احوط و وجوب کفاره است هر چند قول با استحباب خالی از رجحان نیست و کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی طلا است در اول حیض و در وسط نصف و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت و در کنیز سه مد گندم میدهند از برای هر فقره یک مد و از جمله احکام است تطهیر است یا منقطع شدن خون پیش از ده روز یا نیکینبه بگذارد و فرج خود بعد از آنکه پاسه چپ را بر دیوار بگذارد و شکمش را بر آن بچسپاند بقدریکه حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه نیکینبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد بقدریکه صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم و پا بر دیوار گذاشتن مستحب است مطلب سوم در نفاس و آن خونست که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل می آید خواه بعد از آن خواه هر وقت انبساط کند که کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون بسینه نفاس نخواهد بود و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد نشود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضروب باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم به سقط آن کرد آن مبدء انسان است یا حیوان باشد و در آن لطفه و علقه مستحب اعتبار ندارد و هم چنین مجرور زائیدن هرگاه خون بهیند و نه خون پیش زائیده آن هر چند بقصد لطمه باشد و از برای اقل نفاس تحدید نیست پس ممکن است که بقصد لطمه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه برده و منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عادت

در غسل
مستحب است
غسل با آب
و اگر با
غسل با
است

اوست و اما اگر برکت از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام آن مقدار است
و هم چنین اگر سه روز منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است و تمته
استحاضه ولیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را و حتی آنست
که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول
یا آخر یا اوسط خون دید نفاس او مقدار ویدن خونست چنانچه اگر در وسط و
آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن مختص بطرفین و آنچه زمان باین آنست
خواهد بود پس یک عادت آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند
تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس
خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یک روز ازین روزها نفاس آن مختص بمقدار
دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم شش و دید و از عادت گذشته و هر دو منقطع
شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آنست که کشندی حال مسیده
و مضطرب و پیاده روز و هر چیزیکه می باشد برعکس از عرام و واجب و مستحب
و مکروه بر نفاس نیز چنین است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه آن
بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که گهته یا پنبه که در فرج
میگذارد خون با و برسد ولیکن او را فرو نگیرد و تمام و متوسطه آنست که این
در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که خون از پنبه بگذرد و بکینه برسد
چه اگر کینه بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است
از برای هر نماز واجب و اگر خواهد نافله کند هر نماز را یا یک وضو نشیند
بکند و در قسم دوم یک غسل واجب میشود و از برای نماز صبح علاوه بر وضو

جمع آنکه اگر در ده روز
یا بیشتر نفاس قرار
دهد و حال آنکه عادت
را پنج یا ده روز
باشد و در آن وقت
خون ببیند و در آن
وقت است که نفاس
روزها میشود

برای هر نماز و لیکن واجب شدن غسل مشروط است بانکه پیش از نماز صبح خون پنبه
را نهد و گیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه را فرو بگذرد حکم آن حکم قلیله است که
غسل در آن روز واجب نمی شود بلکه واجب است وضو از برای هر نماز واجب
و شرط است در هر نماز سنت و در قسم سوم غسل واجب میشود یکی از برای
نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر کند جمع نماز میان نافله شب و نماز صبح آن
غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک از نوافل آن
و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا
که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را یک غسل بکند جایز است و وضو
باید بگیرد یا هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای
هر یک از نماز عصر و عشا خلافت و احوط عدم ترکست بلکه وجوب خالی از برهان
نیست و واجب بودن غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتی است که خونی که با
غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهیم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط
آنکه غسل یا وضو بعمل نیآورده باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن
و لیکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خونی که در بدن
نسبت باشد پس تبدیل روئے مثل آنکه کثرت بقلّت برگردد یا قلّت
بکثرت برگردد حکم پیگود پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح
کثرت برگردد و بقلّت کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از
غسل نهمین برگردد کثرت بقلّت کفایت میکند دو غسل چنانچه
در نماز صبح قلّت برگردد بکثرت غسل خواهد نمود و آن

روز و اگر بعد از نماز ظهر چپین شد یک غسل می کند
 در چپین اگر بعد از نماز صبح قنوت برگردد و توسط در آن روز غسل بر او نیست و احوط
 آنست که از برای رفع ناخوشی استحاخذ و جای که موجب وضو بود و جای که موجب غسل بود
 غسل نباید مثل آنکه برگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن و آنست از حال
 خود که دیگر خون نخورد وید و رفع ناخوشی او خواهد شد عاده نماید آنچه نموده بود و اول
 از وضو یا غسل و واجب است برستحاخذ استبکر کردن باینکه چپه بر دارد و بقدریک
 متعارف است و معلوم شدن حال یا آنقدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن غسل
 از شقیع شدن خون یا قلیل بودن آن یا متوسط بودن یا کثیر بودن و هم چپین
 واجب است عوض نماید چپه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و هم چپین بشوید
 طسار فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن گفته یا شستن آنست
 هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضو نماز را
 تا خیر نکند و اتمام نماید و حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون نادامیکه متضرر
 نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر او صا و شود
 احوط آنست که غسل مذکور را تمام نماید و عاده نماید و وضو بسیار دوم چپند قبول
 بصیح بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از بهمان نیست و فرق نیست
 در باطل نبودن غسل میان واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنا غسل واقع
 شود اگر همان حدثی که رفع آنرا میگیرد واقع شود عاده غسل باید بشود و میض و
 نفاس در حکم اعداست و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود و مطالب
 پنجم در غسل مس میت به آنکه واجب میشود غسل مس نمودن میت

در وضو یا غسل
 واجب است
 غسل از شقیع شدن خون
 یا قلیل بودن آن
 یا متوسط بودن
 یا کثیر بودن
 و هم چپین
 واجب است
 عوض نماید
 چپه را یا بشوید
 آنرا اگر نجس
 شده باشد
 و هم چپین
 بشوید
 طسار فرج را
 اگر نجس شده
 باشد بلکه
 احوط عوض
 نمودن آنست
 هرگاه ملوث
 بخون شده
 باشد چنانچه
 احوط آنست
 که بعد از
 غسل بلکه
 وضو نماز را
 تا خیر نکند
 و اتمام
 نماید و حفظ
 نمودن خود را
 از بیرون
 آمدن خون
 نادامیکه
 متضرر نشود
 و اگر در
 بین غسل
 حدث اصغر
 او صا و شود
 احوط آنست
 که غسل
 مذکور را
 تمام نماید
 و عاده
 نماید و وضو
 بسیار دوم
 چپند قبول
 بصیح بودن
 غسل و لازم
 بودن وضو
 مطلقا خالی
 از بهمان
 نیست و فرق
 نیست در
 باطل نبودن
 غسل میان
 واجب و
 مندوب و اگر
 حدث اکبر
 در اثنا
 غسل واقع
 شود اگر
 همان حدثی
 که رفع آنرا
 میگیرد
 واقع شود
 عاده غسل
 باید بشود
 و میض و
 نفاس در
 حکم اعداست
 و اگر غیر
 آن واقع
 شود غسل
 باطل
 نمیشود
 و مطالب
 پنجم در
 غسل مس
 میت به آنکه
 واجب
 میشود
 غسل
 مس
 نمودن
 میت

میدارند و شستن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان
باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرد و در وجوب غسل محسب نمودن استخوان
بجای گوشت اشکال است و احوط غسل نمودن است و الظاهر واجب نمودن
غسل است بسبب نمودن چیزه که حیوان در آن حائل نکرده باشد مثل مشعل
مطلب ششم در غسل میت و سایر احکام آن از کفن نمودن و نماز کردن و دفن
نمودن و در آن بحث چند است بحث اول در غسل و در آن دو فصل است فصل
پراکنده غسل دادن میت واجب کفائست باین معنی که بر همه مکلفین واجب است
و هرگاه یک نفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است و او را بآن بلکه بسیار
اسیر کفائت میت شور است نسبت بزن خود چه آن زن آزاد باشد چه بنده
چه واکمه باشد چه برتنه و لیکن در متعه اشکال میاید باشد و عمل با حیاط و خوبست و لیکن
شور مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر متعه باشد شریک خواهند بود در ولایت
و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشد هر چند آن اجنبی باشد
یا وصیت نموده باشد که او غسل دهد هر چند احوط از برائے و رتبه عمل نمودن بوجوب
است هر چند با شمی نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس
پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشد و ایشان مقدم
بر اعمام و اخوان میباشند بعد از آن و لا و عتیق مقدم است بر ولا و ضامن جیره و ضمان
جیره مقدم است بر عاقل شرعی و بانیون یحیی از مراتب احتیاط مقدم در شستن حاکم
شرع است بر غیر و بعد از آن عدول مؤمنین و آباء ارباب طبقه و اعمده پس
پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد بلکه از هر طبقه مقدم

غسل دادن میت واجب است
و در آن اشکال است
و در آن بحث چند است
بحث اول در غسل
و در آن دو فصل است
فصل پراکنده غسل
دادن میت واجب
کفائست باین معنی
که بر همه مکلفین
واجب است و هرگاه
یک نفر غسل را
بعمل آورد از دیگران
ساقط است و او را
بآن بلکه بسیار
اسیر کفائت میت
شور است نسبت
بزن خود چه آن زن
آزاد باشد چه بنده
چه واکمه باشد
چه برتنه و لیکن
در متعه اشکال
میاید باشد و عمل
با حیاط و خوبست
و لیکن شور مالک
مقدم است بر غیر
مالک و اگر متعه
باشد شریک خواهند
بود در ولایت و
بعد از مالک ارحام
است و ایشان
مقدم بر اجنبی
میباشد هر چند
آن اجنبی باشد
یا وصیت نموده
باشد که او غسل
دهد هر چند احوط
از برائے و رتبه
عمل نمودن بوجوب
است هر چند با
شمی نباشد و
طبقات ارحام
بترتیب طبقات
ارث است پس
پدر و مادر و
اولاد مقدم بر
جد و جده و برادر
و خواهر میباشد
و ایشان مقدم
بر اعمام و
اخوان میباشند
بعد از آن و لا
و عتیق مقدم
است بر ولا و
ضامن جیره و
ضمان جیره
مقدم است بر
عاقل شرعی و
بانیون یحیی
از مراتب احتیاط
مقدم در شستن
حاکم شرع است
بر غیر و بعد
از آن عدول
مؤمنین و آباء
ارباب طبقه و
اعمده پس پدر
مقدم است بر
مادر و اولاد
و اولاد و اولاد
و اولاد و اولاد
بلکه از هر طبقه
مقدم

است بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک
 باشد بعبثیت به پدر و مادر مقدم است بکسیکه نزدیک باشد بعبثیت به پدر و اگر غسل
 داده شود میت بے اذن او یا باطل است و هم چنین است حکم در نماز و شرط آن
 که غسل دهند میت شیعہ اثنا عشری باشد مگر در صورت اضطرار که جائز است
 غسل دادن سنی بکلیه و در نصاری و لکن اگر از یهود و نصاری باشد پیش از
 غسل امر کند ایشان را بکشستن بدن خود و احوط در هر سه صورت آنست که نیت
 غسل را شیعہ اثنا عشری بکند بلکه هرگاه سنی غسل میدهد احتیاطا نیت نمودن
 مرد و است و هرگاه عذر رفع شد غسل را اعادة نماید در هر سه صورت و هم چنین
 شرط است که غسل دهند مثل میت باشد در زکورت و الوثیت مگر در محام
 خون و شوهر و پسر سه ساله اگر زن آنرا غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل
 بدهد عیب ندارد و جائز است از برای مولی غسل دادن کثیر خود و کسلی نیز
 بعید نیست هر چند احوط ترک آنست و واجب است غسل دادن هر مومن
 اثنا عشری و واجب نیست غسل دادن کافر چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان
 اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است میت او
 یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن واجب است بلکه کفن نمودن و نماز
 کردن بر آن و واجب است غسل دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در آن
 استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده و
 استخوان بے گوشت است آن و هم چنین طفلیکه در شکم چهار ماهه شده باشد
 و سقط شود واجب است در آن غسل و حنوط و دفن نمودن و اما نماز پس از آن

احوط در محام
 چنانچه نیت است
 چنانچه از رجحان نیست
 احتیاطا ترک آنست
 سینه
 حنوط
 استخوان

واجب است و زینت هر گاه چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است او را در کفن
پیمیدن و دفن کردن و واجب است از آن نمودن نجاست از بدن میت پیش
از غسل و پوشاندن عورت او را از نامحرم در حال غسل مثل سائر احوال چنانچه
واجب است روی بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد تکلیف
بر پشت بخوابانند و او روی او و کف پانامی او را مواجه قبله نمایند و قطع
نمیشود و جوب مذکور بمحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات اینست
بعد از پیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در جوب مذکور میان
آنکه مختصر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه
واجب شده باشد کشتن آن بر جمیع اقصای یا غلبه آنرا غسل کرده باشد یا
حاکم شریع یا از جانب خود اعنالی را که واجب است از برای میت و اگر بعد از
سه غسل بمیرد بسبب دیگر واجب است غسل دادن او فصل دوم در
کیفیت غسل واجب است غسل دادن میت را بیه غسل بیدر بجا فور و
تا بجا پس و واجب است ترتیب در میان سه غسل بنحو مذکور و فرق نیست در این
حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط غسل دادن
میت است بغسل ترتیبی بر چند اظهر کفایت نمودن غسل ارتباطی است
و کیفیت هر یک از ترتیب و ارتباط بنحویست که در غسل جنابت گذشت و هم
چنین شرط است نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مستقر نمودن
در آن نماید و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بیه میت را بقصد هر یک از آن
سه غسل و یک تیمم بمثل مجموع و اظهر کفایت آنست و هم چنین اگر تبرسد

این اشعار
نموده اند
صلح احوط
بنحویست
نیت مطلقه

بر میت از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت آنرا مثل آنکه سوخته باشد یا آبکد داشته باشد یک تیمم برپندار و احوط سه تیمم است نیز چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست خود و بعل آوردن نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است بخت دویم در تکفین واجب است کفن نمودن میت چه مرد باشد و چه زن و چه خفته چه مسطح لبس پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آنرا ستر ساری سینا مند و شتر طاست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه از طول اینقدر زیاد باشد که توان دو سه کفن را بست و از عرض اینقدر زیاد باشد که بر روی هم بیفتد و طرف آن را افضل بلکه احوط در پیراهن بلند نمودن آنست تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آنست از سینه را تا بقدم لیکن احوط و اظهار آنست که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورش نه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بپندارند و اگر مقدر نباشد سه پارچه اکتفا نمایند با نچه مقدر است است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدر نشود و مگر پوشانیدن عورت نیز واجب است و کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پارچه پوشانند آنچه را که در زیر آنست و جائز نیست مغموب بودن کفن و نه نجس بودن و نه مریم بخش بودن و نه پوست بودن هر چند از حیوان تذکیر باشد و ماکول اللحم باشد و احوط آنست که کفن نمایند از نو به که از مو و رگ بافته باشند هرگاه از ماکول اللحم و اگر غیر ماکول اللحم باشد معروف و غریب اصحاب آنست که جائز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل آنست

این احکام از باب دوم
مطالعه ششم در احکام نیت
بر میت از غسل دادن
از هم ریختن پوست یا گوشت
آنرا مثل آنکه سوخته باشد
یا آبکد داشته باشد
یک تیمم برپندار
و احوط سه تیمم است
نیز چنانچه گذشت
و تیمم را باید بدست
خود و بعل آوردن
نه بدست میت
و احوط مباح
بودن مکان
غسل است
بخت دویم
در تکفین
واجب است
کفن نمودن
میت
چه مرد
باشد و چه زن
و چه خفته
چه مسطح
لبس پارچه
و آن پیراهن
و لنگ و لفافه
است که آنرا
ستر ساری
سینا مند و
شتر طاست
در پیراهن
که از شانه
تا نصف ساق
را بپوشاند
و در لنگ
آنکه میان
ناف و زانو
را داشته
باشد و در
لفافه آنکه
از طول اینقدر
زیاد باشد
که توان دو
سه کفن را
بست و از
عرض اینقدر
زیاد باشد
که بر روی
هم بیفتد
و طرف آن
را افضل
بلکه احوط
در پیراهن
بلند نمودن
آنست
تا بقدم و
در لنگ
پوشانیدن
آنست از
سینه را تا
بقدم لیکن
احوط و اظهار
آنست که
زاید بر قدر
واجب را
بدون اذن
کبار ورش
نه نکنند
چنانچه اگر
صغیر داشته
باشد از مال
صغیر بپندارند
و اگر مقدر
نباشد سه
پارچه اکتفا
نمایند با
نچه مقدر
است است
چه یک
پارچه باشد
چه دو
پارچه بلکه
اگر مقدر
نشود و مگر
پوشانیدن
عورت نیز
واجب است
و کیفیت
تکفین آنست
که لنگ
مقدم بر
پیراهن و
پیراهن
مقدم بر
لفافه باشد
و احوط
آنست که
هر یک از
سه پارچه
پوشانند
آنچه را که
در زیر
آنست و
جائز نیست
مغموب
بودن کفن
و نه نجس
بودن و نه
مریم بخش
بودن هر
چند از
حیوان
تذکیر
باشد و
ماکول
الطعم
باشد و
احوط
آنست که
کفن
نمایند
از نو به
که از مو
و رگ
بافته
باشند
هرگاه
از ماکول
الطعم
و اگر
غیر ماکول
الطعم
باشد
معروف
و غریب
اصحاب
آنست
که
جائز
نیست
و کفن
واجب
بیرون
کرده
میشود
از اصل
آنست

هر چند مردیون باشد گزین که گفتن او بر میت مر است هر چند زن باشد اگر واجب است
 بر او غسل جنوط کردن و آن سج کردن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
 میکند در آن سسمی و اگر پیش بدارد و جنوط را بر غسل کفایت نمیکند و فرق نیست
 مابین مرد و زن و جنسه و مسح و صغیر و کبیر لیکن مخصوص است این وجوب بدیتی که
 محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نمیرسد چه از کافور چه از غیر کافور
 و چه در تحنيط و چه در تفصيل بحث سووم در نماز میت و در آن دو فصل است
فصل اول بدانکه واجب است نماز بر هر کس شیعۀ اثنا عشری باشد بطاقیه
 شهید باشد و چه کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا خنجر کرده باشد
 یا غیر ایشان باشد از ارباب کبایر و هم چنین واجب است بر سنی چه در حال یتیمه و
 چه در حال غیر یتیمه و جایز نیست نماز بر کافر چه کافر اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد
 چه غیر ذمی ولیکن جایز است بر بعضی از فرق مثل ناصبی بلعن بر آن کردن بخوبی که
 می آید و ملحق میشود و بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر
 متولد شده یا باشند از مومن یا مؤمنه و هم چنین واجب است نماز بر یقیط
 و از الاسلام بلکه مشرکین و آنته اند یقیط و از الکفر را نیز هر گاه در آن مسلم
 باشد چه ممکن باشد و که آن یقیط از آن فصل دوم بدانکه نماز واجب
 است بر وجوب کفاتی بر هر مکلفی لیکن شرط است در صحت آن از آنکه مومن
 آشنی عتق باشد و از جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل متمیز بجا آرد صحیح است از او لیکن
 ساقط نمی شود از مکلفین تکلیف ظاهری و او را بنماز او را بر تفصيل است
 و بر تفصيل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرامی و چه

۹۰
 و کفایت میکند
 بکافور و کفایت

جماعت و اگر ولی اذن ندهد احدی را بر جماعت و خود نیز اقدام نکند با قیام صیامت
 اگر منوط بجز شرعی باشد منشا ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را فردی خواهند
 کرد با اذن ولی یا خود خواهند کرد و اگر سبب بجز شرعی نباشد احوط باقی گذاردن امر
 است بر وی که بچند ساقط شدن ولایت او در آن حال خالی از قوه نیست
 و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است در اقامه چنین جماعتی با مسکن و باو
 مسکن از عدول مومنین و کیفیت نماز آنست که شیت بکند و پنج تکبیر اول نماز
 تکبیرة الاحرام است بگوید در میان آنها چار و عا بنخواند اول شهادتین دوم
 صوات بر پیغمبر و آل آن جناب سوم دعا از بر اسم مومنین چهارم از بر اسم
 سیت پس بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد
 از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر للمومنین و المومنات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
 اغفر لهذا المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن ایضا در جماعت
 است که میت شیعہ اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب
 باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجله لا یویه و لا یسلط و لا یطغ
 و اجله اگر مرد و مادر طفل برود مومن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا کافر آن باشد
 و عا را باو ننمایند و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید اللهم
 ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاونه عنه خو بست و اگر
 از مخالف باشد یا ناصبی که تقیه بر او نماز کند و در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
 بگوید اللهم اصله جوفه نار و قبره نار و سلط علیه الممیتات و الممیتات

این احادیث
 در کتاب
 صیامت

و در نماز ناسی بگوید اللهم اخذ عبدك في عبادك وبله ذك اللهم اصله
 اشد نارك اللهم اذقه حر عذابك فانه كان يوالي اعدائك و...
 اولياك و...
 سیت مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا بسبيلك و...
 عبد ابی الحجیم و واجب است در آن نیت و قیام و روی بقبله نمودن با امکان گذاردن
 سیت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماسوم باشد و هرگاه عکس نگذار سیت را
 نماز باطل میباشد چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل و اتم
 چنین شرط است به پشت خوابانیدن سیت را در حال نماز بخت چهارم
 در دفن واجب است و دفن نمودن سیت را بوجوب کفائی بخوکی پنهان نمایند چه سیت را
 در زیر خاک بخوکی محفوظ بماند چنانچه او از ضرر روزندگان و پوی او از انتشار و واجب است
 بخوابانند او را بدست راست روی بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد
 بگذارند او را در نظری مثل حمزه و سوار او را به بندند و در دریا اندازند و یا آنکه برپای او چیز
 سنگینی مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولیکن احوط بجا آوردن اول است
 با امکان و اگر سیت زن غیر مسلم باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد بطول
 واجب است او را پشت بقبله و دفن نمایند تا آنکه طفل رو بقبله باشد هرگاه طفل
 روح شده باشد و حرام است نبش نمودن قبر مگر در صورتی که بعضی آنها را در شاد
 ذکر نموده ایم و هم چنین حرام است نقل کردن سیت را بعد از دفن بغیر شایسته
 بلکه و شاید مشرفتر و زشتتر و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن
 آن و کندن سوسه چه در محلات اقارب و چه در غیر اقارب و تم چنین شوق نمودن در خست

بر غیر بر برادر پاسب سوم و تیمم دوران چند فصل است فصل اول در سبب
منتقل شدن از وضو و غسل تیمم بدان سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن
بجهت چیزی میشود اول نداشتن آب بقدر آنچه کفایت کند او را و آن طهارت که بر او
واجب شده است از وضو یا غسل هر چند بقدر بعضی از آن آب داشته باشد و اگر
آب اینقدر باشد که کفایت نماید از برائے از آن نمودن نجاست از آن آلودگی است
آن آب تیمم نماید هرگاه آن نجاست مغو نباشد و یافت شود چیزی که آن تیمم نماید
اگر طهارت را مقدم بر او و دوم نرسیدن آب بسبب ترس از درنده یا دزد و ترس
یا مال یا عیض خود یا بجهت نرسیدن آلات و اسباب آب کشیدن یا گرم کردن
یا محتاج به تنخواه باشد که آب بخرد و مسیبر نباشد او را و امثال آن و اگر مقدر
باشد خریدن آب یا آلاتی که موقوف است تحصیل آب با آنها بخرد هرگاه متضرر بآن
نشود و باینکه احیای آن نباشد بحسب حال آن و فزونی در میان زیادت و نقص
و غیر آن نیست و اگر مقدر شود از برائے او کندن چاه بدون عسر و مشقت
شدید یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند بآنکه رخت خوراد چاه کند و آب
بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه احیای آن نباشد در آن سوم آنکه تیر و در
استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرض یا طول کشیدن ناخوشی یا عجز بآن
علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در صورت حصول ضرر مظنه بهم باین
چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن آنست
که باعث خوف شود قوی است و از جمله ضرر شکی نیست و ظاهر حصول آنست
بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در این حال البته آنست

اگر بطهارت اختیاری احتیاطا خواند بکند و از جمله اعذار از برای تیمم تنگی است
هر چند بالفعل نباشد و معتقد داشته باشد به رسیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن
احتمال مسأله نیز قوی است و از جمله اعذار نیز تالم ببردی هواست یا گرمی آب
و سیر نبودن چاره و واجب است طلب نمودن آب بر سکنت هرگاه ممکن باشد
و ضرری با و نرسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و وقت گنجایش طلب داشته
باشد و مقدار طلب یک تیر پرتال است از تیر انداز معتدل بابت معتدل اگر زمین
پست و بلند و مشعل بر اشجار و احجار باشد و اگر نیاشد بقدر دو تیر پرتاب بخورد
در چهار سمت و اگر نزدیک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطل است مگر
مگر در تنگی وقت نماز صحیح است **فصل دوم** در انچه بان تیمم باید کرد و شود
نجا که خاص تیمم کردن بے اشکالست چنانچه هرگاه قدرت نداشته باشد بر خاک
زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار رخت یا نم یا یال اسپ یا شال آن بے اشکال است
و هم چنین هرگاه هیچیک از انچه گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن بان نیز بے
اشکالست و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و جل و یال حیوان یا یکی از آنها
اوج جمع نمودن میان تیمم غبار و سنگ است و مجیز است و اختیار نمودن غبار
رخت و جل و یال حیوان و در آنجا معتبر است جمع کردن غبار و اشکالین
و نحو آن و اگر هیچ غبار در آنجا نیم نرسد نیم بان نکند و هم چنین هرگاه غبار از خاک
و نحو آن باشد تیمم بان نکند و هرگاه هیچیک از انچه گذشت میسر نشود و کل میسر
شود بان تیمم کند بے اشکال آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکاندن آن بسبب تنگی
وقت و اشال آن و این در وقتی است که از چیزی که صحیح نیست تیمم بان شل

در تیمم
باید که
در تنگی
وقت

خاک تر نباشد و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بجاک است و اگر سنگ گل هر دو میسر شود احوط
جمع است میان تیمم هر دو هرگاه قیاس در باشد تیمم نمودن بجاک احوط ترک نمودن
عین خاکی است بلکه قول بآن خالی از قوت نیست و هرگاه بجاک از آنچه گذشت
سپید نشود و ساقط می شود و تیمم نماز هر چند میسر شود یعنی که بتوان بآن وضو نشست
یا غسل کرد و بعضی قائل شده اند بوضو یا غسل بآن و بعضی قائل شده اند بیه تیمم و
احدین طایفه در جمع میان هر دو وقتضا است و فرقی در میان انواع خاک از مسخ
و سفید و غیر آن نیست و جائز است تیمم نمودن بجاک مستعمل و در تیمم و بجاک
قبر هرگاه علم نداشته باشد نجاست آن و جائز نیست تیمم نمودن بجاک سفید
و بغیر زمین مثل آستان و آرد و معادن مثل زرنج و سمره و خاک تر غیر زمین
احوط و اوقوت ترک نمودن تیمم است بجاک تر زمین و بنین آهک و گچ بعد از شستن
و مکرر است تیمم نمودن بزمین شوره زار فصل سوم در بیان کیفیت تیمم
از دست زدن باطن و دو کف و دست را با هم در صورتی که ممکن باشد در حالتی که هر دو
کف پهن باشد و هم چنین واجب است مسح کردن پیشانی از ریشگاه موی
ستر تا بطرف بالای سر و باطن هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن بر پیشانی
است که عبارت از دو طرفه پیشانی است و هم چنین علاوه نمودن بر دوا است
و هم چنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست
تا بند انگشتها باطن کف دست دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن باطن
کف مسح کند بظاهر آن و جهت است و پیشانی از دو کف تمام را مسح نمودن
و دوا مسح که عبارت از باطن دو کف باشد تمام مسح نمودن معصوم نیست

مسح
با کف دست
پشت
پیشانی
و دوا

وقت فریضه صحیح است در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت وقت اشکال است
 و احوط تأخیر نمودن آنست خواه اسید دفع شدن عذر داشته باشد یا نه هر چند
 اظهار آن تقدیم در اول وقت است هر گاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود
 تا آخر وقت و فرقی نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب
 و سنت و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده
 نمودن نماز چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعدد
 بر جنابت باشد یا نه عالم باشد یا نباشد و چون آب در صورت تقدیر جنابت یا به تیمم
 از برای نمازی باشد که آن نماز بر ختمی پیشه باشد که متعذر باشد بر او از آن
 نجاست غیر معفو از آن وقت یا نه و هم چنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای
 فریضه حاضر نمود بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر بشود در اول وقت و اگر
 نیست احتیاطا تا آخر وقت و اگر قضا در ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای
 آن نکند هر وقت که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز بیا بجا آوردن
 بیک تیمم و اگر بعد از آنکه تیمم نمود پیش از شروع در نماز آب بیاید و ممکن شود او را
 استعمال کردن آن و بقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد تیمم آن باطل می شود
 و اگر در میان نماز آب بیاید باطل نمیشود چه بقدر زمان استعمال بگذرد چه نگذرد
 و احوط تمام نمودن نماز و قضا یا اعاده آنست و باید دانست که آنچه ذکر شد
 بنا بر قول بجواز تیمم در وسعت وقت است و اما بنا بر قول بآنکه جایز نیست تیمم کردن
 تنگی وقت بے اشکال اتمام واجب است و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث
 بعد از آن صغر شود واجب است تیمم کردن بدل از غسل و احوط آن است که جمیع

احوط بجای آوردن
 عذر تا فریضه
 نماز است
 استظهار بقدر
 رافع از تیمم
 و جنابت یا فریضه
 حال است
 قضا یا تیمم
 بقدر آن
 بکند و اگر
 تیمم کرد
 بعد از آن
 صغر شود
 واجب است
 تیمم کردن
 بدل از غسل

نماید میان وضو و تیمم بر تقدیری که قادر باشد بر آب و صبح نمودن میان دو تیمم
بر تقدیری که قادر نباشد بر آب یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل ^{فصل}
چهارم در تیمم واجب بدانکه واجب است تیمم بر محدث از برای نماز واجب
وطواف واجب و شرط است از برای مطلق نماز چه واجب و چه سنت بشتر
ممکن نبودن وضو یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجب است تیمم از برای سائر آنچه
واجب باشد و طواف است آنچه از برای آن مثل روز ماه مبارک رمضان و قضا
آن و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و رنگ کردن در باقی حجاب
و مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود هر یک از امور مذکور مثل وضو است و
واجب است بیکدیگر محکم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون آمدن از آن
هرگاه غسل ممکن نباشد بابت تکلیف مسجد نشود بجا است و هرگاه غسل ممکن باشد
و زمان آن کمتر از زمان تیمم یا مساوی بازمان آن باشد و بابت تکلیف مسجد
بجا است و وجوب غسل در اینحال جنایی از قوت نیست و بعضی اهل کفر و تشکیک
سائین و نفسا را در وجوب تیمم از برای بیرون آمدن آن و آن و اولیای آن
واجب می شود تیمم پسند و عهد و قسم بشرایطی که در کتاب مذکور در بیان آن شده
انتشار الله تعالی میخواست و هم در طهارت از نجاست و در آن چه در باب
است باب اول در انواع نجاسات و آن دوازده قسم است اولی و
دوم بول و غائط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و در آن نجاست
سائمه باشد یعنی خون قوی جنده که بیرون می آید از رگ و در آن نجاست
نیست و در غیر ما کول اللحم آنکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد و در آن نجاست

در تیمم واجب است
تیمم بر محدث از برای نماز
واجب و شرط است از برای
مطلق نماز چه واجب و چه
سنت بشتر ممکن نبودن
وضو یا غسل و ممکن
بودن تیمم و واجب است
تیمم از برای سائر آنچه
واجب باشد و طواف است
آنچه از برای آن مثل
روز ماه مبارک رمضان
و قضا آن و تیمم از
برای داخل شدن مسجد
الحرام و مسجد مدینه و
رنگ کردن در باقی حجاب
و مس نمودن کتابت
قرآن اگر واجب شود
هر یک از امور مذکور
مثل وضو است و واجب
است بیکدیگر محکم
شود در مسجد مدینه یا
مسجد الحرام از برای
بیرون آمدن از آن هرگاه
غسل ممکن نباشد بابت
تکلیف مسجد نشود
بجا است و هرگاه غسل
ممکن باشد و زمان آن
کمتر از زمان تیمم یا
مساوی بازمان آن باشد
و بابت تکلیف مسجد
بجا است و وجوب غسل
در اینحال جنایی از
قوت نیست و بعضی اهل
کفر و تشکیک سائین
و نفسا را در وجوب
تیمم از برای بیرون
آمدن آن و آن و اولیای
آن واجب می شود تیمم
پسند و عهد و قسم
بشرایطی که در کتاب
مذکور در بیان آن شده
انتشار الله تعالی
میخواست و هم در
طهارت از نجاست و در
آن چه در باب است
باب اول در انواع
نجاسات و آن دوازده
قسم است اولی و دوم
بول و غائط است از
هر حیوانی که حلال
گوشت نباشد و در آن
نجاست سائمه باشد
یعنی خون قوی جنده
که بیرون می آید از
رگ و در آن نجاست
نیست و در غیر ما کول
اللحم آنکه انسان
باشد یا حیوان
صحرائی باشد و در
آن نجاست

ظاهر است مبادی که علم نجاست بمباشرت ایشان بر طوبت و مانند آن بهم نرسد
و مطلق منقطع کفایت نمیکند در نجاست شتم شراب و غیر مکرری که در اصل و اول
باشد و هر چند بخشکد و مشهور الحاق آب انگور است بآن هرگاه غلیان بهم رساند
و یعنی علاوه نموده اند اعتبار را شدت و این در ظاهر و احوط اجتناب است
مطلقا اگر اسکار از آن بیرون نشود و الا حکم نجاست بآن اشکالست و قسم قعاق
است و آن از جو بلبل می آید هم چنانکه محقق ذکر نموده اند و معشبه در آن صبیح
اسم است و عرف عرب یا زو هم عرق جنب است از حرام خواه در وقت
حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از دنیا باشد یا لواط
یا و طی بهیمه یا غلبه آنها از آنچه حرمت آن ذاتی باشد بلکه و طی حایض و و طی
در روز و روزه یا و طی و طسار پیش از کفاره و اذن نیز اقویست اجتناب است
و از زو هم عرق شتر حلال است بلکه طلق حیوان حلال بنا بر احوط پاپ
و دوم در احکام نجاسات واجب نیست ازاله نجاست لنفسها بلکه شستن
است و شرط است ازاله آن از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف
با اسکان و معقوب نمودن و از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف
از برای استعمال کردن بر طوبت و آنچه شرط بطهارت است از خوردن و
آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال آن مستلزم تعدی نجاست باشد
و از ماکول از برای استعمال خوردن و واجب است ازاله نمودن آن از مساجد و بهم
چنین از مصحف و آلات مخصوصه بآن مثل جلد و از فرائض مقدمه سر و پیش
انتخاب بنا بر احوط حرام است نجس نمودن مسجی و معنواست خون قروح

و جروح ماد ای که خون منقطع نشود با لمره چه جاری باشد و انما یا نه چه شفت در الطمیر
آن باشد یا نه چه در رخت باشد چه در بدن چه مقدورا و باشد عوض نمودن خرت
یا نه بدست مال و کمنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره آن بدو
یا نه مجروح نموده باشد خودش بعضیان یا نه و هم چنین معفو است عرق که با آن نجس
شود که انسان را کمتر میست که از آن خالی باشد ولیکن عفوان آنچه شنیده شد
مخصوص صاحب روح و متروح است پس اگر آن رخت را دیگری بپوشد معفو
از برای آن نیست و هم چنین است اگر شک کند که خون از جروح و متروح است
یا از غلبه آن و معفو است نیز خون گسترده در هم در رخت بلکه در بدن و در
عفو هر چند احوط اجتناب است لیکن این حکم در خون غیر صغیر و نفاس و استحاضه
است بلکه خون غیر نجس العین و غیره اقول اللهم بنا بر احوط بلکه خالی از رجحان است
و احوط و مقدار در هم اکتفا بمقدار ناخن ابرسم ستافت است یا بمقدار
محمدیته حویزا و دیوانه هر چند یا شخص راحت است که کودی کهن دست باشد
و مراد بناخن ابرسم ناخن انگشت بزرگست و هم چنین معفو است نجاست
بجز آنکه نماز آن تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل خود
باشد چه نباشد هر چند عامه بپسیده باشد و احوط در اخیر اجتناب است چنانچه
هرگاه قبائی را تا نموده در جیب خود گذارد و ناخن است که باطل نمی شود نماز
و تربیت کننده صبی یا صبیته اگر یک جامه داشته باشد کفایت می کند شستن
آن روز یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن بهتر آنست که در آن جامه
روز پیش و یک چهار نماز را بطهارت یا کمتر بدون نجاست بجای آورد باشد

و واجب است در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود آب
غیر جاری مگر بول طفل شیر خواره مسلم که در آن ریختن آب کافیت یافت و
گرفتن تمام محل را که بول آن رسیده باشد یا غلبه آب بر بول هر چند غلبه
محل خود بیرون نزد دو لیکن احوط بیرون کردن آنست و اما در آب حار سه
کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب گرم تر دو نیست کفایت کردن یک دفعه
هر چند احوط تعدد است و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجاسات و احوط
آنست که دو دفعه بشوید و غیظ و فحش هر چند احوط کفایت نمودن یک دفعه
است در غیر بول و اما در طه و من سه دفعه باید شسته شود و از هر نجاستی فراز
نجاست مردن و شش و شراب و ولوغ سنگ و خاک که عبارتست از آشامیدن
آنها از طرف لطف زبان پس در مردن موش خصوصاً در نوعی از آن که عبا
از چیز است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هر چند در غیر جز
ظاهر الکفایت سه دفعه است و هم چنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشوید هر چند طاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه طه و از نجوای اسف
باشد بیهوش یا که و باشد احوط احتیاط است هر چند احوط قبول تطهیر
آنست و اما در ولوغ سنگ و خاک پس در خاک واجب است هفت دفعه شستن
و در سنگ واجب است سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست که هفت دفعه
بشوید لیکن شستن اول باید بجا باشد و احوط آنست که خاک خشک
پالاند به وضع نجاست یک دفعه و خاک را از مزج آب نمایند و موضع نجاست
بآن بشویند یک دفعه دیگر و بعد از آن بشویند دو دفعه و خاکستر و آهک گچ

احوط کما فی ذلک
در شستن بول از رخت و بدن
دو دفعه هرگاه شسته شود آب
غیر جاری مگر بول طفل شیر
خواره مسلم که در آن ریختن
آب کافیت یافت و گرفتن تمام
محل را که بول آن رسیده باشد
یا غلبه آب بر بول هر چند غلبه
محل خود بیرون نزد دو لیکن
احوط بیرون کردن آنست و اما
در آب حار سه کفایت میکند
یک دفعه بلکه در آب گرم تر
دو نیست کفایت کردن یک دفعه
هر چند احوط تعدد است و در
غیر رخت و بدن و بول از سایر
نجاسات و احوط آنست که دو
دفعه بشوید و غیظ و فحش هر
چند احوط کفایت نمودن یک
دفعه است در غیر بول و اما
در طه و من سه دفعه باید
شسته شود و از هر نجاستی
فراز نجاست مردن و شش و
شراب و ولوغ سنگ و خاک که
عبارتست از آشامیدن آنها از
طرف لطف زبان پس در مردن
موش خصوصاً در نوعی از آن
که عبا از چیز است احوط آنست
که هفت دفعه شسته شود هر
چند در غیر جز ظاهر الکفایت
سه دفعه است و هم چنین در
شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشوید هر چند طاهر کفایت
سه دفعه است و هرگاه طه و از
نجوای اسف باشد بیهوش یا که
و باشد احوط احتیاط است هر
چند احوط قبول تطهیر آنست
و اما در ولوغ سنگ و خاک
پس در خاک واجب است هفت
دفعه شستن و در سنگ واجب
است سه دفعه شستن هر چند
احتیاط آنست که هفت دفعه
بشوید لیکن شستن اول باید
بجا باشد و احوط آنست که
خاک خشک پالاند به وضع
نجاست یک دفعه و خاک را از
مزج آب نمایند و موضع
نجاست بآن بشویند یک دفعه
دیگر و بعد از آن بشویند دو
دفعه و خاکستر و آهک گچ

و پشت آن و اشغال آن با بوض خاک کفایت نمی کند و موقوفست تطهیر را بپنجری که
 آب در آن فرو می رود و پشت زن اگر شسته نشود بآب قلیل مگر بول رقیق که چنانچه
 به پشت زن ندارد چنانچه گذشت و اما در آب جاری یا اگر ظاهر نیست حاجت
 نیست بپشت زن هر چند احاطه است و واجب در تطهیر نجاسات بر طرفه
 کردن عین نجاست است نه رنگ آن و نه بوی آن و فرق نیست در وجوب
 به طرفت کردن میان نجس و نجس و هرگاه موضع نجاست مشتبه شود اگر در
 یک لباس باشد عین است شستن بر موضع که از آن احتمال نجاست
 در زیادتر آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در چند
 لباس یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن
 آن و اگر محصور باشد واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس از براس
 نماز کردن جایز است بر نه نماز کند بلکه معین است و اگر انعی از بر نه
 شدن بهم رسد مثل سر او آنچه متضرر شود با و نماز کند با رخت نجس و اعاده
 و قضا ایراد نیست و اگر دو لباس از براس نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری
 طاهر و مشتبه باشند و ممکن نشود از براس او غیر آن و نه بشستن آنها نماز
 را در هر دو یکند و هرگاه نماز را بجا آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم
 داشتن بآن واجب است اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن
 بعد از وقت و اگر فراموش نمود از آنکه کرون نجاست را و بعد از فراغ از
 نماز بخاطرش آمد اعاده و قضا آن واجب است و اگر در بین نماز بخاطر
 بیاید اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نماند باشد تمام کند

در تطهیر نجاست
 در تطهیر نجاست

در تطهیر نجاست
 در تطهیر نجاست

بخورن می باشد که در طاق و عرب و حجاز متعارف است و حکم آب جاری است در پاک
نمودن و نجس نشدن بجز رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخرزین و آنچه
در خرزین است بقدر که باشد لیکن در صورت تغییر آب حوض در تطهیر آن شرط
است که آب خرزین بقدر که باشد بعد از بطرف شدن تغییر و فرقی نیست در
آنچه ذکر شده در میان حمام و غیر آن دو هم آب باران و حکم آن حکم آب جاریست
در نجس نشدن بجز رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حال باریدن
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید چه بسیار
باشد چه یک قطعه چه خوب استقامت بیاید یا باد آنرا بسته ببرد و فرقی نیست
میان آنچه ظاهر آب باران بآن برسد و باطن آن در پاک شدن و حاجت بیشتر
در آن نیست سوم آب ایستاده پس اگر آن بقدر که باشد نجس نمیشود و اگر
بتغییر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن نجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود
یا در سه از آن و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسّی است یعنی متغیر شود بچشم
رنگ آن بچشم و طعم آن بدان و بوی آن بدمایخ اذراک شود و اعتبار
نیست بغير از صفت رنگ و طعم و بوی و نه باین سه صفت هر گاه صفت نجس
باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هر گاه
حاصل شده باشد بجا و رشدن آب نجاست را و نه بقرض نمودن اوصاف
که کوره را در نجاست یا در آب و اگر بحسب وزن هزار و دو لیست رطل
عراقی است که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی باشد شصت و چهل
من بنقیضه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزه در شصت عباسی صد و

۱۰
از آب خنجره ای که در قو
است و باریان است
درخت است و در بعضی
است و بارانی و در
۱۱
در فغان است
که گاه در فغان است
در آن کوهستان
بجست عارضی است
که در فغان است
۱۲
فغان است و در فغان
فغان است و در فغان
فغان است و در فغان

و هشت من بنقیصه بیست مثقال میشود بوزن تبریزی سی شاهی صمد
 و سی و شش من و نیم میشود و بحسب ساحت سه وجب و نیم در طول و سه
 وجب و نیم در عرض و سه وجب و نیم در عمق است و اگر اطراف عرض و شلی
 آن احتکات داشته باشد در طول و عرض و عمق یا بعضی از آن باید چوب چل
 و دو وجب و هفت من و جب باشد بوجب ستارن و اگر آب بقدر کربا شده
 هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود بر رسیدن نجاست هر چند آب
 وارد بر نجاست شود یا نجاست باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد
 مثل سر سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کربا رسیده یا نه باید بشود
 تا آنکه رسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کربا بود کمتر یا نه
 حکم باید بکند تا آنکه باقی است بر قدر کربا هر میشود آب مذکور بای که نجس
 نشود بر رسیدن نجاست و معتبر است مزوج شدن آب مطهر و کفایت
 نمیکند مجرد اتصال چهارم آب چاه و آن نجس نمیشود مگر با آنچه آب نجس
 میشود چنانچه گذشت و لیکن مستحب است کشیدن آب از راه گاه واقع شود
 نجاسات بلکه غیر نجاست در آن و احوط عدم ترک است و آن بیارزده قسم
 منقسم میشود اول کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی که تغییر بدین طعم یا بویا
 رنگ آب را و از برای ریختن شراب و فقا و سایر مسکراتی که روان آب
 در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطره آن سی دو کفایت میکند
 هر چند افضل کشیدن تمام آب است و هم چنین سنت است کشیدن تمام
 آب از برای منی و خون حیض و استیاضه و نفاس و گاو و زشتی و غیره چنانچه باشد

اگر کسی بخواهد
 از کربا بپزد
 باید که آب را
 با کربا بپزد

و چه ماده از بر اے آب انگور که بخوش بیاید و دولت او زفته باشد و از برای
 عرق جنب از حرام و عرق شتر حلال و سنگ و خاک هرگاه زنده بیرون بیاید یا
 احوط و فضله و بول غیر ماکول اللهم حتی انسان لکن در غیر بول صبی و مرد و هر چند استخیا
 کشیدن جمیع آب نیز در آنها و حیبه و خوبست و دم جنین از بر اے بول و فضله
 نجس العین و خون آن و از بر اے افتادن خیل و کافور گاه در آن بمید و بازند
 بیرون آید و سایر نجاسات که نفوذ یافته باشد از بر اے کشیدن آب بجهت
 آنها و داخل و منصوص نشود هر چند بفحوی باشد و اگر ممکن نباشد کشیدن
 تمام آب چاه یا مشتقت داشته باشد بجهت بسیاری بیرون آمدن آب بسیار
 آن چهار نفر مرد و بنوبت آب بکشند و در یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب
 و تمیّه استیاب و شروع در عمل می باید قدر سه پیش از صبح باشد و فراغ بعد از
 مغرب و اگر اعتسالی در عمل بهر سه مثل تکامل و زیدین در عمل یا بعضی روز
 مشغول عمل نشود و عمل را باید اعاده نماید و دم کشیدن یک کر آب از بر اے مردن
 و سب و قاطر و الاغ و گاو و ماده سوم کشیدن هفتاد و دو از بر اے مردن انسان
 مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل چه کم کشیدن پنجاه و دو از برای ریختن خون بسیار از
 طاهر العین و غیر خون حیض و استسقاء و نفاس و در خون و جگ گوشتند اکتفا نمودن بسی چهل
 و دو خوبست و از برای غائط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دم اکتفا نمودن
 بچهل و دو نیز خوبست لیکن احوط پنجاه و دو است چنانچه کشیدن چهل و دو از برای ریختن بول مرد
 مردن که به شتمال و روباه و خرگوش و سنگ و شبیه آن ششم کشیدن سی و دو از برای ریختن
 آب یا شیی که در آن بول و غائط و فضله سنگ باشد یا یکی از آنها هفتم کشیدن ده و دو

و نمازیکه از پرفوت شده باشد و آنچه واجب است از نماز یومیه بر هر یک کافیه
که خالی از حصین و نفاس باشد و قادر باشد بر عابر طهارت، اختیاری یا اضطرار
در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعت است و در عصر
از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و از برای مغرب سه رکعت
و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجب است عوض ظهر دو رکعت
عینا یا تخیرا بشیر و طلیکه بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف از هر
چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزهای کم نمیشود و باب دوم در
اوقات نماز برای یومیه واجب است بدانکه از برای هر یک از آنها دو وقت است
اول از برای فضیلت و دوم از برای کفایت نمودن در امثال پس
وقت اول نماز ظهر زوال آفتاب است از دایره نصف النهار و سمت
راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از گذشتن وقت
اول است تا آنکه باقی بماند بمغرب بمقدار ادا نمودن نماز عصر و وقت اول
نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادا و واجب نماز ظهر است تا آنکه
سایه و مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از وقت اول است
تا مغرب و وقت اول نماز مغرب از غروب است تا بر طرف شدن شفق
مغربی و آن سرخسیت که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب
و وقت دوم بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند نصف
شب بمقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن
مقدار ادا و واجب از نماز مغرب است تا ثلث شب و وقت دوم

آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع
صبح صادق است تا اصفرا از صبح و وقت دوم آن بعد از وقت اول است تا طلوع
آفتاب و شناخته میشود و دخل وقت مغرب به بر طرف شدن سرخی که در سمت
مشرق است و گذشتن آن از سمت راس و شناخته میشود نصف شب که آخر نماز
عشا است به گذشتن از سمت راس ستاره ای که طلوع میکند در وقت غروب
و شناخته میشود صبح صادق که اول وقت نماز صبح است بسفیدیکه در عرض
افق بین میشود و شناخته میشود روزال بچند چیز از انجمله بیل نمودن آفتاب بجا
ابروے راست از برای کسیکه روی نقطه جنوب بایستد و هم چنین بزیاد شدن
سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا بجا داشتن سایه آن بعد از بر طرف شدن
آن ولیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سوم در حالتی است که آفتاب بر سمت
راس بلند در آن روز رجوع کند مثل مکه در بعض اوقات و دوم در غیر آن صورت
است غالباً لهذا غالب بلاد و غالب احوال در بلاد مشخص بآن میشود و
جائز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتی که از برای آن تحریر شده است
و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام
نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعضی آن چه بعد کرده باشد چه بعد از وقت
چه سکه را دانسته باشد چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد
و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانست که وقت
داخل شده است نماز آن نیز فاسد است و اما اگر فراموش کرده باشد
واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است و جائز نیست اعتماد نمودن بمطمنه

در داخل شدن وقت با محکم بودن علم هر چند حاصل شده باشد منطقه از افان معتد
 یا قول یک عادل بلکه در داخل تیر بنا بر احوط واجب از است هر گاه ممکن نشود علم
 ولیکن احوط آن است که صبر کند تا یقین بوقت حاصل شود و هر گاه ظاهر شود
 که منطقه آن فاسد بوده است باید اعاده نماید نماز را و هر گاه وقت داخل شده
 باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند پیش از سلام باشد اعاده نکند
 و اگر کسی متغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر شد کر
 شود در حالتیکه در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش از ظهر باشد و چه
 مغرب و اگر بعد از فرائع باشد بجز نیست و اگر هر گاه در وقت مختص نماز ظهر
 یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر و یا مغرب را بکند و جابر نیست
 نافل غیر یومی هر چند قضا آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرائض
 و پیش از ادائیها چنانچه بجز نیست نافله از برای کسی که در زمانه اوقضای
 فرائض باشد چه نافله روز چه نافله شب باب سوم در قبله و آن کعبه
 معظمه است از برای کسی که حاضر است در مسجد الحرام و کسی که در حکم حاضر است
 و از برای کسی که دور است از آنکه قبله آن جهت و سمت کعبه است و روی نمودن
 بدان واجب است و در جمیع نمازهای واجبی و شرط است در جمیع آنها با قدرت چه
 ایستاده باشد چه نشسته باشد چه خوابیده و لیکن در خوابیده اگر چه پهلوا باشد
 بخوابد مثل حالتی که در قبر میخوابند و اگر نشسته بر زمین و روی تابسان
 باشد مثل مختصر بخوابد و اگر ممکن شود روی نمودن بقبله در بعض احوال
 واجب است در همان بعض و هم چنین شرط است روی نمودن بقبله در هر یک که

این کتاب در
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ثبت شده است

و از موش شده باشد در نماز فریضه و در سجود و در حال احتضار و نماز جنازه و دفن
 نمودن میت و ذبح کردن حیوان و واجب است تحصیل نماید علم قبله با قدرت
 چه در عین وجه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه چه حاصل شود
 از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه نماز کند
 بجهت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده
 است اعاده نماید اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قصاص ندارد و تم
 چنین اگر ظاهر شد که نماز در عین میل یا قبله بوده است و اگر در میان عین و بسیار
 واقع شده باشد بر او چیزی نیست و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله
 گردد و نسبت قبله اگر اخلاف نسبت عین و بسیار نرسیده باشد و اگر رسیده
 باشد اعاده کند و اگر بعد از خارج شدن از نماز متنبه شود که از قبله منحرف بوده است
 با تخرافی که اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت باقیست لازم نیست اعاده
 لیکن احوط اعاده است ^{۵۴} باب چهارم در مکان نماز و جهت اول از فصل دوم
 نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاسته که نقدی نماید و جائز التصرف باشد چه
 مملوک باشد بحسب غیر یا منفعت با جا ره یا تجسس یا وصیت منفعت از برای
 شخص یا نحو آن و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کند یا خواه باذن عام
 باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل یا
 مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد یا اینکه
 رابط در میان مصلح و مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشأ ضلالت
 باشد و معتبر است که علم بهم رساند بر خدا از شاهد حال و اما اگر علم بهم رساند

و واجب قضا حال
 وقت نیست بجز عین
 و اگر نماز را حاکم
 از شیخ مسلم
 خالی از وقت نیست
 و صحت نماز در وقت نیست
 و اگر نماز را حاکم
 از شیخ مسلم

بغصب بودن نداشته باشد نماز او صحیح است و هم چنین است حکم آن هرگاه فراش
 نموده باشد غصب بودن آنرا وجائز است بودن رخت نباتات مثل پنبه و کتان
 و غیر آن و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تزکیه نمودن هر چند و باغی نشده
 باشد و هم چنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرگ و موی و بر
 حیوان ماکول اللحم هر چند تزکیه نشده باشد یا از موده کنده شده باشد و بر تقدیر
 کردن واجب است شستن موهنی که خیسیده است ببدن موده با رطوبت و
 جائز است پوشیدن رختیکه که از وبر خریا سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک
 باشد ولیکن احوط اجتناب است از نماز در غیر وبر خریا سنجاب است از برای
 مرد پوشیدن حریر ممزوج با نجبه نماز در آن صحیح باشد هر چند ممزوج ده یک باشد
 بلکه باو اسکمه ممزوج مفصل نشده بخوبی که بناسند آنرا حریر و حرام است بر مرد و
 خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است هر چند پوشیده
 عورت نباشد و جائز است پوشیدن در ضرورت از سرا و مرضی که معالجه آن
 پوشیدن حریر باشد و جائز نیست نماز در آنچه نماز بان تمام نمیشود از رخت
 مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و نحو آن و جائز است بر روی فرش حریر
 نشستن و بر زین پوشش حریر سوار شدن و سوار شدن بر جامه حریر بودن و
 خنجان لباس نمودن و احوط آنست که از چهار انگشت متصل زانوی کشند
 و مثل سجاف است و نه کلاه و تگمه و نجی که بان رخت سید و زندقه سلطان
 پیر این و بافته و قیطان قبا و دستمال و دست چه بزرگ باشد چه کوچک
 و جائز است پوشیدن حریر از براس زن چه در نماز و چه در غیر نماز

در سجده
 انگشت چهارم زانوی کشند
 ۱۳

آن بلفظ احمی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله
و شهادت بر ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام جزء اذان نیست ولیکن قصد
رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خوب است و اگر بقصد خبریت بگوید محض است
چنانچه کبر اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل
و حرام است و اقامت مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن
یک تهلیل نیست و زیاده باید کرد بعد از حتی علی خیر العمل و وقفه اقامت الصلوة
پس فصول اذان پیچیده است و فصول اقامت هفتده و چهار است و هر یک
از اذان و اقامت اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل و سفر و لیکن اکتفا
نمودن باقامت بهتر است از گفتن هر دو را یک یک و سنت است اذان
و اقامت هر دو در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه در فرادس چه در جماعت
چه در مرد و چه در زن و یک نماز قضا بر فراموشی آن باشد و خواهد که چند نماز بکند
اذان و اقامت بگوید از برای اول نماز از آن چند نماز که بنا دارد در آن وقت
بکند و بعد از برای باقی مصلحت است که کفایت کند باقامت و افضل گفتن
اذان و اقامت است و در تمام و هم چنین مصلحت است در ترک اذان و دوم هرگاه
بیح کت میان دو نماز واجب چه در حضور چه در سفر بلکه در سفر و محضر است و در
گفتن اذان چه جمع کند و چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجب و سنتی اذان و
اقامت نیست لیکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت
هرگاه بجماعت نشود سنت است سه دفعه بگوید الصلوة و وقت گفتن تهلیل
بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط

این وقت گفتن
اذان یا بعد از آن
است

ترك كرون اذان و اقامت نمودن يا قامت است در مواضع چند مثل اذان نماز
 عصر در روز جمعه خصوصا هرگاه جمع كند بابين فریضتين و هم چنین اذان عصر در عزت
 از كيكه در عرفات باشد و هم چنین از نماز عشا كيكه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام
 بکند و مثل اين مواضع است بنا بر اقوال سقوط اذان و اقامت از كيكه
 شود و بر حالي كه نماز جماعت بکند و امام نارغ شده باشد هر چند از اهل جماعت يك نفر
 باقي مانده باشد و تعقيب چه در مسجد باشد چه در غير مسجد بلکه هرگاه ارا و جماعت
 كردن را نداشته باشند نیز ساقط است بلکه هرگاه امام مشغول نماز باشد و نارغ
 نته باشد و در نیت نیز سقوط كه اطلاع داشته باشد كه در انجامی جماعت میشود
 يا نداشته باشد و بداند عدالت امام را یا نداند یا بداند فسق امام را و لیکن بداند
 كه نماز جماعت برپا شده باشد از تمام مسلمین یا بعضی ایشان برود و جماعت را
 نامومین مجبور الحال باشند كه ندانند تعداد جماعت انان ایشان برود و جماعت است
 یا بر وجه فساد و اگر بداند فسق امام را (احدی) یا او نماز نگذرد است بر وجه فسق
 ساقط نیست اذان و اقامت و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز
 متفق باشند مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا آنكه وقت هر دو يك باشد
 مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا كفايت ميكند و سقوط پس هرگاه در مثل
 نشود وقت نماز يك حاصل بود ساقط نمیشود و مثل آنكه هرگاه امام نماز عصر
 را كرد و شخص وارد شد كه نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامت
 و فرق نیست در آنكه هر دو نماز ادا باشد یا هر دو قضا یا اول ادا و دوم
 قضا یا اول قضا و دوم ادا چنانچه فرق نیست بابين آنكه بداند شخصه كه

در روز جمعه
 در مشعر الحرام
 در عرفات

در روز جمعه
 در مشعر الحرام
 در عرفات

و او همیشه و که در آن جماعت اذان و اقامت گفته شده است یا نداند بلکه کفایت
 میکند همین قصد که نداند که گفت این پنج نفری که بیعت نیز میان آنکه امام و شخص دارد
 حاضر باشند یا سزاوار آنکه امام حاضر باشد و دارد یا نام سزاوار باشد و دارد
 حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که دارد بشوند اول و ثانی بلکه ساقط است
 از هر که دارد بشود و اما در آنکه که از جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعت کرده
 و او شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زمان وارد شوند بر نماز جماعت مردان
 ساقط میشود اذان و اقامت از ایشان نیز و آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان
باب اول در بیعت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قطعیت
 نمودن در آنکه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در بیعت و منوط قصد و وجوب
 استیجاب از استیجاب و ادا در وقت و قصد در غیر وقت و اتمام
 در وقت و قصد در غیر وقت از اینها ضروری نیست لیکن احوط اعتبار نمودن
 آن چیز نیست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نماز یا سه
 یا چهار رکعت و بعد مکرر است هرگاه اقامت گفته باشد و وقت نیت اول نماز
 و استیجاب حاصل میشود یا یک و در حین شروع بتکبیر الاحرام بانیت باشد
 و معتبر است بیعت در نیت را با نماز و واجب است در جمیع نمازها
 واجب و شرط است در آن لیکن شرط وجوب نیست باین معنی که ترک نمودن
 آن نماز باطل میکند چه ترک شود بعد از بیعت و بیعت باطل است
 و بیعت باطل باطل میکند چه ترک شود بعد از بیعت و بیعت باطل است
 واجب است ایستادن در نماز و ایجابی خواهد بود و خواه غیر یومیه

در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر کوع و آن آخر جز از قیام است که از آن
بر کوع می‌رود و در حال قنوت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد و در
حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر کوع رکن است نیز و مراد بر رکن جزئیت که ترک
کردن آن باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد و شرط صحت است در حال نیت
و سنت است در حال بلند و بات غلبه آنچه گذشت باین معنی که می‌تواند ترک
قیام و آن عمل بلند و بنماید آنکه آن عمل را نشسته بکند زیرا که عمل هر چند به نیت
است ولیکن قیام شرط و صحت آنست و قیام معتبر در نماز انتصاب و نیت
و تحقق همیشه و بر است نمودن نیت و باید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بختی که
اگر روا شده شود آنچه بر آئینه بیفتد و اگر راست نایستد باطل میشود و از این آنکه
بعد باشد وجه بفراموشی و اگر تکیه کند باطل میشود و هرگاه بعد از این نموده باشد
و اجابت است ایستادن بر روی پای و پا را باید از یکدیگر این قدر روزنگدارد و کبیر
رو از صورت قیام و هم چنین باید مستقر داشته باشد در حال قیام و اگر عاجز
باشد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز باشد
از ایستادن در تمام نماز و تکیه بر ایستادن در بعضی آن واجب است
ایستادن بقدریک ممکن است و اگر روزه و شود در میان ایستادن و جز پیش
و جز بعد ایستادن و جز پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعی که
عاجز است و معتبر در جز نشستن بجز نیست که در وسع خود بنشیند آنرا
و اگر با عاجز بودن ایستاده نماز کرد و نماز او باطل است و کفایت میکند در
تحقق بجز ایستادن بر کعبه یا بر شاق باشد نقل شدن او یا باعث شود زایدی درین را

یا حادث شدن مرض و دیگر ایضا تکلیف می کند در این امور و اگر عاجز شود از نشستن
 بدون تکبیر یا تکبیر کند و اگر عاجز شود از نشستن بنشیند راست بر قدر که ممکن
 است و اگر عاجز باشد هر چند با جرت باشد بخوابد و خوابیدن بر دست راست
 را مقدم بر بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ اگر تواند
 و خوابیدن بر دست چپ را مقدم بر بر پشت خوابیدن اگر تواند و
 در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر آنکه عاجز شود و احوط تا خیر نماز است
 از برای صاحب عذر تا آخر وقت خصوصاً با اسید بر طرف شدن عذر
باب سوم در تکبیر الاحرام و آنکه واجب است تکبیر الاحرام و کن
 است و نماز که باطل میشود و نماز بترک آن خواه بر وجهی باشد یا سهو یا سهل
 و هم چنین است حکم در هر یک و مجزئ نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزئ است
 یک تکبیر از برای تکبیر الاحرام و رکوع و نه از ناموم در حالی که بر سر نرسیدن
 بر رکوع اما چهار معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد
 اقبال بآن پس اگر شروع به تکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ناموم
 یا غیر او یا در بین برخاستن بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ
 کردن به تکبیر الاحرام بلفظ الله اکبر و همزه قطع چه بجز گوید چه بافتات و
 اگر اخلال نماید بجزئی از آن نماز باطل است و نیز باطل است اگر بگوید اکبر
 الله یا جل کند اگر یا الله را بلفظی که در معنی با آن یک باشد یا ترجمه کند
 آنرا و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن به تکبیر الاحرام واجب است
 یا در رفتن هر چند با جرت باشد و تاخیر از اول وقت بجهت یاد گرفتن یا همگان

این در این صورت
 جای از نشستن
 هیچ

یاد گرفتن واجب است و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد داخل در نماز نشود
با آنچه که مقدور باشد از او اگر اخلال بی بعضی حروف میداند و اگر هیچ ممکن او نشود
بسته به آن میکنند و اگر چند زبان به اندام تقسیم سببانی و عجزانی است بخاری
و بعد از آن تقدیم فارسی احوط است چنانچه تاخیر ترک غیر احوط است و الا قدر
که ممکن میشود او را بگوید و اگر قدرت بر آن بیج وجه نداشته باشد احوط آنست
که در قلب بگذرد آنرا با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مختصر است
و در هفت تکبیر افتتاحیه هر یک را که خواهد تکبیر الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل
قرار دادن ایضا است و اگر شک کند در تکبیر الاحرام پس اگر داخل شده باشد
در قرائت التفات نکند و اگر نگذشته باشد از محل آن بجا آورد آنرا و چنین
است حکم در فعلی از افعال نماز و اگر شک نماید که تکبیر را گفت تکبیر الاحرام
بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنابر تکبیر الاحرام گذارد چنانچه اگر شک کند که تکبیر
پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنابر اول گذارد یا بعد از رکوع در قرائت واجب
است قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر
هر یک از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت از ده رکعت نماز یا
چنانچه خواهد و اما امام پس اگر رکعت اول امام نرسیده باشد واجب است خواندن حمد از پیش
او و در دو رکعت اول یا یک رکعت اول اگر دو رکعت آخر یا یک رکعت آخر امام
و در بعضی موارد آن که خواهد آمد نیز جمع شود و اگر سبق نباشد حکم آن خواهد
آمد آنرا الله تعالی و خواهد که نیست بلکه فرض واجب است و نماز
واجب و شرط صحت است چه در واجب چه درست و شرطیت آن در حال

و در دو رکعت آخر سوره نیست و هم چنین در آن بسط نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد این که باید گفت حرام است و باید تسبیحات را بهتر تبیین کند داشت بخواند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا بر هر کتب بگذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام نکرده خواهد برگرد و حمد بخواند جایز است و احوط ترک است و جایز نیست در هر رکعت قدری حمد و قدری از تسبیحات بخواند لیکن در رکعتی حمد و در دیگری تسبیحات عجب ندارد و احوط ترک است و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان باید گرفتن و واجب است پیش خواندن حمد را از سوره و اگر سهوا پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخواند تسبیح یا پیش از رکوع اعاده نماید سوره او اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام است در فریضه بخواند دو سوره در یک رکعت و باطل است نماز و هم چنین حرام است خواندن سوره طوالی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجب نماز در غیر وقت واقع شود و هم چنین حرام است خواندن چهار سوره که سجده واجب در آن عیب باشد که خداوند آدم و نوح و عیسی و یونس را در آن سجده عیب آفرینند که نشد و نماز یا متذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر

باید تسبیح را
بگوید یا نه
بگوید یا نه
بگوید یا نه

بعد از فراغ از سوره باشد طاهر کفایت است و جائز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر
 بعد از آن سوره سجده باشد نیز طاهر کفایت است و بر هر دو تقدیر سجده تلاوت را
 بعد از فراغ از نماز بکند و احوط علاوه نمودن ایما است در حال نماز پیش از
 والضحی و الم نشرح یک سوره است و الضیل و الایلاف نیز یک سوره است
 و ششمیه در میان سوره و الضحی و الم نشرح و الضیل و الایلاف را واجب
 است خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
 قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از یک ازان و دیگر
 باشد مگر بسوره جمعه و منافقین و نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر
 از سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون جائز است عدول هرگاه نگذشته
 باشد از نصف سوره ولیکن در نصف احوط ترک عدول است و واجب است
 تعیین نمودن سوره را ببلمله در حین شروع در سجده واجب نیست تعیین نمودن
 سوره پیش از سجده اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسجده نماید و اگر
 تعیین سوره شروع نمود و بسجده گفت اعاده نماید اگر اکتفا بآن نمود نماز
 باطل است و واجب است چهار ابراهیم در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول
 نماز مغرب و عشا و واجب است اکتفا نمودن قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر
 و عصر و هم چنین در رکعت سوم از مغرب و دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا چه
 قرائت بخواند و چه تسبیحات و باطل میشود نماز بجز کردن در مقام اخفات و اخفات
 کردن در مقام جهر هرگاه عام باشد و واجب است آنرا دانسته باشد و اگر فراموش کرده
 باشد یا واجب است آنرا دانسته باشد نماز او صحیح است و قضاء و اعاده بر او نیست

و اما زن پس واجب نیست بر او چنانچه میخیزد است در میان هر کردن و اخفات
 نمودن در موضعی که واجب بود بر او چنانچه گاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد
 و اگر علم نداشته باشد یا احوط آنست که چنانکه در چند دلائل بودن آن شک هست و در
 مواضعی که واجب است اخفات نمودن بر مرد و احوط وجوب اخفات است
 بلکه خالی از رجحان نیست و فرقی در چه و اخفات میان ادا و قضای نیست لیکن
 ماصوم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است
 و اوقات نباید و اخفات کند هر چند در نماز جبری باشد و بعد از مفارقت از امام
 حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه چهار آنست که کسیکه ناخوشی در گوشش باشد
 هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نباشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن
 آنست که بهترین افراد در بلند نمودن صدای نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست
 که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که بگوید
 چنانچه در باب پنجم در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز
 واجب یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه
 آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز محذور است و باطل
 و اگر ترک نماید سهوا و بخاطرش نباید تا آنکه بسجود برود و وسیله را بطل
 بیاورد و باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخاطرش بیاورد
 از داخل شدن بسجده اول و پیش از داخل شدن در سجده دوم نماز
 او نیز باطل است و اگر بخاطرش بیاورد پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد
 و بعد بسجده رود و اگر ترک باشد یا تا در متصل بر رکوع را بیاورد است

و اما زن پس واجب نیست بر او چنانچه میخیزد است در میان هر کردن و اخفات نمودن در موضعی که واجب بود بر او چنانچه گاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد و اگر علم نداشته باشد یا احوط آنست که چنانکه در چند دلائل بودن آن شک هست و در مواضعی که واجب است اخفات نمودن بر مرد و احوط وجوب اخفات است بلکه خالی از رجحان نیست و فرقی در چه و اخفات میان ادا و قضای نیست لیکن ماصوم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است و اوقات نباید و اخفات کند هر چند در نماز جبری باشد و بعد از مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه چهار آنست که کسیکه ناخوشی در گوشش باشد هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نباشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن آنست که بهترین افراد در بلند نمودن صدای نرسد و کمتر مرتبه اخفات آنست که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که بگوید چنانچه در باب پنجم در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز محذور است و باطل و اگر ترک نماید سهوا و بخاطرش نباید تا آنکه بسجود برود و وسیله را بطل بیاورد و باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخاطرش بیاورد از داخل شدن بسجده اول و پیش از داخل شدن در سجده دوم نماز او نیز باطل است و اگر بخاطرش بیاورد پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد و بعد بسجده رود و اگر ترک باشد یا تا در متصل بر رکوع را بیاورد است

و بایستد بر رکوع رده دو اگر ایستادن را بعل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را
 فراموش نمود بر غیر و بصورت رکوع کننده تا بمرتب رکوع و رکوع را بعل آورد و اگر
 قدری خم شد و پرتبه رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که
 برگردد تا بمرتب که فراموش کرده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او
 باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشدد بنشیند یا
 بنشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکشد و اگر نشاند
 است و نینداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع
 را بکشد و اگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده
 کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نه کرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلاطم
 رکوع را بکشد و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز
 باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بخوکیه ممکن باشد که نشستن
 چیزی از دو کف دست را در احوال بزرگوار و در حال اختیار و اگر کسی بصورت
 رافع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و نحو آن واجب است اینکه خم
 شود قدر کمی از براس رکوع و اگر نتواند خم شود بخوکیه ذکر شد هر قدر که او
 را ممکن است خم شود هر چه بکلیه کردن بخیر است باشد یا یکی از دو جانب
 باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسراگر ممکن باشد و اگر ممکن
 نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین و اگر
 است ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر یا قدرت و هم چنین و اگر
 است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود

در رکوع اگر ایستادن را بعل آورد و بعد از خم شدن رکوع را فراموش نمود بر غیر و بصورت رکوع کننده تا بمرتب رکوع و رکوع را بعل آورد و اگر قدری خم شد و پرتبه رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که برگردد تا بمرتب که فراموش کرده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشدد بنشیند یا بنشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکشد و اگر نشاند است و نینداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع را بکشد و اگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده کردن و شک کرد که رکوع کرد یا نه کرد آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلاطم رکوع را بکشد و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بخوکیه ممکن باشد که نشستن چیزی از دو کف دست را در احوال بزرگوار و در حال اختیار و اگر کسی بصورت رافع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و نحو آن واجب است اینکه خم شود قدر کمی از براس رکوع و اگر نتواند خم شود بخوکیه ذکر شد هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چه بکلیه کردن بخیر است باشد یا یکی از دو جانب باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسراگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین و اگر است ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر یا قدرت و هم چنین و اگر است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود

شدن واجب نیست و هم چنین هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن رکوع واجب نیست و واجب است درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در آن سهای و درنگ کردن در عرف و هیچ یک از ذکر گفتن و درنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد از آن رکن نیست و تعیین نماید ذکر واجب را هرگاه نماید بر واجب در نظر دارد که بگوید و احوط تعیین آنست و در اول حکم مذکور در در حالت سهو مثل حکم آنست در حالت شک و حکم شک و تأکیر و الاحرام گذشت و کافیت در ذکر رکوع بیک دفعه گفتن **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ** است و دفعه گفتن **سُبْحَانَ اللَّهِ وَاعُوْظُ بِهِ** است بعد از **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ** بلکه احوط از آن سه دفعه گفتن آنست با وسیع بودن وقت و در حال ضرورت کفایت میکند یک **سُبْحَانَ اللَّهِ** و واجب است در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و اداسه حروف را از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکت اعرابی و بیانی **باش ششم** در سجود واجب است در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت باطل میشود نماز خواه بعد باشد یا سهواً قبل و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند و آنچه بعد باشد یا سهواً یا بخیل و اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود نماز و اگر بخاطرش آید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا سهواً را نکرده است یا سهواً رود و سجده کند و برخیزد و اگر بخاطرش بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او باطل است و اگر یک سجده را نکرده است نماز او صحیح است و لکن بعد از فراغ از نماز واجب است

در هر رکعتی
دو سجده واجب است
و اگر ترک شود
نماز باطل است
و اگر فراموش کند
یک سجده را
نماز صحیح است
و اگر نکرده باشد
دو سجده را
نماز باطل است

قصا کند سجده را و نیز سجده سهوی بجا آورد ولیکن این در غیر رکعت آخر است
و اما در رکعت آخر پیش از پیش از سلام است که بآن سلام از نماز بیرون
میرود بجا آورد و بعد از آن اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطرش
آمده باشد قصا نماید و باید اول قصا کند سجده را و بعد از آن سجده سهو را بجا
آورد و حکم شک که نشیت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک نماید در کردن و
نکردن و اگر شک کند که یک سجده کرد یا دو سجده بینا بر کمتر گذارد و اگر فعل
فعلیه است و رفع و دیگر مثل تشهد بار است شدن و اگر داخل شده
است در فصل و اگر اعتبار ندارد اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده است
یا سه سجده اعتبار ندارد چه پیش از داخل شدن و رفع فعل دیگر باشد چه بعد
از آن و واجب نیست خم شود بقدری که مساوی شود موضع پیشانی یا موضع
ایستادن یا زیادتر از قدر چهار انگشت متصل بلند تر نشود و جائز است
نیز باین قدر است بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در این
صورت زیاد تر نبودن از آنست و در باقی مواضع سجود و ضرر ندارد و زیاد تر از این
بلند بودن یا پایین بودن هر چند احوط آنست که زیاده بر آن نباشد
و اگر واقع شود پیشانی بر موضعیکه بلند تر باشد از چهار انگشت متصل
مخیر است میان کشیدن پیشانی را تا موضعیکه بعد از چهار انگشت و کمتر
شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد و اگر
واقع شود پیشانی بر چیزیکه جائز نباشد سجده بر آن و بلند باشد بقدر
چهار انگشت یا کمتر معین است کشیدن پیشانی را تا موضعیکه سجده

بر آن جائز باشد و نیت در خم شدن بسجود نجویست که در رکوع گذشته و برگاه
 نتواند که سجده کند واجب است که بلند کند موضع سجود را بقدری که ممکن باشد
 نشستن بر آن قدر و سجده کند بر آنچه جائز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد
 و اگر ممکن نباشد خم شود و بقدریکه میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد نشسته کند و
 اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند بر چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بر یک چشم و واجب است
 برداشتن چیزی که بر آن سجده کند برگاه تواند خم شود اگر بتواند بر دار و احوط آنست که اشاره
 بسجود کند چه چشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعضی اجزای سجده
 بگذارد آن عضو را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مرده شود میان گذاردن
 پیشانی و غیر پیشانی را بگذارد و واجب است در حال اختیار گذاشتن هفت عضو
 بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ از پا
 که معروف با بهام است و کافی است در گذاشتن اعضا مذکوره قدریست
 و قول بعضی بتعیین مقدار در هم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است
 ولیکن احوط است و فرق در دو ابهام نیست میان ظاهر و باطن و اطراف
 و احوط اکتفا بباطن و اطراف است و باید سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین
 اندازه انداخته بجز گذاشتن اکتفا نماید و شرط است در محل پیشانی بودن
 از چیزی یا نیک در باب مکان گذاشتن واجب است در سجده ذکر و در رنگ
 کردن بقدر ذکر و بر گذاشتن سرازیر یک از دو سجده و در رنگ کردن در
 نشستن بعد از سر برداشتن سرازیر سجده اول و خلاف است در ذکر سجود
 و مختار در آن و مراعات احتیاط نجوی است که در رکوع گذاشتن مگر آنکه

در رکوع این
 نیت است

احوط وضع اطراف
 است
 بعضی طایفه
 محل قدم بر آن
 نشستن

تشیع کبره در اینجا بدل میکند العظیم را با لا علی باب هفتم در تشهد
 و سلام و در آن دو فصل است **فصل اول** در تشهد واجب است
 و هر دو رکعتی یک دفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه
 یک دفعه بعد از رکعت دوم یک دفعه بعد از رکعت آخر و در نماز اقل سنت و شرط
 صحت سنت و واجب است نشستن بعد از ذکر واجب و هم چنین واجب است
 قنای گرفتن و رجال ذکر و واجب است در آن شهادتین و صلوات بر پیغمبر
 و آل آنجناب و احوط آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و آل محمد و احوط از آن آنست که چنین
 بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
 و رسوله اللهم صلی علی محمد و آل محمد و واجب است در آن محافظت
 بر عربیت و ترتیب بر پنج مذکور و موالات یعنی بے در پی خواندن و تشهد
 رکعت نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از
 رکوع برگردد و تشهد را بجای آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن
 بر رکوع نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب است قضا کند دو سجده سهو بعد
 از آن بکند و اما در تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که بخواند
 است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید چه حدیثی از او
 صادر شده باشد یا نه و اگر حدیثی پیش از تشهد یا بعد از شهادتین صادر
 شود نماز باطل است و فرق نیست در وجوب سجده سهو میان تشهد اول و
 دوم بلکه مطلقاً واجب است سجده سهو را بعد از قضا نمودن تشهد کند

بلکه واجب آنست
 از وقت نیست
 شیخ
 و صورت حدیث آنست
 نماز است بعد از
 قضا سجده سهو
 شیخ

و حکم شک و تردید بخوبیست که گذشت در باب تکبیر و الاحرام فصل دوم
در سلام واجب است سلام در نماز واجبی بلکه بزر نماز است نه خارج از آن و
بیرون می رود و بر یک از السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و السلام علیکم و احوط علاوه کردن و رحمة الله است چه
ظاهر آنست مستحب است و هم چنین مستحب است علاوه نمودن و بیکانه
بر و رحمة الله و احوط جمع کردن دو سلام است بترتیب و بر این تقدیر
بسلام اول از نماز بیرون می رود و دوم سنت و بهتر آنست امام و منفرد
تسلیم دوم را بجانب قبله بگوید ولیکن اشده کند و منفرد بگوشه چشم از جانب صبح
بجانب راست و امام اشاره کند بصفتی روی بجانب راست و امام نیز بجهت
مذکور اگر در جانب چپ او شخصی نباشد و اگر در جانب چپ آن شخصی باشد
یک سلام دیگر سنت است بگوید چه آن شخص باغ باشد چه میز و بصفتی روی
اشاره بجانب چپ کند و بعضی دیوار را قائم مقام شخص دانسته اند و گفتن سلام
مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر امام پیش از دو سلام از نماز بیرون
نرفته باشد سلام اول خارج خواهد شد از نماز خفایه در چند چیز که اتمام
بش آن بسیار است هر چند ذکر آن از بنای رساله بیرون است اول در قنوت
سنت است قنوت در رکعت دوم از هر نماز حتی شفع و احوط در آن خواندن
است و در رکعت اول جمعه و عید و رمضان و قربان و و تر و احوط ترک نکردن
آنست در نماز بنای یومیه و اجبی مخصوصا در نماز با سه جهته از آن ولیکن در
غیر نماز عید و رمضان و قربان مستحب یک قنوت است دوم چهار قنوت در هر

این مستحب است
نمودن آن

در نماز و نماز آن
علاوه بلا حلقه
است که در راه
رکعت نموده و در
رکعت ششم و هفتم
خوانده و در
قنوت آن تقدیر
است و در آن

رکعتی که قنوت دارد اما و نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت است و در
 رکعت دوم چهار قنوت است چنانچه خواهد آمد و محل قنوت و غیر رکعت دوم
 از نماز پنج پیش از رکوع است و در رکعت دوم از جمعه بعد از رکوع است
 و ساقط میشود قنوت از مأموم مسبوق در جماعت اگر سوره را نثار از بخواند
 و جائز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند تا بر رکوع رود بعد از
 رکوع بجا آورد و چه در نماز جماعت و چه در فرادس و چه در واجب و چه در نافله
 و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن بر رکوع احوط
 ترک نمیدن آنست و اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن بر رکوع یا پیش از
 رسیدن بر رکوع ولیکن بعد فراموش نماید بعد از داخل شدن در سجده یا در
 پیاید بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند آنرا در هر یک از این چند صورت
 بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد و وقت بیرون رفت باشد و بهتر
 آنست که نشسته قضا کند و رو به قبله باشد و در شرائط نماز در این مقبر
 نیست هر چه با حوط اعتبار آنست و سنت است در قنوت در هر نماز سه بار
 خواندن چه جهری باشد چه اخفای مگر از برای مأموم مسبوق در حال بودن او
 با امام و هم چنین سنت است در حال قنوت بر داشتن دست را بجا از سه
 رو در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کف آنها را
 بآسمان کند و سنت است نظر کردن بر رو و دستها و طول دادن و قنوت
 و خواندن دعا یا سوره که خوانده شده است مثل کلمات فرج و غیر آن و کلمات
 فرج افضل آنهاست و آن اینست لا اله الا الله الحسب الله

حاکم بن حاتم
 شیخ ابو اسحاق
 بسند صحیح
 از باب پنجم
 تا بعد از این

وَالْحَمْدُ وَسُنَّتِ اسْتِ قَسْبِ فَالْمُهِ نَهْرُ اَصْلَاتِ التَّعْلِيَاوَالْاَفْضَلُ
تَقْصِيَاتِست ودر نماز واجب و سنت هر دو سنت است و کیفیت آن
باین نحو است که بگوید اول سی و چهار نوبت **اللَّهُ أَكْبَرُ** و بعد از آن سی و سه
نوبت **سُبْحَانَ اللَّهِ** و بعد از آن سی و سه نوبت **سُبْحَانَ اللَّهِ** و سنت است
بعد از هر فرضیه سوره قل هو الله احد خواندن و هم چنین پیش از آنکه بگوید الله
و یاسه خود را بخواند سه دفعه **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو**
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ و آن نوبت را که در حدیث است که یک بخواند آن را آمرزیده
میشود و گنایان او هر چند مثل کف دریا باشد و هم چنین سنت است
بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بخواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ**
الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که باعث دفع هفتاد
نوع از انواع بلا میشود و که نیست ترا نایب و پرص و دیوانگیست و اگر
از اشتقیا باشد محو بشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سحر او هم
چنین سنت است بعد از فرضیه سی دفعه خواندن **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ**
لَهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ و آن دفعه میکند مردم و غرق شدن
و افتادن و سوختن و افتادن در پناه و خوردن جانوران درنده و مردن
بد و بلیت که در آن روز نازل میشود و بعد از نماز قمری سنت است خواندن
این بیست و یک شکیلی آن سنت است بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن
سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که عافیت میدهد همان جناب احدیت از کوری و دیوانگی

وفا هم و فقر و هم و بعد از نماز مغرب بخواند **سُبحَ اللهُ الَّذِي لَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرَ كَمَا يَشَاءُ** کند او را خداست
خیر بسیار و بعد از هر نماز بخواند **اعوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي**
كَأَنَّمَا وَفَدَ رَأْسُكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَمِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَجَاعَ كُلِّهَا که باعث جمع دنیا و آخرت
میشود و سوم در سجده شکر و ثواب آن بسیار است و سنت است که بعد
از نماز واجب و بعد از نافله بحجت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن عبادت
و بهت آنست که آنرا بعد از تعقیب قرار دهد و در نماز مغرب مخفی است
در میان سجده آوردن بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل آنست که بعد از فریضه
بجای آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنت است که طول دهد
در سجده را هر قدر که تواند و بگذارد و دو ذراع برابر زمین در حال سجود و بچپان
سینه و شکم را بر زمین و بجاک یا بر زمین بگذارد و دو حسین یا دو خدا را بر دو
در میان و سجده و بعد از یک سجده اگر اکتفا بآن نماید و سنت است مقام
داشتن حسین راست را بر حسین چپ و هم چنین خسته راست را بر خسته
چپ و بگذشتن حسین یا خسته بر زمین تسبیح و سجده در اینجا مستحق نمیشود
بدون سر برداشتن و سنت است بجاک گذاشتن حسین و خسته خواندن اعمیه
که وارده شده است و سجده واجب است و عاقل بر این وارد شده است و لیکن خواندن آنچه وارده
است افضل است و اقل مرتبه آن آنست که یکدفعه **شکر الله** بگوید و سنت است در سجده شکر بعد از
نماز و بعد از شکر الله بگوید و بعد از تعقیب از نماز هر صد دفعه حمد الله اگر بگوید و سنت است

سه مرتبه شکر اشکرا یا عفو عفو است است بعد از سر برداشتن مسح کند
 موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بر پشت خود رو به وسینه را و بهتر آنست
 که دست راست باشد و سنت است بگیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده
 دست است و تنبیه بیرون می رود از جا سه نماز از طرف راست بیرون رود
 چهارم در سجده های قرآن و آن واجب است در چهار سوره که الم تبتل و
 هم فقلت و البیوم واقعه باشد و سنت است در سوره اعراف و زمره و فصل
 بنی اسرائیل و مریم و حج و زبور و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت بلکه در
 غیر از اینها هر جا که در این امر سجده باشد سنت است و وقت سجده بعد از
 قایم شدن از آیه سجده است سجده واجب است بر خواننده آیه و گوش دهند
 بان بے اشکال و بر نشونده بنابر احوط بلکه واجب آن خالی از قوت نیست هرگز
 سجده واجب باشد و اما در سجده مستحب فرق نیست در خواننده و گوش شنونده
 و نشونده و در هیچ یک فرق نیست میان مرد و زن و خنثی چنانچه فرق نیست
 در وجوب سجده بر گوش شنونده و نشونده میان آنکه خواننده باشد یا نه
 باشد یا غیر مسلمان مائل باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن و استعجاب
 آن متعقد می شود بقصد و خواندن آیه هر چند از برای تعلیم باشد و سجده
 سابق را هنوز نکرده باشد و شرط نیست در آن طهارت و نه رو به بقصد و نه
 و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن خست یا بدن از نجاست و واجب نیست
 در آن ذکر و لیکن سنت است و بهتر آنست که بگوید سبحانک یا رب
 تعالی و یا لا اله الا انت سبحانک یا رب العالمین و لا اله الا انت سبحانک یا رب

لَا تَقْطَعُ مَائِلَ أَلْعَبْدِ ذَلِيلٌ خَالَفَتْ مَسْجِدَهُ وَوَجِبَتْ
 در آن تکبیر نه در وقت سرگزاشتن و نه در وقت راست شدن لیکن در وقت
 راست شدن سنت است و شرط است در آن بقیه واحوطا مقارن بودن آن^{نست}
 بوقت خم شدن و وقت سرگزاشتن واحوطا گذاردن هفت موضع سجده است
 بر زمین یا غیر آن هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست^{نست}
 و شرط است که محل گذاردن پیشانی از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه
 احوطا بودن آنست از چیزیکه صحیح باشد سجده باشد بر آن و وجوب سجده هفت^{نست}
 و هرگاه ترک نمود سجده یا بسبب وجوب است بجا بیارده و دانستن آنکه او است
 یا قضا به ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هر چند قضا خالی از قوت
 نیست پنجم در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است در شرائط و اجزاء
 واجب و سنت مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان قدمها سه خود و ریش
 و از هم جدا نگذارد و دستها را بر سینه گذارد و در حال رکوع بگذارد و دستها را
 بالا نهد و نه از او برود در آن و در حال رفتن بسجده اعضا سه خود را بهم چسباند و آفتاب
 کند در نشستن بر و زانو پیش از دو دست بنشیند بر دو ایله و بعد بسجده
 رود و در حال سجده بر زمین بکشد اعضا سه خود را بر یکدیگر بگذارد و بر زمین نماید
 و ذرا بر او بر زمین و در حال نشستن بر دو ایله بنشیند و بچسباند در آن خود
 را بیک دیگر و بلند کند و زانو را از زمین و دو کف پا را بر زمین گذارد و در حال
 برخاستن بهواری در است بر غیر و پشت خود را بلند کند و اما طفل نیاز
 بر او مستحب است لیکن هرگاه بر او است در نماز حکم آن حکم مرد است و هرگاه بر او

این خالی از تکمال
 نیست از شیخ

است حکم آن حکم زن است بجهت سیوم و در باقی نمازهای واجب و در آن
چند باب است **باب اول** در نماز جمعه آن دو رکعت است و وقت آن
از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص مثل آن شود و هر چند احوط آنست که تا غیر
فتش و از زوال زیاد و از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست از باب الارفق و غیر
و پائین آمدن از آن و دعا پیش از نماز و غیر آن و واجب است آن بر هر که بالغ
و عاقل و مرد و آزاد و حاضر شرعی و غیر مبتلا بکوری و بیاری و پیری و بیماری
که نماز جمعه با آن باعث عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست هرگاه جماع
شرائط صحت باقی فرائض مثل اسلام و ایمان و غیر آنها نباشد و لیکن در
وجوب نماز جمعه احتیاط مذکور شد شرط است یافت شدن پیش نماز یک یا بالغ و مرد
باشد و هم چنین عساول و قادر بر اتیان نمودن خطبه باشد و ولد الزنا نباشد
و هم چنین مبتلا ببلوغ و انگی و جذام و برص نباشد و اعرابی خفته و کروه باشد
با حاجت بآن و مقدر بر بودن آن و بعضی معتقدانستند اندازا بودن و کوفت بودن
و مسافرت بودن امام را و آن احوط است هرگاه امامی غیر از آن باشد بشرط
لیاقت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل
نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و آن احوط است و باید که هر یک در
نباشند زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرائط نماز واجب است لیکن
کفایت نمیکند نماز جمعه در این وقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود و موافقند که
صحت نماز جمعه موقوف است بر آن اول آنکه دو خطبه خوانده شود و دوم آنکه
بیاعت کرده شود و سوم آنکه جمعه و یک نشود و میان دو جمعه که آن یک فرسخ

در نماز جمعه
چهار نفر
باید که
حاضر باشند
و عاقل و بالغ
و عاقل و عاقل
و عاقل و عاقل

باشد چهارم آنکه ننی از نماز نماند تقیته از پراسه امام یا عدا و انعقاد جمعه یا هر دو نباشد
 که اگر باشد نماز باطل است پنجم حاضر بودن امام یا نائب خاص لیکن این شرط است
 در وجوب عینی نه در وجوب تنخییری و در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تنخییری
 است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است باینکه هر دو را به نیت قربت
 بعمل بیاورد و واجب است پیش داشتن دو خطبه نماز و واجب است هکذا
 در حال خواندن دو خطبه از حدث و جنبش در بدن و لباس و هم چنین واجب
 است در لباس و مکان خطبه پنجم واجب است در نماز و مکان نماز توان
 گذشت و هم چنین بابتی شرائط نماز غیر قبله و آنچه شرط نبودن آن ذکر می شود
 و از جمله شرائط نیز داخل شدن روال است که اگر سر دو خطبه را بایک
 انسان دو یا جزء از یک را پیش از ظهر خواند باطل است چه عمد و چه
 سهواً اگر آنکه ممکن نبوده باشد علم به رساندن بوقت و عمل بمطئه کرد و یا
 و در بین خطبه ها هر شود که ظهر نبوده است صحیح است آنچه خوانده است
 بنا بر احتمال قوی و واجب است ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قدر
 بر آن و واجب و شرط است که امام و خطیب یک باشد و هم چنین مستقر
 و راست بایستد و التقات نکند بالتقات فاحش در حال خواندن بدون
 ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از نامومین که مطلع شود بر
 مخالفت باطل است و واجب است در هر یک از دو خطبه حمد نمودن بر
 جناب احدیت بلفظ الحمد لله یا بر احوط و صلوات فرستادن بر جناب است
 پیاهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت بر رسالت

انتخاب است و خطبه اول هر چند ظاهر آنست که واجب نیست و وظیفه است
 نمودن بقوسه و لفظ معینی در آن ضرورت نیست و کفایت میکند مثل *الحمد لله*
 و اطیعه و واجب است خواندن سوره کوچکی در خطبه اول بلکه در هر دو سوره
 احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت نمی کند و واجب است شنیدن
 دو خطبه نخستن سبکی و بهتر آنست که بقدر خواندن سوره قل بواسطه احد
 بیشیند و دو خطبه دوم علاوه بر آنچه گذشت واجب است صلوات فرستادن
 بر ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از پرآ
 سون مسیین و مومنات و حرام است بر امام تکلم کردن در شان خطبه دوم
 چنین بر مومنین و واجب است بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلبس
 بجیشتی که عدد انعقاد جمعه بشوند و حرام است در روز جمعه بنابر وجوب
 عینی نه تخمیری بیع و سفر بعد از اذان و پیش از نماز لیکن بر تقدیر
 معامله نمودن اظهار محنت معلول است و کسی که در نیاید خطبه و رکعت اول
 را جمعه از آن محسوب است و اگر در یابد رکوع رکعت دوم امام را یا در رکوع
 او را در یابد هر چند ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را بی هیچ یک از این دو
 صورت نیز نماز جمعه از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بر آن واجب
 است و احوط اتمام نمودن در رسیدن بنگیر رکوع است با امام باب
 دوم در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت آن مابین طلوع آفتاب
 است تا بزوال لیکن مستحب است تا خیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب
 و سنت است زیادتی تا خیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار

افطار کردن و بیرون کردن زکوة فطر و هرگاه وقت نماز گذشته و نکر و قضا نماز
و آن واجب است و مشروط است بشرائط نماز یومیه و جمیع بلکه شرط بودن
وجود امام یا نائب خاص در اینجا هر دو بے اشکال است غیر خواندن و خطبه
که در آن خلاف سنت و اقوی و واجب است و آن دو رکعت است چه آنکه
شرائط و وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود چه بفرادے
و کیفیت آن مثل نماز جمیع است لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره
پنج تکبیر میگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر
رکوع و بعد از هر تکبیر قنوت می خواند که تمام نه قنوت میشود پنج رکعت
اول و چهار در رکعت دوم و اظهر وجوب قنوتات و تکبیرات است و سنت
است خواندن سوره و اشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دوم چنانچه
سنت است چهر نمودن در قرات از براسے امام و منفرد و بهتر آنست
که در قنوت عیدین دعائیکه وارد شده است بخصوص خوانده شود و آن
با اختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوب است و اولی اینست
اللّٰهُمَّ اَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْمَجْدِ وَ
و اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوٰی وَ الْمَغْفِرَةِ صَلِّ عَلَى
بِحَقِّ هَذَا الْیَوْمِ الَّذِیْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِیْنَ عِیدًا وَ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ دُخْرًا وَ مَزِیدًا اِنَّ تَصَلِّیَّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَدْخِلَنِیْ فِیْ کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فِیْهِ مُحَمَّدًا
وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُخْرِجَنِیْ مِنْ کُلِّ سُوْءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا

وَالْحَمْدُ لَكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادَكَ الصَّائِحُونَ وَاعُوذُ بِكَ
مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ و در خطبه که در اینجا
میباشد مثل جمعه است مگر آنکه سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید
رمضان آنچه متعلق بکرمه و طهارت است از شرائط و قدر و وقت و در عید قربان آنچه متعلق
بقربانیت و محل و خطبه و اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه و گوش
دادن بدان و با خلاف شرائط مذکور مثل زمان غیبت امام واجب نیست نماز بلکه سنت
است چه کجاست و چه غیبت و معتبر نیست در حال استحباب و در بودن یک نفر سنج
در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن واجب نیست این
نماز بیکه واجب نیست بر آن جمعه و لیکن مستحب است مثل مساجد
و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشان است بکپیران
از ایشان و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد محسب است کسیکه حاضر شد
بنماز عید و حاضر شدن بنماز جمعه چند منزل آن روز نباشد و احوط
ترک نمودن است خصوصاً بیکه نزدیک باشد و سنت است بکپیر گوید
در عید رمضان بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر
آن نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز
عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد
و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط آنست که ترک
نشود و صورت آن در عید رمضان اینست اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ
 أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا وَرَعِيدَ قُرْآنِ أَوَّلِي أَنْتَ كَرِهُتَ
 بَخَوَانِدَ بِلَادِهِ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا سَرَّ قَنَامِينَ بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا آتَانَا **بَاب** يَوْمِ دَرْمَا زَكُوفِ وَخُوفِ
 وَزَلْزَلِهِ وَبَاقِي آيَاتِ وَاجِبِ مِثْثِ وَنَمَازِ بَرْدِ وَزَنِّ وَخُشْيِ بَرْدِ قَنَابِ
 وَنَاهِجِ تَمَامِ قُرْصِ بَكِيرِ وَوَجْهِ لَعْلِ آن دِلِ زَنِّ زَمِينِ بَخَوِشِ بَاشَدِ كَرِهُتِ
 تَرَسِ تَشْوِيَانِ وَبَسْبِ بَادِ بَاسِ تَنَدِ وَسَرِخِ دَنَارِ كِي شَدِيدِ وَرَعْدِ بَرَقِ
 غَيْرِ تَعَارُفِ وَغَيْرِ إِنْيَا زِ امُورِ كِه تَرَسَانْدِه اَعْلَبِ مَرْدَمِ بَاشَدِ وَآن دَو كَرِهُتِ
 اَسْتِ دَر هَر رَكْعَتِ پَنَجِ زَكُوعِ وَدَو سَجُودِ اَسْتِ كِه تَمَامِ دَو رَكْعَتِ مِی شَوَد
 هَر رَكْعَتِ اَز اَن وَاجِبِ اَسْتِ خَوَانْدَنِ تَمَامِ حَمْدِ اِگر دَر هَر رَكْعَتِ يَكِ سُوْرَه تَمَامِ
 بَخَوَانْدِ اَز هَر دَو مِ چِنِیْنِ دَر هَر رَكْعَتِ يَكِ سُوْرَه تَمَامِ بَخَوَانْدِ اَز هَر دَو مِ چِنِیْنِ
 دَر هَر رَكْعَتِ كِه سُوْرَه رَا تَمَامِ نَمَایَدِ وَدَر رَكْعَتِ اَوَّلِ وَشَشْتُمِ اَز اَن پَنَجِ سُوْرَه رَا
 تَمَامِ كُنْدِ چِیْنَكُنْدِ وَمُخْتَارِ اَسْتِ مِیَانِ خَوَانْدَنِ حَمْدِ وَسُوْرَه تَمَامِ مِیَانِ خَوَانْدَنِ
 حَمْدِ دَو رَكْعَتِ اَوَّلِ وَشَشْتُمِ وَتَفْرِیقِ نَمُودَنِ هَر يَكِ اَز دَو سُوْرَه رَا بَرْدِه رَكْعَتِ
 بَلَكِه دَیَا زَرِ اَسْتِ بَتَعِیْضِ دِرْ پَنَجِ رَكْعَتِ بِيَكِ سُوْرَه وَدِرْ پَنَجِ رَكْعَتِ دِیْگِرِ چِیْنِ سُوْرَه خَوَانْدَنِ
 وَهَمِ چِنِیْنِ جَائِزِ اَسْتِ جَمْعِ كَرْدَنِ دَر يَكِ اَز پَنَجِ رَكْعَتِ مِیَانِ خَوَانْدَنِ تَمَامِ سُوْرَه
 وَخَوَانْدَنِ بَعْضِ آن وَلِیْكَیْنِ نَهَايَتِ اَحْطَا طَرِ اَسْتِ كِه دَر هَر رَكْعَتِ پَنَجِ سُوْرَه
 بَخَوَانْدِ اَز هَر پَنَجِ رَكْعَتِ يَكِ سُوْرَه تَمَامِ نَمَایَدِ وَوَقْتِ نَمَازِ زَكُوفِ وَخُوفِ اَز
 اَوَّلِ رَفْتَنِ اَسْتِ تَا طَا بَر شَدَنِ تَمَامِ قُرْصِ لَمِیْكَنِ اَحْطَا اَسْتِ كِه مَوْخَرِ

ندارد از وقت شروع و ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترساننده آسمانی تا آخر
عمر او است لیکن بیهید نیست که واجب باشد فوراً و احوط آنست که تاخیر
نشود از وقتی که ممکن است نماز کردن و شرط است در اداء نماز آیات
علاوه بر آنچه شرط شد در نماز یومیه مطلع شدن بر آیت و هم چنین شرط
است وسعت داشتن وقت بقدر اداء نماز بروجه اخت و اقل و نماز
کسوف و خسوف و در زلزله شرط نیست و واجب است قضا نماز کسوف و خسوف
با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعد یا بسو و خواه مطلع شده باشد
بر آن یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم رساند بر آن
تا وقت آن بیرون رود قضا آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم رساند
در وقت واجب است قضا آن چه ترک بروجع عمد یا شد چه بروجع سهو
و اما باقی آیات پس واجب است اگر علم بهم رساند بر آن در حال آیه بلکه احوط
ترک کردن آنست مطلقاً خصوصاً در زلزله لیکن در قضا بودن آن اشکال
است و قول باید بودن خالی از قوت نیست و هرگاه حاصل شود آیتی در وقت
نماز یومیه پیش می باید داشت هر یک را که وقت آن تنگ است و اگر
هر دو تنگ باشد پیش بردار یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد
مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بردارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه
است یا ب چهار هم در نماز یک واجب می شود بالترام و از جمله
آنست که تدریج شرط است در آن آنچه شرط است در یومیه مگر وقت بعلاوه
آنچه تعیین نماید از زمان یا مکان یا سببی که شروع باشد مانند نماز جعفر طیار

مسجد
احمدی
نیشابور
سید محمد
باقر
محدث

و اگر نذر کند که نماز بکند و قصد نکند بقصدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن گاه
 معین و نه زمان معین و اگر نذر کند در یک رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نذر
 باطل است و اگر تعیین رکعت نماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت
 بے اشکال و در یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافت است و احوط اکتفا بر دو رکعت
 است و صحیح است نذر فریضه و نافله و لیکن واجب میشود بیست و عدد و وقت
 و نه از موقت و عمد و قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التعمیم
 استیجار نماز است از برای میت و آن جایز است و مثل آنست روز و زیارت
 و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنست که هرگاه فوت شود پدر و قرار
 گرفته باشد نذر آن نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر واجب است بر
 ولی قضا نماید آنرا و بولی در اینجا پس بزرگ میت است باین معنی که بزرگتر
 از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و طهیت
 حاضر بودن و بالغ بودن آن پس در عین فوت پدر پس اگر در عین فوت طفل باشد
 یا غائب باشد و بعد از دو سال خبر شود واجب است بر او قضا و اگر میت
 ولی نداشته باشد یا داشته باشد از او نماز ترک شده باشد بدون عذر
 یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه بقصر باشد چه نباشد و نحو آن و وصیت نکرد
 باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترک بلکه
 مطلق عبادات بدیهه محضه را و اگر وصیت نماید بیرون کرده میشود از ثلث
 مال مگر آنکه ورثه اسناد دارند که بیرون میشود از اصل و اگر ولی بمیرد پیش از
 کردن قضا واجب نیست بر ولی اوقضا نمودن آن و نه برای قضا و بیایست

احوط آنست از قضا
 که از میت جدا کرد
 و در ایام عذر
 غفلت آن را بجا نیاورد
 و استیجار از بزرگتر
 و استیجار از بزرگتر
 بلکه اقوی آنست که
 که در قضا بر نای
 که در قضا بر نای
 چندین عذر باشد

اول و هرگاه در فیه بیت نماز استیجارے باشد واجب نیست بر سیه بزرگ
بعل آوردن آن و اگر تیر نماز بر اے میت غنچه فغانماید آن محل را ساقط
میشود و از دله و جائز است از بر اے ولی استیجار و نودن غیر را بجهت نماز
مخصوصا هرگاه کردن نماز بروی مشکل باشد بجهت چارم در
پاره از مسم از نماز اے سنتی و در آن چند فصل است **فصل اول** در
نوافل مرتب است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس
باشد و قاعد باشد بر یکے از دو طهارت اختیاری و اضطراری و در پنج بانه روز
در حضری و چهار رکعت نماز و اگر کفاحجه تنادان میتوان کرد و تو خلیف آنها
باین نسبت است که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز
ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت
و افضل در غیر این دو رکعت استاده بجا آوردنست و در این دو خلاف است
و این دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم آن وتیره است و سیزده
رکعت نافله شب و صبح است که یا در دو رکعت آن از شب است و یا در سه آن
یک رکعتی است و نامیده میشود و پرتو در رکعت بعد از آن نافله صبح است
و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی و نه خواندن سوره
قل هو الله احد و در باقی از آن از سوره اے طولانی مثل الفام و کف و نبأ
و هو آمیم هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سوره بزرگتر از او رکعت اول
و سوره کوچک را در رکعت دوم و خواندن قل هو الله احد و قل اعوذ برب
الناس و قل هو الله احد در شفع و وتر یا قل هو الله احد در بر سه رکعت و بنا

است و در قنوت و ترغمان و نودین چهل و نودین چون که از اسباب استجاب و دفع مکره و
 کثرت رزق است و اما توطیف در آن مخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند و لیکن
 این ضعیف مطلع نشد بر آن و امید هست که این غاصی را فراموشی کنند چه
 در حیات و چه در ممات و طفل و غنثی و مسح و وزن را محسوب از عدد و شمارند
 و در قنوت و ترغمان و مرتبه استغفار مؤکداست و بگوید هَذَا مَقَامُ الْإِسْتِغْفَارِ
 بِكَ مِنَ السَّاءِ مَغْتَدِفَةً وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفَارُكَ وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفَارُكَ وَ سُنَّتُكَ
 رَابِعَةً بَكِيرَةً وَ بَدِئَتُكَ رَابِعَةً بَشِيرَةً وَ رَابِعَةً بَرَقَاءً وَ اسْتَغْفَارُكَ
 كَيْسَالٌ نَزِيزٌ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 وَ صَوْرَتُ اسْتَغْفَارِ امِينَتِ اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ وَ أَتَوْتُكَ إِلَيْهِ يَا اسْتَغْفِرُكَ
 اللَّهُ رَبِّي وَ أَتَوْتُكَ إِلَيْهِ يَا اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ جَبْرُوتِي وَ ظُلُمَاتِي
 وَ نَوَافِلِي وَ أَتَوْتُكَ إِلَيْهِ وَ سُنَّتُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 رَتَبَةُ الْعَفْوِ كَفْتَنٌ وَ تَرْتِيبُ دَرِيَانِ دَعَا بَرِي مَسْنُونِ اسْتَغْفَارُكَ الْعَفْوِ نَبِيحٌ
 سَمَرٌ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 نَافِلَةُ شَيْبٍ وَ صَبْحُ سَاقِطٍ نَهَى شَوْءٌ لَيْكِنْ سَقُوطُ نَوَافِلٍ وَ رَدُّ قَتْلٍ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 وَ رَانَ سَمَرٌ وَ اجِبَ عَيْنٌ بَاشَدَ دَامَا وَ سَفَرِيكَ نَمَازُ رَانَ بَايَرِ نَمَازُكُمْ كَرَمٌ
 يَا مَخِيرَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ
 مَرْتَبَةُ اَزْمُوتَةُ وَ غَيْرُ مَرْتَبَةِ سَاقِطٍ نَمَازُكُمْ وَ اَزْمُوتَةُ اَزْمُوتَةُ اَزْمُوتَةُ اَزْمُوتَةُ اَزْمُوتَةُ
 بَاقِي نَمَازُهُ بَاشَدَ بَقْدَرِ اَتَامِ نَمَازُ شَبِّ اَلْتَفَاكَتُ بَهْ رَكْعَتُ شَفْعٍ وَ رَتَبَةُ
 وَ رَدُّ رَجَبِ سُنَّتِ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ اسْتَغْفَارُكَ

نافله بخواند و نمودن بر نافله هر روز چهار رکعت و افضل پیش و پشتن تمام عسبت
 رکعت است بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت آنرا در صبح و شش
 بعد از آن در بلند شدن آفتاب و شش بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت
 متصل بر زوال بگذرد جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال
 چه بعد از زوال **فصل دوم** در نماز تحیت مسجد سنت است کیسه دار
 میشود بر مسجد و رکعت نماز بگذارد و آن بهر سوره که خواهد بلکه گاه خواهد سوره
 نخواند و طاهر آنست که کفایت بفریضه و نافله مخصوصی میشود ازین نماز و
 اگر است عبور نمودن در مسجد یا بن نماز رفع میشود **فصل سوم**
 در نماز جعفر طیار و آن سنت است و فضیلت آن بسیار است و تحیت
 است در هر روز بکند و اگر نتواند در سه روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در
 حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از پراستن تو آنچه در میان دو نماز است
 از گناه و آن چهار رکعت است بد و سلام و سنت است که دو رکعت اول
 بعد از هر سوره اذ از زلزله بخواند و در رکعت دوم و العادیات و در ستم اذ احیا
 نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در رکعت بعد از قرات باز بجهه مرتبه
 بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
 و در رکوع دوم مرتبه و چون سدا رکوع برسد ارده مرتبه و در سجده اول و مرتبه
 و بعد از هر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن شش سجده
 اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع
 و سجده است بلکه اظهار فرق نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در این مخفی

و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید جائز است آنرا از نو اقل دو رکعت و قضا را
 آنها قرار دهد و جائز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعمیل داشت
 باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه از ضرورتی و یا در وقت نماز
 کرده باشد جائز است عقب آن کار برد و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند
 و سنت است در سجده آخر نماز بگوید یا مَنْ لَيْسَ الْعَبْدُ وَالْوَقْدُ
 یا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْحَبْدِ وَتَكَرَّمَ بِیَا مَنْ لَا يَنْفَعِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ يَا
 مَنْ أَحْضَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالطَّوْلِ يَا ذَا الْمَنِّ
 وَالْفَضْلِ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ
 مِنْ حَرِّ سِنِّكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَكْثَمِ
 الْأَعْلَى وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا أَيْ أَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ
 و عبادات خود را بجای کند و کذا ذکر کند و بعضی دعیه سنت است که بعد
 از آن خوانده شود و آن در کتب ادعیه مذکور است و عمل با آنچه در آنها
 است خوب است فصل چهارم در نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت
 است در رکعت اول بعد از حمد آیه الکرسی بخواند و در رکعت دوم او
 آنست که بعد از حمد و سوره انشا ترنای بخواند و هرگاه سلام گفت بگوید
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ نَوَابِهَا إِلَى
 قَبْرِ مُحَمَّدٍ وَاسْمِ الشَّخْصِ بِجای فلان ذکر کند و آنچه متعارف
 است که چنانچه ذکر شده باشند نفی ندارد و فتوای اعیان را هم این ضعیف

مطلع شده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی نذر او و هرگاه دفن نشود
چنانچه متعارف است بعتبات عرش در جات عی برین مناسب آنست که
بعد از دفن نماز کرده شود **فصل پنجم** در نماز غفیله و آن دو رکعت
است در میان نماز مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند و قال الله
اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُبَيِّ
الْمُؤْمِنِينَ وَدَرَدُوهُمْ وَبَعَثْنَا مَقَاتِلَ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا
هُوَ وَبَعَثْنَا فِي الْقَبْرِ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْمُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و دو رکعت را بلند کند و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ بِمَقَاتِلِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا وَ بجا ی کذا و
کذا و احوال خود را ذکر نماید و بگوید اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نَفْسِي وَ الْقَادِرُ
عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي فَاسْأَلْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا فَضَّلْتَ عَلَيَّ وَ سَأَلَ نَمَائِدِ حَاجَتِ خُود را و احوال
آنست که دو رکعت از نافله مغرب را بر این وجه بلند هر چند اظهر هوا آنست
علامه و اگر ترک شد بعضی گفته اند قصداً کند و قبول از ایشان خوبست
فصل ششم در نماز اول ماه محبت است در روز اول هر ماه دو رکعت

است از آن
جائز است
در هر روز

نماز در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند سی دفعه در رکعت
دوم بعد از حمد سی دفعه سوره انا انزلناه و تصدیق کند آنچه بر او سوره باشد
در حدیث است که میفرمود این عمل سلامتی ماه را به تمام عبادت است ایضا
از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحيم و ما من دابة في الارض
الا على الله يرزقها و يعلم مسمىها و مستودعها كل
في كتاب مبين بسم الله الرحمن الرحيم فان يمشا
الله يضره فاد كاشف كه الا هو و ان يمشي
راة يضره يضره من يساء من عباد و هو الغفور
الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم سيجعل الله مبد
عسر يساء اما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و
نعم الوكيل و افوض امرى الى الله ان الله بصير
بالعباد لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
سبحانك انى كنت من الظالمين
فان ادانت خير الواسين و طاهر انت و در تمام روز میتوان
کرد نماز را به جهت پنجم در اوقات نماز و در آن چند باب است
باب اول در مبطلات نمازها از نیست قطع نمون نماز در حال انقباض
و یا تراست یا ترس بر ضرر مثل گرفتن علامی که فراماید و گشتن مار که
اراده نماز گذار نماید و باطل میشود نماز بجا و شدن حدیثی که باطل
میدانید و ضعیف یا غسل یا تیمم را هر چند فراموشش کرد و باشد که در نماز است

یا بے اختیار صادر شده باشد و هم چنین باطل میشود نماز بهر فعلی که بخون کند
 صورت نماز را و این باب است سکوت طویله که بخون کند صورت
 نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیره است که بخون کند صورت نماز را این
 اگر آن سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت قلیل
 مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر
 نشود احوط است ولیکن در بطلان آن اشکال است و اشتباهات
 آپ در نماز و ترتیباتیست که در ارشاد ذکر شده است و اگر بنا بر قدری
 در همین یا شل آن بگذارد تا آنکه آب شود و فرو رود باطل نمیشود نماز
 لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن در صورتی که مبطل است در حال
 عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه بسیر حرکت برسد چه نرسد
 اما اگر کعبه برسد که بخون کند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمد
 و چه در سهو و هم چنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا نیت
 مسئله بر حرف و بیشتر چه مهمل و چه غیر مهمل و بیک حرفی که از آن معنی فهمید
 شود از کلماتی که قرآن و دعا و ذکر نباشد و اما اگر تکلم نمود بر وجهی که
 باطل نمی شود بآن نماز و لیکن واجب است بر آن سجده سهو و حکم این
 که ناله کردن یا شری و قوا و ه که آه کشیدن باشد حکم کلام است هرگاه توله حرف
 از هر یک و کشیدن از ترس خدا باشد و نیست جایز بودن
 آن و هم چنان میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه عمد و اگر سهوا باشد
 یا بتیسه کند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بے اختیار از قهقهه صادر

سہو کہ یک روز نماز تکمیل کرده باشد بروی سہو یا با گمان بہم رساندن بہ بیرون رفتن از نماز یا ترک کردہ باشد یک سجہ را یا نشدہ اول راتاً بر کوع رفتہ باشد یا دوم را بلکہ مطلقاً ہم چنانکہ گذشت یا سلام گفتہ باشد و غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شک کردہ باشد در میان چہار پنج در حالت نشستن و یا ایستادن و غیر از اینہا و لیکن احوط آنست کہ بچہیت ہر زیادتی و کمی کہ مبطل نماز نباشد و از برائے حضور ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای ایستادن دو سجہ سہو بجای آورند و اگر در اسباب سہو و سہو امام و اماموم شریک باشند ہر دو سجہ را بعمل آورند و اگر سبب سہو از امام یا اماموم صادر شد سجہ مخصوص او است و ہر دیگر نیست و محل سجہ و سہو بعد از سلام و پیش از کلام است و ضرورت دو سجہ سہو آنست کہ نیت کند کہ دو سجہ سہو میکنم از برائے آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی و نماز بر آن بخور کہ واقع شدہ است فرقی اے اللہ و احوط آنست کہ زیادہ شاید قصد وجوب را بر آنچه ذکر شد و مواضعی کہ سجہ در آن واجب است پس بعد از آن سجہ رو پس سر بردارد و مثل سجہ نماز باز سجہ رود و سر بردارد و نشستن کند از نشستن و خفیف یا نہیکر شہادتین و صلوات بعمل آورد و مثل آنکہ بگوید **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ** **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَخَفِضْ شَمْعَ اَحْوَابِہِ** بلکہ در غیبت کہ معتبر است پس سلام بگوید **بِصَلٰتِہِ السَّلَامِ عَلَیْکَ یَا مَعْیَ سَیِّدِنَا** این صیغہ نماز پر است **وَعَلَّیْنَا وَ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ**

اینجا نماز است
نشستن و ایستادن
احوط آنست کہ در وقت
نشستن و ایستادن
نماز را قطع نہ کند
و اگر قطع کند
کرم نماز فاسد است
و اگر سہو در نماز

بترتیب مذکور در نماز یا بکس و احوط آنست که بجای آورد و رایجا آنچرا که در سجده
نماز بجای آورد و ترک کند آنچرا که در آنجا ترک میکرد و تفاوت گذارد و در میان آن
نماز و این سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللَّهِ وِیَا اللَّهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بِسْمِ اللَّهِ وِیَا اللَّهُ اَللّهُمَّ عَلَیْكَ اَوْتَمُّ
النَّیِّبِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ یا بگوید بِسْمِ اللَّهِ وِیَا اللَّهُ اَللّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و واجب است فوراً بجا آورد و دو سجده را و اگر تاخیر
کنی یا ترک نمایی نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تاخیر احوط ترک نکردن آنست
هر چند فاصل در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد و اگر فراموش نماید
هر وقت که بخاطرش بیاید بجای آورد و اگر چند سبب از برای سجده سهوییم
واجب است از برای هر سببی دو سجده کند و او را ترتیب در آنست علیاً حظه
ترتیب در اسباب فصول سهو هم و احکام شک است اگر شخص علم دارد یا جز
نماز از افعال و رکعات اعتبار بر علم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد و مظنه کفایت
میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار بر ظن اخیر است
و اگر شک کند چه در افعال و چه در رکعات واجب است تحصیل اعتقاد یک
طرف هر چند بمظنه باشد بتفکر نمودن و اتمام کردن یا اسکان پس اگر یک طرف
معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شک کند که آیا ظن است شک
در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد و چیزی از افعال باشد پنج نیست که
در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز است
است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در میان بنا گذشتن

بر کثرت و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک در میان یک و دو نماید بخواهد بنا را بر یک بگذارد و میخواهد بنا را بر دو بگذارد و لیکن افضل آنست که بنا را بر یکتر گذارد و در صورت شک در نماز سنت سجده سهو و نماز احتیاط ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود و پس هر شک که در عدد نماز و کفایتی مثل صبح و ظهر در سفر و سکون و عیدین واقع شود نماز باطل است و هم چنین است حکم اگر شک در عدد نماز سه رکعتی باشد یا شک در میان رکعت اول از چهار رکعتی یا باقی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک کند در میان شش و زیاده بر آن یا غیر النهایه و اگر شک کند در رکعتی که در آن میباشد آیا آن رکعت آخر ظهر است یا اول عصر و شک کند که سیم مغرب است یا اول عشاء بنا گذارد بر آنکه از ظهر است و اول و از مغرب است در دوم و فرقی نیست در حکم مذکور میان آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان دو و غیر دو و از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در اثنا یا سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب یا از سجده دوم باشد نماز باطل است و هم چنین اگر پیش از سر برداشتن و بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال برداشتن سه از سجده دوم یا بعد از آن باشد به تفصیل ذکر میشود و اگر شک در میان دو و پنج و بیشتر باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده است و هم چنین مبطل آنست شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو آن از آنچه مردود است زیرا بر پنج و کمتر از آن نشود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است مگر

احاطت بر حکم
بعد از وضع راس
از سجده و اعاده
نماز است

در پشت صورت اول شک میان دو و سه بعد از بر داشتن سر از سجده دوم در این صورت
بنابر ابر چهار گزار و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احتیاط کردن یک رکعت ایستاده است احتیاط از آن اعاده نماز
است نیز بعد از کردن نماز احتیاط دوم شک میان سه و چهار در هر حال تکلیف باشد
در این صورت بنابر ابر چهار گزار و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احتیاط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته است سوم
شک میان دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده اخیر در این صورت نیز بنابر
ابر چهار گزار و بعد از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد
چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم در این صورت
نیز بنابر ابر چهار گزار و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجای آورد و دو رکعت نشسته بر و سلام و احتیاط بلکه اظهر پیش داشتن دو رکعت
ایستاده است بر دو رکعت نشسته پنج شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجده دوم باشد بنابر ابر چهار گزار و دو رکعت سجده بخواند و سلام بگوید و بعد از سلام
دو سجده سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند و بنشیند
و بنابر ابر چهار گزار و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد
از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجده سهو از براس قیام احتیاطا بجا
آورد و فرق نیست میان آنکه شک در حال قیام باشد یا پیش از استقرار قیام
یا در آنجا قرائت باشد یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام آن و
پیش از رکوع و در جمیع صور و در این صورت احتیاط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز را

در صورتی که در نماز احتیاط
بجای آوردن دو رکعت نشسته
است

اعاده کند و اگر شک در آنست که رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجده باید رکعت اول
یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم و بعد از اتمام ذکر سجده و طهار
صحت نماز در دوام اتمام آنست ولیکن بعد از فراغ احتیاط نماید با عاده نمودن نماز
و تاواند ترک این احتیاط نکند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند
پس شک مذکور برمی گردد و بشک در میان دو و چهار و حکم آن مذکور شد و در سجده
سهو احتیاطا بعمل آورد هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس
حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد بود و حکم آن گذشت و در سجده سهو
احتیاطا بکند ششم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند
و سلام بگوید و در سجده سهو بکند یکی از برائے آنکه این شک شک در میان چهار
و پنج است و گذشت که در آن سجده سهو هست و یکی دیگر احتیاطا بچهار و پنج
قیام و در غیر چهار صورت اقل اول صورت از دو صورت پنجم نماز را تمام
کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد و اما اگر
شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک آن در بین نماز
نیست اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها چه شک در دو
رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنابر کرون آن فعل که شک در آن
منعود است گذارد و مگر در صورتی که کرون آن فعل مبطل نماز باشد پس
در آن صورت بنابر کرون آن فعل و صحت نماز گذارد و هم چنین شک کثیر
از امام و ماموم اعتبار ندارد و با ضبط و حفظ دیگر خواهد بود چه علم باشد و خواه
بر وجه ظن بلکه هر یک جمیع نمایند دیگر و عمل مقتضای آن کنند و کیفیت

در میان نماز و بین
صورت خلل آنوقت
نسبت در پنج
حکم آنکه صورت
اخذ کند در کثرت
نمایند از سبب

اطلاع هر یک از حال و گیرے با شماره و قراین و آیات مناسب حال و ذکر مثل آنکه
 سه سجده از بر سه اعلام بر سه رکعت بخواند پس اگر امام یا ماموم علم و ادب و کفا
 میکند از بر سه دیگر و هم چنین اگر منظمه دارد و اشکال معاینه صورت و قیست که از
 قول آنکه منظمه دارد امام یا ماموم منظمه از بر سه دیگر و هم میسر و الا متبع خواهد
 بود و منظمه خود به اشکال و مثل آنست هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد
 بر چیزے و دیگرے گمان داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم
 رساند بر آنچه یقین دارد و دیگرے بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزے داشته باشند
 یا گمان بر چیزے رجوع با اعتقاد خود بکنند و اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو
 متقی باشد لازم است هر دو را عمل نمودن بمقتضای آن بنحویکه گذشت و اگر
 شک ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضمیمه دیگرے رجوع کند
 با و مثل آنکه یک شک کند در میان دو و سه و دیگرے در میان سه و چهار و بسیار
 بر سه گذاردن بچست آنکه در اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دوم مطمئن
 است که از سه کمتر نیست پس معین شده سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع
 بچیک به دیگر ممکن نباشد مثل آنکه یک شک میان دو و سه و دیگرے در میان چهار
 و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد
 که از چهار کمتر نیست ماموم قصد افراد نماید و هر یک عمل نمایند بمقتضای
 شک خود و اگر همه مامومین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف باشد
 اگر از بر سه بعضی بقول بعض دیگر منظمه حاصل شود عمل کنند بطن خود و اگر منظمه
 حاصل نشود قول بعض مامومین از برای بعض دیگر محبت نیست هر چند بسیار

باشد و هم چنین از برای امام فصلی چه در احکام نماز احتیاط و آن واجب است و کیفیت
آن چنانست که نیت کند و رکعت نماز بکند و بجهت احتیاط از آنچه افعال و ادوار کم شده باشد از نماز
و نیت الی الله و شرط نیست و نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر آن از نیتها و هم چنین شرط نیست قصد
و جوب لیکن احوط عدم ترکست پس بعد از نیت تکبیر الاحرام بگوید بمشکل تکبیر نماز پس
قرات سوره حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن رکوع و سجود نماید و بخیزد
و یک رکعت و دیگر بخیزد و رکعت دوم و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد
بخوبست که ذکر شد مگر آنکه در اینجا نشسته نماز واجب است و در مثل نماز نافله نشسته
و اگر یک رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت یک
رکعت بخوبست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و در نماز احتیاط اذان
و اقامت و قنوت نیست و معتبر است در احکام نماز از شرط و ملوغ و وجوب است بجا آوردن آنرا
بعد از نماز و پیش از واق شدن منافی نماز و اگر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را که شک در آن
نموده اند و کند که نهایت نحو این نموده و اگر بقصد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بآنرا کند نماز
احتیاط را و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از فراغ بفرجه حاجت نبودن بآنرا و اگر فهمید
کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط را تمامی را تمام کند اگر مبطلی که بعد از نماز
مبطل باشد بعمل نیامده باشد هر چند منافی بحدیث بعمل آورده باشد و اگر چیزی
که مبطل باشد بعد از او سهواً واجب آورد نماز باطل است و اگر بفهمد بعد از کردن
نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد
با آنچه ترک نموده است در فریضه یا مختلف باشد در عدد و ترک قیام اگر بفهمد
کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط ولیکن اصل احتیاط موافق

بگوید یا خدای تعالی
یا نیت است
در نماز احتیاط
نیت است
در سجده
در رکعت
در تشهد
در سلام

اتفاق یافتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرد و فهمید که یک رکعت
کم بوده است احوط اعاده است هر چند قول بصحت یس وجه نیست و احوط اعاده است
در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اگر عمل با احتیاط نمود و شک
کرد که آیا موافق بود یا مخالف نماز او صحیح است **باب سوم** در نماز قضا و اجابت
قضا بر یک میگزیند شود و در حال ارتداد و وقت یک وظیفه و بیشتر بر او بگذرد یا کسیکه ترک
نماید نماز واجب را جامع بودن شرائط آن یا اخلال یا نماند بجهت خواب یا فراغت
یا شافتن آب و خاک از جهت طهارت یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد
چه دانسته باشد که آن مسکرهاست چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان
چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانی که
از اهل قبل باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشد مثل سنی و آنچه فوت
شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس
اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه
در یا بد مقدار نماز را در وقت چه در اول وجه در آخر واجب است قضا آن نیز
و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یا بد برون عذر از این اعذار واجب
است نماز او را بخوابد بود و اگر ترک نمود قضا آن واجب است و واجب است
در قضا ترتیب پنجگانه فوت شده است در قضا نمازهای یومیه اگر بداند ترتیب
را و اگر نداند واجب نیست ترتیب و لیکن احوط است و واجب نیست پیش
بجا آوردن نماز قضا را بر او بلکه میتواند او را پیش بدارد و بر قضا و لیکن احوط
پیش گرفتن قضا است و تاخیر نمودن او تا آخر وقت یا اینکه مقدار او را نمازخانه

از وقت بماند خصوصاً هرگاه آنچه در وقت است یک نماز باشد خصوصاً هرگاه نماز روزی باشد که در او است بلکه مطلق نماز آن روز چه یک باشد چه بیشتر و معتبر و اتمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود باید قضا نمود و قصر چه در حضر باشد و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هر چند در سفر مباح باشد یا راجح باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت مسافر باشد بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر باشد قضا کند قصر و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت شود در حضر یک نماز از پنج نماز و نداند که ام است قضا کند یک نماز هیچ و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند تا آنکه چهار رکعت نماز میکند قضا را آنچه در وقت من هست قریب است است و غیر است و بهر واقعات و چهار رکعتی و اگر در سفر باشد کفایت نماید یک نماز مغرب و یک نماز و در رکعتی بقصد آنچه در وقت او است لیکن احوط در آن حال نیست که چهار نماز از دو رکعتی نماید بایک سه رکعتی **باب چهارم** در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت و جمیع نمازهای واجبی یومی و غیر یومی و موقت است و ریومی و واجب نیست هیچ نمازی را جماعت کردن مگر نماز جمع و عید رمضان و قربان را با اجتماع شرط نمائیم مگر یک که حد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد و درست کردن آن پس اگر ممکن باشد او را درست نمودن حد و سوره در وقت و بهر یک از فراوسه بطریق صحیح باجماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجماعت تنگ بودن وقت یا مانند آن معین است بر او حاضر شدن و جماعت و اگر ممکن نباشد درست نمودن هیچ وجه واجب نیست بر او جماعت و لیکن احوط حاضر شدن است

و چنانچه نیست جماعت در هیچ یک از نمازهای سنتی مگر در نماز استسقا و عید رمضان
و قربان هرگاه شرائط و جوب جمع نشود و سنت موکد است و اخل شدن در نماز
جماعت سنتی و لیکن حمد و سوره را بخواند با خطا و اگر قدرت بهم نرسد بر
سوره خواندن اکتفا نماید بحد و اگر قدرت بر آن نیز بهم نرسد ساقط است لیکن
احوط اتمام و اعاده است و جبران آن ساقط است در نماز جهری و در نماز اخفا
اگر بخواند بخوکی و در آن معتبر است خواندن بخواند هر چه مثل حدیث نفیس باشد
و اگر از قرات فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هر چه در آن باشد و
تحمید بر خدا باشد بگوید تا امام فارغ شود و تلقیه کند در باقی امور و اقل عدد دیگر
جماعت بآن مستغف می شود و و نفر است یک امام و دیگر سه ماموم چه مرد و
باشد چه پرو و زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لیکن احوط و اکو
اکتفا نکردن بطفل است و شرط است در جماعت بالغ بودن امام و طفل آن
و سالم بودن از خیرام و برص و حدیثی بعد از توبه و اعزابی بودن از براسه غیر
اشغال خودشان و احوط ترکست مطلقا و هم چنین شرط است در امام ایمان
و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان مامومین مذکر باشد یا جمیع
مذکر باشند بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام مامومین زن باشند و هم
چنین شرط است در امام کشته نباشد هرگاه مامومین ایستاده باشند و هم
چنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند تمام قرات واجب را یا بعضی آن را
یا بعضی از حروف را بدل به بعضی نماید و ماموم سالم از آن باشد و هم چنین است
حکم در امامی که لحن در قرات می نماید و شرط است که نبوده باشد در میان

احوط بکار و فرستادن
عدم اکتفا بنماز جماعت
تقدیر است در غیر این
حال انصراف از آن

امام ماموم هائیکه کسب نمایند و بدان امام را گذرانند ماموم این باشد و امام مرد و یم چنین
 شرط است که نبوده باشد ماموم و در آن امام یا از صفی که در پیش روی او می باشد
 آنقدر که آنرا دوری بسیار باشد بلکه همین قدر که گریه نیست سر امام ایستاده است
 و امام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند ولیکن احتیاط در این مورد
 است از آنکه پیش از یک گام برواشتن و هرگاه یک نفر فاصله در صف پیش از
 یا قبیل بیشتر فرزندار و چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله بسیار میان هر یک از اهل
 آن باشد فرزندار و امام در صفها میان احتیاط نکست هر چند نظر آنست
 که فرزندار و امامی که دوری زیاد بر قدر جبهه نباشد چنانچه شرط است
 در جماعت که جلای ایستادن امام بلند تر از چای ایستادن ماموم نباشد
 بجز معتدب اگر زمین سر آشوب نباشد و اگر سر آشوب باشد ضرر ندارد اگر
 و اگر امام پائین و ماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سر آشوب و چه در غیره
 سر آشوب چه کم و چه زیاد و همچنین شرط است اینکه بودن امام و اینکه ماموم
 و تعداد آنها نماید و تعیین امام بکند پس اگر قصد نماید امامی را و بعد معلوم شود
 که آن امام دیگر بوده است نماز او باطل است چه عادل بداند او را یا نه و اگر اقتضا
 با امام حاضر نماید و هم چنین و اندک شکی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است
 احتیاطی را عاده است و هم چنین شرط است که ماموم پیش از امام بایستد و میان
 است بهلوسه یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه منیر باشد چه کبر
 و هم چنین شرط است موافق بودن نماز امام یا ماموم در هدایت و کیفیت این پس
 بهائز نیست آنقدر کردن در بومیه نیاز نیست یا بنام عیدین یا ایستادن آنقدر کردن

این احتیاطی است
 نباید کرد در این
 نباید بجا
 ماموم از پیش
 امام باطل
 منفعت ندارد
 در صفی میان
 معتدب نیست
 اگر زمین سر آشوب
 نباشد ضرر ندارد
 بجز معتدب
 باید که
 باید که
 کزن احتیاط
 در اینست

و نماز است یا نماز عیدین یا آیات بنماز نویست اما موافق بودن در عمد و رکعات واجب نیست و هم چنین واجب نیست موافق بودن در نوع و صنف پس جائز است اقتدار کردن و رخصه گذار بنا فله گذار مثل کسیکه نماز نکرده باشد یکسکه نماز کرده باشد و نافله گذار بفریضه گذار مثل اقتدار کردن طفل بالغ و کسیکه نماز کرده باشد یکسکه نماز نکرده باشد و نافله گذار بنا فله گذار و مثل اقتدار و در نماز عیدین با جمع نبودن شرائط و نماز استسقا و واجب است متابعت کردن امام امام را در افعال اینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد بلکه احوط مؤخر بودن ماموم است و افعال از امام و اما از احوال پس تکبیر الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور و لیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیر الاحرام تکبیر الاحرام دیگر بگوید و ماموم تکبیر الاحرام اول داخل نماز شده باشد عدول نماید بفراد و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا برگردد و یا امام ملحق شود و اگر امام سر بردارد و اگر بخیر و اطلاع امام رسید بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر بزرگردد و عمد احوط اعاده نماز است و در جماعت و فضیلت آن میکند کسیکه امام را پیش از رکوع در کند پس تکبیر الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و هم چنین اگر رکوع امام را دریابد جماعت و فضیلت آن را دریافته است بلکه اگر در کند نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را و در جمیع صورت تکبیر بگوید اول را واجب بقصد تکبیر الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بهتر شد که بر رکوع سر برد تکبیر الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و بهتر شد

[illegible]

که اگر نصف برسد امام سر از رکوع بردارد و در آن مکانیکه هست تکبیرة الاحرام بگوید و رکوع بردارد
و باحق شود نصف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنست که کام ببرد و بلکه با سه خود را
بکشد هر چند لازم نیست و جائز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد لیکن احوط آنست
حرکت نکند و حال ذکر اگر ماموم در اول نماز حاضر نبوده و بعد از داخل شدن امام در نماز
حاضر شد پس در هر رکعت که باحق بابام شده است آنرا اول نماز قرار دهد و تمام کند
باقی را بعد از آنکه امام سلام بگوید و واجب است قرائت کند ماموم در دو رکعت اول اگر با
دو رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند آنرا نماید بحد و اگر خواندن حمد نیز
سانی با متابعت باشد باینکه اگر بخواند حمد را متابعت از میان می رود مثل آنکه رکوع
امام را در کف نمیکند تمام نماید آنرا و متابعت نماید امام را لیکن احوط اعاده کردن
آن نماز است بعد از تمام کردن آن و اگر قرائت را فراموش نماید و وقتی مشغول شود
که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد و لیکن خواندن حمد سانی متابعت
باشد ساقط است حمد از آن و مشروع بودن خواندن حمد ثابت نیست و اگر بعد از
فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن
امام نماز ماموم باطل نیست و هم چنین اگر در بین نماز معلوم شود در این صورت عدل
بفراده کند و تمام کند نماز خود را **باب پنجم** در قضا و اتمام است واجب است
در سفر قصر بخود در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر بهفت شرط
اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ
است یا راه رفتن یک روز تمام براه رفتن قطار شش فرسخ و اقل براه تعارف در روز
ستوسطه لیکن مسافت مذکور نباید در رفتن باشد تنهایی یا در رفتن و برگشتن در همان

۱۰۰
 زیندر این نام از کتاب
 مردان سخن یافته
 مثل و جمله و حدیث
 مبتدی و امم شیخ
 ابن علیا
 ۱۰۱
 یک نشود البیضا
 ابن اویسی
 ۱۰۲
 یک نشود یک مبد
 حاکم کنز و دیلمی
 شود و عاده ساز
 ۱۰۳
 یک نیست از کتب
 انوار و جواهر
 قلم کرد عاده م
 ۱۰۴
 نیست از
 اقباط
 ۱۰۵
 یک در جانی و
 یک در صحت
 ۱۰۶
 یک نیست از
 ۱۰۷

روز و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز نجر است و میان
 قصر و تمام و احوط جمع در میان هر دو است پیش داشتن قصر و اما روزه درین قسم
 واجب نیست و قضاء آن واجب است ولیکن احوط ترک نکردن اداء است و نیز
 معتبر است که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر قلیله کم باشد قصر نمیشود و اگر شک
 نماید در اینکه سفر بقدر مسافت هست یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد
 باید تمام کند و دوم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه مقدار مسافت
 را بے قصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گرخیخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت
 خواهد رفت یا آنکه برود و در حال دیوانگی بے قصد آنچه را که باین صورت رفتار است محسوب
 از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود و هر چند بسیار طول کشد و در برگشتن قصر کند
 اگر مسافت بقدر شست فرسخ یا بیشتر باشد و هم چنین هرگاه بعد از آنکه بے قصد رفت قصد
 هشت فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از آنچه بے قصد رفت اراده کمتر از هشت فرسخ داشته
 باشد خلافت کتابا محسوب میشود بر مقدار برگشتن هر چند مقدار برگشتن تنهایی بقدر مسافت نباشد یا
 محسوب نمیشود و احتیاط خوبست بجمع کردن میان قصر و تمام و هیچ غیر حال برگشتن هرگاه بقدر مسافت
 باشد و فرق نیست در اعتبار قصد مذکور میان آنکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل
 غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هر چند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند
 سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد تا بمنتهی شدن مسافت پس اگر اراده
 برگشتن نماید پیش از رسیدن با آنچه کفایت کند در حصول مسافت یا متروک شود
 و در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن برآید
 او اتفاق بیفتد انتظار رفتار بر راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان نشود

احوط است که در این باب
 اگر مسافت درین قسم
 باشد قصر واجب است
 و اگر در غیر این قسم
 باشد قصر واجب نیست
 و احتیاط در این باب
 آنست که در مسافت
 اگر مسافت درین قسم
 باشد قصر واجب است
 و اگر در غیر این قسم
 باشد قصر واجب نیست
 و احتیاط در این باب
 آنست که در مسافت
 اگر مسافت درین قسم
 باشد قصر واجب است
 و اگر در غیر این قسم
 باشد قصر واجب نیست
 و احتیاط در این باب
 آنست که در مسافت

هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر زفته باشد قصر کند مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در آن
 نمایند یا متر و دو بناند تا سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ زفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع
 کند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در آنست که مسافت و نه عارض شود
 او را این اراده در بین راه که اگر هر یک روسه دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده
 ماند نیست در بین مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیر نیست که در عرف
 بگویند و وطن است هر چند در آن ملک نداشته باشد و مالک خانه و منزل در آن نباشد
 و کفایت میکند و صدق و وطن بودن بلد محل توطن بودن و قصد مفارقت از آن
 نمودن هر چند بخاطر او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از آن یا ماندن در آن و اما
 مجرد ماندن در بلد بیرون قصد استمرار یا بجهت تحصیل علم یا تجارت هر چند سالها
 بسیار طول بکشد باعث تمام نمودن نماز و ران نمیشود و هرگاه وارد شود در آن
 بدون قصد اقامت و مانند آن از اسباب تمام نمودن هر چند عیال او در آن باشد
 همراه او باشد پنجم آنکه بوده باشد از کسانی که خانه او همراه او باشد مثل
 آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر میرد از قبیل اعراب یری و پاره از ایلات
 یا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چه نامیده شود با سم خاصه مثل مکاره و ساربان
 و پیمبر کش و قاصد و کشتیان و تاجر و صاحب صنعتیکه و رگروش باشد و تجارت
 و صنعت خود و امثال آنها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه
 مکاره زیارت برود یا حج قصد کند و هم چنین قصر کند هرگاه حرکت بر او
 در سفر شدید شود بحدیکه از عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است
 نیز بعد از قصد و واجب میشود بر آن تمام کردن در سفر سوم هرگاه قرار داد

در هرگاه
 بقدر چهار فرسخ
 و بیشتر زفته باشد
 قصر کند مگر آنکه
 اراده ماندن ده روز
 و بیشتر در آن
 نمایند یا متر و دو
 بناند تا سی روز

احوط آنست
 که در هرگاه
 قصد حج
 یا زیارت
 یا سفر
 شدید شود
 بحدیکه از عادت
 بیرون رود
 و احوط تمام
 نمودن نماز است

سفر را عمل خود در سفر دوم احوط جامع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بدو روز چه بدون نیت باشد هرگاه در وطن باشد و عود بتمام میکند و سفر سوم چنانچه در سفر اول باید قصر کند و در سفر دوم تمام نماید و احوط جامع است و در حکم قصد ده روز است ده روز بعد از ترود داشتن در حرکت در مدت سی روز اگر کسی را شغل رویه وید که سه سفر پی در پی کند بدون قصد آنکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز و سفر نمیشود هرگاه ده روز به قصد در موضعی ماند و نماز را تمام کرد و نظریه ندانستن حکم مسئله باعث برگشتن و وجوب قصر نمیشود و ششم آنکه سفر احرام باشد مثل سفر ار نمودن از جادوگر بختن غلام و نه غایت آن حرام باشد مثل سفر از برای غیر مسلمین و مسوئین و زویدین مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و سفر نیست معاصی که در سفر واقع میشود برسم اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و هفتم چنین است سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم و آبی که در سفر نیست و ک باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن نه پس اگر بسفر برود از برای این مطلب باید نماز را تمام کند و اگر بجهت قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت باشد نیز قصر خالی از جهلان نیست و احوط جامع است میان قصر و اتمام هفتم آنکه دو شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدایش دیوار یا فتنه و اذان شهر یا قریه را معتبر در حد است موزن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلند متوسط است چنانچه معتبر است در سوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بیننده یا دیوار یا موزن یا شنونده

این احادیث را در کتاب
تحریر فی المسائل
در باب قصر و اتمام
در مسأله پنجم
در باب قصر و اتمام
در مسأله پنجم
در باب قصر و اتمام
در مسأله پنجم

نیاشد بنا بر این تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه بخوابد و چه نخوابد و فوق
 نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن جمع میان
 قهر و تمام است یا تاخیر کند نماز را تا او روزه شود بتزل و فوق نیست در شرط
 مذکور میان بلد و توطن و بلد اقامه و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب رسید
 و رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب
 است قصر بعد از تحقق شرائط گذشته و معین است بر عالم آن شر الطلوع و چهار
 موقع که مکمل و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء که در آنها مخیر است میان
 قصر و تمام دوم افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز در محل قصر با علم
 بانکه واجب است قهر فاسد است نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت باقیست
 و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب بودن قصر و تمام کرد و قضا
 و اعاده ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده باشد و این در وقت
 که جاهل باصل حکم قصر و تمام باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بحال آن باشد
 یا بسبب استراکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن تمام کردن و قصر کند و محلی که
 تمام باید بکند نماز آن باطل است و اگر فراموش کرده باشد و واجب بودن قصر را
 و تمام کند اعاده کند و وقت اگر محوطش بسیار و قضای او در وقت بیرون فیه
 باشد و اگر قصد ماندن ده روز در موضعی نماید باید تمام کند چه در محل او چه در
 معموره چه در بلد و چه در ده و لیکن اگر برگشت قصد او از ماندن قصر کند و آنکه
 یک نماز چهار رکعتی را تمام کرده باشد و اگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام
 کند تا در اینجا هست شرط نیست در اقامت بیرون بر رفتن از حد ترخص و منافعه

احوال قصر و تمام
 که در وقت است
 و اگر وقت گذشته است
 و اگر جاهل باصل حکم
 و اگر جاهل بحال آن
 و اگر بسبب استراکام
 و اگر فراموش کرده باشد
 و اگر قصد ماندن ده روز
 و اگر در معموره باشد
 و اگر در بلد باشد
 و اگر در ده باشد
 و اگر در محوطش بسیار
 و اگر در موضعی نماید
 و اگر قصد ماندن ده روز
 و اگر قصد ماندن ده روز
 و اگر قصد ماندن ده روز

نیست این معنی اقامت را با التثبت علی حقا و لایت از باغات و مزارع و اشغال آنها
بلکه ظاهر آنست که هرگاه بیرون رود از محل اقامت بکثره از مسافت خرابا قاست میسر
و نماز را در هر یک از رفتن و برگشتن و محل اقامت تمام کند اگر اراده اقامت ده روز
در محل اقامت بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد از حال سفر از محل اقامت
یا آنکه مترود باشد در سفر نمودن و ماندن بلکه هر چند اراده ماندن ده روز نداشته باشد
لیکن در غیر صورت اراده اقامت ده روز داشتن بعد از برگشتن احوط علاوه نمودن قصر
است بعد از اتمام چنانچه احوط نیز آنست که پیش از تمام شدن اقامت این
عمل را نکند و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دیات و مزارع چند مرتبه بنشیند
مثل چهار ماه و پنج ماه و اشغال آن و در هیچ یک اراده ماندن ده روز نداشته باشد
و در باین مجموع آنها بقدر شصت فرسخ نباشد باید تمام نماید و احوط علاوه نمودن
قصر است بر آن مقصد سووم در زکوة مال و بدن و خس و دمان
سه بحث است بحث اول در زکوة مال و در آن چند باب است باب
اول در شرائط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در آن دو فصل است فصل
اول شرط است در وجوب زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی
و ممکن بودن از تصرف در آن پس واجب نمیشود در مال که مشترک در میان دو نفر
یا بیشتر باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک کند در بودن آن بمقدار
نصاب اطهر و احوط وجوب محض است و هم چنین واجب نیست بر مجنون و نر بر
طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلایه و گاو و گوسفند و شتر
طفل و مجنون بلکه در مال تجارت طفل هرگاه ولی از برائے او تجارت نماید ضعیف است

اینجا احتیاطا
در وجوب قصر
در اقامت ده روز
در سفر
در غافل بودن
در غافل بودن
در غافل بودن
در غافل بودن

لیکن در مال التجاره سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است و اگر شک کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن حکم میشود بعد از آن و همین واجب نیست بر بنده هر چند قائل شویم بملک شدن آن مطلقا و هرگاه آراشد چیزی از آن واجب است بر آن در آنچه در آن سهم تحصیل نموده باشد و هم چنین واجب نیست در آنچه مالک متکثر از تصرف نمودن در آن نباشد و تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در آنچه گذشتن سال در آن معتبر نیست و هم چنین است حکم در غیر آنچه شرط است در آن سال هرگاه طوطی صلاح در دست غاصب بشود لیکن احوط عدم ترک است هر وقت متکثر شود از تصرف در آن اینها در وقتی است که بسبب آن نتواند تصرف نماید هر چند بعضی از مال باشد بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنابر احوط لیکن واجب نیست در این صورت هر چند احوط دادن است و مثل آنست هرگاه قادر بر بیع آن باشد نه بر تصرف در غیر آن و هم چنین واجب نیست در وقف چه وقف عام و چه وقف خاص و نه در مال مفقود چه حیوان و چه غیر حیوان و نه در مالیکه بقرض داده باشد هرگاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد اقرار از زکوة دادن باشد یا نه بلکه محض مسامحه باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض دهنده مگر آنکه تبرع باشد و از قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار از این اوست و واجب میشود زکوة بر کافر و صحیح نیست از او و باسلام ساقط میشود از او هر چند عین زکوی موجود باشد

فصل دوم در آنچه زکوة در آن واجب است و آن نه چیز است طحا

این است که اگر
نشر خصوصاً در
موت که صورت
او بکسیت منقلب
باشد و بیع
بکسیت از آنست
که زکوة بایستد
خود را زکوة بایستد
بکسیت

و اگر گوشت و شتر و گاو و گندم و جو و میوه و غنای و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها
بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و تحقق میشود و نیز
ماه دوازدهم و وجوب آن مستقر نمیشود و متر از لست بنا بر احتمال قوس و احوط است
و عدم تر ز لست و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم و اگر در
تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرط است در اول و دوم آنکه سکه
بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج باشد و معامله
یا نه خلیط باشد یا صاف باشد و شرط است در سوم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرند
باشد در علف صحرا نه معلوفه و مدار هر یک بر صدق اسم است عرفا و اگر در یک ماه یا دو
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند پیش از اکثر گوشتند عراق و خراسان و آذربایجان
از سائمه بیرون میروند و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزی که مملوک باشد
چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک عوض بخورده باشد لیکن
این در غیر اولاد آنهاست اما در اولاد اعتبار بمادران آنهاست پس اگر مادران
آنها معلوفه باشند حال آنها حال مادران آنهاست و اگر سائمه باشند هم چنین مدار
در سال اولاد از حین زائیدن آنهاست و شرط است در چهارم و پنجم نیز کارکن
نباشند چند سائمه باشند و فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن و آب
کشتی و سواری و آسیا کردن و نه در میان آنکه مالک آنها را بر عمل داشته باشد یا
غیر از آن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نمانند آنها را
و شرط است در چهارم و پنجم نیز آنکه مالک آنها پیش از وقت وجوب مالک شده باشد
چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو آن پس اگر منتقل شود

بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقص است و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از وضع
 خراج سلطان هر چه بگیرد و بعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق
 وجوب باشد یا اخراجات بعد از تحم فاجرت زمین کنند و نه بر رسیدن و اجرت ^{مل} عوا
 و مستحق زراعت و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل یا بتصفیه
 و از خوشکیدن انگور و رطب از این باب است و احوط عدم اخراج سلطان از
 اهل خلافت و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع هر چند احوط اعتبار نیست
 پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از ان اعتبار نصاب است بعد از وضع
 اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در
 حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف
 شود باید اعتبار بحال اول باشد **باب دوم در نصاب هر یک از اجناس**
 زکوی و مقدار یک باید از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است **فصل اول**
 در آنچه متعلق لغات است از گندم و جو و غنایم و نصاب در غلات منحصر
 یکی است و پیش از رسیدن آن هر چند قلیله باشد چنانچه واجب نیست چنانچه
 آنچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن هر چند قلیله باشد و نصاب
 پنج سق است و هر سق شصت صاع است و هر صاع چهارده است و هر ده
 دو رطل و رطل عاقله و آن صد و سی درهم است و هر ده سق نصف مثقال شرعی
 و خمس نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی
 و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث عشر عیسیت پس نصاب سی صد صاع شد و هر صاع
 هزار و صد و هشتاد و دریم و آن هشت صد و نوزده مثقال شرعیست و شش صد

در نصاب اخراج
 هر یک از اجناس
 زکوی و مقدار یک
 باید از هر یک
 اخراج شود و در
 آن چند فصل است
 فصل اول در
 آنچه متعلق لغات
 است از گندم و جو
 و غنایم و نصاب
 در غلات منحصر
 یکی است و پیش
 از رسیدن آن هر
 چند قلیله باشد
 چنانچه واجب
 نیست چنانچه
 آنچه زاید بر
 نصاب باشد واجب
 است زکوة در آن
 هر چند قلیله
 باشد و نصاب
 پنج سق است و
 هر سق شصت
 صاع است و هر
 صاع چهارده
 است و هر ده
 دو رطل و رطل
 عاقله و آن صد
 و سی درهم است
 و هر ده سق
 نصف مثقال
 شرعی و خمس
 نصف مثقال
 صیرفی و ربع
 عشر است و
 مثقال شرعی
 سه ربع
 مثقال صیرفی
 و مثقال
 صیرفی یک
 مثقال و ثلث
 عشر عیسیت
 پس نصاب سی
 صد صاع شد
 و هر صاع
 هزار و صد
 و هشتاد و
 دریم و آن
 هشت صد و
 نوزده
 مثقال شرعیست
 و شش صد

چهارده مثقال و ربع میخسبت پس مجموع آن صد و شصت و دو چهار هزار و دو و بیست و هفتاد و پنج مثقال میرسد و آن بمن شنای جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چهار یک و پنجاه و بیست و پنج نارودنار و نیم و پنج مثقال است و مقدار یک باید اخراج نماید عشا است و در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خورون آن زراعت موقوف بر چرخ مانند آن نباشد مثل زراعتی که از آب باران عمل می آید یا آب نهری که در آن بنشیند و اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ مانند آن باشد مثل زراعتی که آب چاه عمل می آید یا آب نهری که باید از چرخ کشید در آن نصف عشا باید داد و اگر زراعتی در بعضی اوقات از آب نهر بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگر سه آب خورده باشد سه ربع عشا باید برون کند اگر یک انسان و بیست عشا باشد تابع آنست و وقت تعلق و وجوب زکوة در گندم و جو صدق اسم است و طاهر حصول آنست بپختن دانه و در میوز غوره شدن است و در خرما لبه شدن است و اگر تاخته بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور و رطب از سبزه شدن و خرما شدن بے عذر دامن است و تا خیر تا تصفیه دانه و خشک شدن میوز و خرما جائز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد چه چند در مال تجارت باشد و جائز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان و اگر تعلق گرفت زکوة بکمال مالک و باید برون شود زکوة از اصل مال و اگر زاید بر اصل ترک باشد حق زکوة مقدم است بر دین و جائز است برون کردن زکوة را از قیمت فصل دوم در نصاب طلا و نقره از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال

صیر فیست و نصاب دوم سه شقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع شقال شیر
و پنجم آن در نصاب دوم عشر شقال شیر عیست نصاب اول نقره دولیت دریم
است و آن صد و پنج شقال صیر فیست نصاب دوم چهل دریم است و آن بیست
و یک شقال صیر فیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد و هم
چنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود و شقال صیر فی
و پنجم آن و از نصاب دوم نیم شقال صیر فی و ربع عشر آن و ضابطه کلی از برای اخراج
از کوة طلا و نقره آنست چهل و یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لیکن بنابر
این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاده داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول
هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و آنرا تمام نکرده باشد
چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است و در نصاب و در قدری که اخراج
باید بشود مال تجارت و منافع مستقلات فصل سوم در نصاب شتر و از برای
آن دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصاب یک گوسفند
باید بدو نصاب شتر بیست و شش است و در آن واجب است که شتر بی او
شود که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سه و شش است و در آن واجب
است که داده شود شتر یک داخل در سال سوم شده باشد و نصاب هشتم پیل و
شش است و در آن واجب است که داده شود شتر یک داخل در سال چهارم شده
باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در آن باید داده شود شتر یک چهار سال را
تمام کرده باشد و داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم نفا و شش است و در آن
دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نو

یکست دوران و دوشتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در
سال چهارم شده باشد و یا در هر چهل باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال
دوم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یاد در میان بانی باشد
و در آن چیز نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید داده باشد فصل چهارم
در نصاب گاو و گوسفند و گاو و دو نصاب است اول سی و دوم چهل و بعد از چهل غیر
است در اختیار کردن چهل سی هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست
و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه در وقت در آن بیشتر است و در هر سی یک گاو
یک سال بدیده نباشد چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سوم
باشد و در گوسفند پنج نصاب است نصاب اول چهل دوران یک گوسفند به دوم
صد و بیست و یک است دوران دو گوسفند به سوم دو بیست و یک است
و دوران سه گوسفند به چهارم سه صد و یک است و دوران چهار گوسفند به پنجم
چهار صد است و دوران و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند به دو گوسفند را
که پاق کرده باشد از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته
باشد داخل در نصاب است و گوسفند را که در مصرف زکوة میدهند اگر زن باشد
داخل در سال سوم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و
گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزئ نیست هر چند سنی که واجب
است منحصر در آن باشد مگر آنکه هم چنین باشد یا سیم در مصارف زکوة و شرط
آن و کیفیت دادن و دوران چند فصل است فصل اول در مستحقین زکوة

و ایشان هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مساکین و سوم اسو حلالی باشد
از اول و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنست که مالک مؤنه سال خود
و عیال خود نباشند به بالفعل و نه بالقوه از منافع مالیکه قرار داد نموده باشد آنرا
سر باید از برای خود یا عاقل مستقلات یا کسب لایق کمال شخص یا مالیکه قرار داده
باشد آنرا از برای احوالات که بآن معیشت خود را گذارند پس صاحبان مبالغه
که از کسب لائق کمال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدو
و خرج فقیر و مسکین نیستند و اگر کسب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد
و مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کیز و غلام و حیوان سواری داشته
باشد که حاجت بآن داشته باشد و لائق او باشد منع از گرفتن زکوة نمیکند بلکه
ظاهر آنست که هر چه محتاج الیه باشد بر آن شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب
علمی و غیر آنها منافی فقر نیست و هم چنین اگر شخص سرایه داشته باشد و بآن معامله
نماید و نفع آن کفایت آنرا نکند و اگر کفایت نماید منافی فقر است و هم چنین اگر کسی
باعتقده داشته باشد که کفایت او را نماید اگر کسی ادعای فقر کند و صدق یا کذب او
معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسرّع است قول
او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد هر چند پیش مانده داشته
باشد و حال ادعای تلف آن نماید لیکن در اخیر بلکه در قوی بلکه با اسکان مطلقا حوط
استعلام حال و دست بر تحصیل طرق غالب و احوط از آن در قوی و در ادعای
تلف استعلام مبنی است و احوط از آن در خیر علاوه نمودن قسم است سوگند که
تقصین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و

و محاسب و کتابت و حمل نمودن و نحو آن هر چند غنی باشند چه در جماعتی از آنها که تالیف کرده شود و قلوب ایشان از براسه جهاد و ظاهر بقاد این سهم است و در حضور امام ^ع عصر غیبت محل خلافت پیغم ^ع علا میگردند و از اوقاسه خود در تحت شدت و مشقت و آزار باشند آنرا از مال زکوة میتوان خرید و از او نمود بلکه سطلقا مسکینان خسر و آزار کرد و اگر یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و هم چنین در استخوان سبزه که مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعضی آن عاجز باشد آن وجه را از مال زکوة میتوان داد و وقت نیت در این قسم تقارن دادن شش است و خواندن صیغه عتق و معتبر است استماع نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود و ششم کسانی که قرض داشته باشند و عاجز از دادن آن باشند چنانچه وجه از براسه مؤسسه سال داشته باشند که اگر آن را صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و احوط تقدیم دین است و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقرا هر چند اقرب آنست که پیش از ادا دین از سهم فقرا نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند و سفتم مطلق خیر است مثل پل ساختن و مسجدی بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم دینی و تعمیه کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن از آن هر چند فقیر نباشند و غنی باشند و غیر آن جهت ششم است چنانچه غنی باشند در ولایت خود و بغیرت افتاده باشند زکوة بایشان نمیتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخص نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته باشند بفرستند فصل

و دوم شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقاً و صنف پنجم فی الجمله که اتنی عشری باشند مطلقاً چیزی بر تقدیر عدم وجود ایشان مستغنی از ابل خلک و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آنست که عادل باشند هر چند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سوم است و اما در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز بیه اشکال است و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد و هر چند در این ایستان زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه باشد ثمن نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشان را نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفاف و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت است و نیز شرط است اینکه واجب التفقه دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او برساند فصل سیم در آنکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل او یا وصی او یا امام یا عامل چنان قبیل امام باشد چه از قبیل مجتهد عادل بلکه سنت است بودن در نزد امام چنانچه سنت است بودن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصاً در احوال طاهره مثل غلات و انعام تنه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت با نیت یعنی که نسبت بر عمل نباشد هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند چه می کند کفایت نمیکند و اگر تأخیر نماید اما سیکه عین باقی باشد یا قصد

ساقی داشته باشد مثل ریاء قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم
گیرنده به بودن وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتیاط
وین پس اگر امرار احدی را در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار گنشم
مثلا و در لفظه از باب زکوة باشد کفایت میکند و در صورتی که واسطه
آلت باشد نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و نحو آن از آنچه خود مطلع از عمل
باشد کفایت میکند در آن مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل غیر مینر
و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و جوع
از داعی از برای مالک روی ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است
عمل را و کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک حاجت بنیت واسطه
نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک
و مستحضر نباشد احوط آنست که مالک حین دادن توکیل نیت کند
و توکیل حین دادن باری بکوة و او قصد کند که سید هم این زکوة را به
نیابت از من توکل خود بربّه الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس کوة
و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در وجوب بنیت و نیت مکرر
و قتیکه تمیز مکلف به توقف در آن داشته باشد و واجب نیست قسمت زکوة
زکوة در میان اصناف مذکوره بلکه یک نفر از صنفی بدهد مجزئ است و آن
است در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط یک نفر کمتر از آنچه از نصاب
اول از طلا یا نقره باید بیرون رود و نهد و آن سه شصت صیر نیست در طلا
و در شقال و نیم و یک شصت شقال است در نقره چنانکه گذشت و اگر قصد

که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا
 بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن واجب نیست
 لیکن احوط در صورت دوم مراعات است باینکه باقی نگذارد کمتر از او و بر آن
 طرف اعلا تعجید کند نمیداشد و افضل آنست که زکوة را در بلبه مال صرف
 نمایند بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتی که در آن بلبه مستحق نباشد و این
 تقدیر جایز است بلکه واجب میشود نقل بلبه که در آن مستحق باشد
 و اگر بیشتر نباشد در آن بلبه رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل به بلبه دیگر
 خوانند نمایند با ضمان جائز است و اگر نقل نمود و در اینجا باطل استحقاق
 رسانیدن مجزئیست هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شد بر تقدیر
 وجود مستحق در بلبه ضمان است و جائز نیست تاخیر در رسانیدن بار بار
 آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غائب بودن
 مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غائب نباشد یا خوف ضرر یا غیر
 آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضمان است و اجتناب کمال
 و ضمان زکوة با مالک است **مبحث دوم در زکوة فطره** است و در آن
 دو باب است **باب اول در تکلیفین** آن و شرائط تعلق آن و در آن دو
فصل است فصل اول واجب است زکوة فطره بلبه طبلوغ و عقل و
 عدم انعماء و آزاد بودن و غنی و اخیر شرط وجوب است نه صحت بخلاف غیر
 آن از سایر شروط که شرط وجوب صحت است چنانچه اسلام شرط صحت
 است نه وجوب غنی بودن و متحقق نمیشود با مالک بودن اخراجات سال خود

و عیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد باینکه منتفع داشته باشد که بتدییج اخراجات
سال از آن بعمل آید و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر اخراجات
سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن آنست که هرگاه مقدار زکوة
را مالک باشد زیاده از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند احوط است حباب
آنست و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یک نفر نباشد و در صورتیکه
یکس زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از براسه خود بدید اول بعضی از
عیال خود و هر یک از ایشان بدیگر و اخیر از همه میخواند بیکلی از ایشان بگوید
یا غیر ایشان و آن سنت است و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف
باشند و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقط است و هرگاه
پیش از دخول شب عید باشد واجب است دادن و هم چنین است حکم طفل
هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود یا مملوک را مالک شود یا سولود
از براسه او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند در آن قربت
و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن واجب احوط است فصل دوم
واجب است دادن زکوة از براسه خود و هر که عیال او باشد یا اختیار او نه بلکه
چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان
باشد یا کافر و هم چنین مهران و کفایت میکند حصول آن در آخر جزئی از ماه
رمضان بحیثیتی که ملال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهران بر او بکند عرفاً
هر چند هنوز غذا را نخورده باشد و احتیاط آنست که مهران نیز بدیگر و در صورتیکه
صدق عیالوله حاصل شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهران در رقی است که بر رسم

مسئله
در عیال
در عیال
در عیال

عصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه
بر خودش واجب است و اگر همان کند فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة همان
نداشته باشد هر چند بقض کردن و مثل آن باشد واجب است بر همان که زکوة
خود را بدهد و اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند همان کند بقرض و مثل آن و او بدین
ساقط میشود از همان بلکه هرگاه ندانیز طایفه سقوط وجوب است اذان و اگر
کسی مالک بده شود یا فرزندی از برای او متولد شود قبل از غروب آفتاب آن
روز آفرینش در معان هر چند بقدر کی باشد واجب است بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب
باشد هر چند بقدر کی و پیش از نماز عید نیست است دادن زکوة آنرا و اگر بعد از گذشتن
نماز عید است ساقط است زکوة و هر کس که زکوة فطره او بر دیگری واجب است زکوة از
آن ساقط است هر چند غنی باشد ولیکن احوط و همان غنی آنست که خود نیز بدین مالک گذشت و دیگر
کسی را باشد و شوهر او فقیر باشد و خرج زن را بمشقت متوجه باشد احوط آنست
که زن زکوة خود را بدهد هر چند سقط از هر دو قویست مگر در صورتیکه شوهر نتواند
زکوة آنرا داد و هر چند بقرض و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن
زکوة خود را بدهد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را بدهد
و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با متفق است و هم چنین است حکم غیر زن
آنرا تا که واجب النفقة شخص میباشد از قبیل پدر و پسر و هرگاه خرج آنها
با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن کسی باشند که نفقة ایشان واجب است
و اما اعلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط آنست که خرج است
بر مولی هر چند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب

است و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غائب بودن از ایشان و حاضر بودن و در نزد ایشان **باب دوم** در جنس زکوة قطره و قدر آن و وقت بیرون کردن آن و مصرف آن و در آن دو فصل است **فصل اول** در جنس آن منقسم است در قوت غالب انسان از گندم و جو و خربا و مویز و کشک و شیر و عسل و تخم و غیر آن و افضل بیرون کردن زکوة است از خربا و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهین ترتیب و مراعات آن خوب است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سنت است اختیار آن و اگر زکوة را از جنس داد و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب است تمام کردن آن از همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چه تا مدت قوت غالب باشد زکوة و پهنده چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقره بدهند و چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت و وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بعد از آن زکوة است نه ولایتی که وطن او است و جایز است از برای کسی که باید از برای چند نفر زکوة بدد هر یکی را از جنس بدد و در قیمت رجوع به نرخ بازار است و تقدیر یک باید داده شود از برای هر نفر یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیر فیست و آن نمن بودن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیر فی و سه ربع آنست

فصل دوم در وجوب میشود زکوة قطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان و او سه بعد از آن زکوة است در شب و احوط و افضل پس از آن

مساله پنجم
در تفاوت ارجح

زکوة است تا پیش از نماز عید و جائز نیست پس غذا ختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس از آن بدین جدا نمودن احوط آنست که بدین بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا و اگر قضا باید داد و قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کسی نماید یا بیکه جدا کند آنرا از مالی خود واجب است رسانیدن چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا بنظر فقیر باشد تا جعفر بنادارد و جائز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت شود و چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اول آنست که آنرا در غیر مصرف فقر صرف نمایند و جائز نیست که به فقیر کمتر از زکوة یک نفر بدهد مگر در صورتی که جمع شوند فقر این قدر که به هر نفر یک فطره نرسد جائز است کمتر دادن و جائز است که یک نفر این قدر بدهند که غنی شود و اول آنست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد یا ایشان بدهد همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن آنرا با اولاد مومنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و یا ششمنی بودن گیرنده مگر آنکه دهنده یا شمی باشد و واجب النفقه نبودن و نقل نمودن از بلد به یلده دیگر پنججی است که در زکوة مال گذشت ولیکن در اینجا صرف کردن آنرا در بلد تاکید در این بیشتر است و اول آنست که در عطر حاضر نبودن امام یا بنزد فقیه جامع شرائط فتوی که مامون باشد ببرد و ببرد اگر خود یا رباب زکوة رساند مجز نیست بحث سوم در خمس است و

چهار خمس آنرا و یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم از دجال صاحبان ابدی
 سابقه رجوع نماید بنزدیک تر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید با وجود
 بیرون مطالعیه و اماره چیتعد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید مالک سابق رجوع
 نماید و اگر ادعای ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و هم چنین است حکم
 و در سایر مالکین چهارم چیزهاست که از دریا بفرورفتن بیرون بیاورند مثل مرجان
 و مروارید و اما آنچه بیرون فرورفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و غیره اگر فرو رفتن
 در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر چیزهاست که بفرورفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود
 خمس مان و اگر آب است بیرون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت و زرعیت و صناعت و جمیع
 انواع اکتساب زیادتی آنچه تذکره نموده از برای سال از خوراک و غیر آن زیادتی
 منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و بیمه و پوشن کردن یا
 آوردن و فروختن و سفالی کردن و اجیر شدن حتی عبادات و تعلیم اطفال
 غلاف چیدن از صحرا و کنز نگین و غسل کوهی جمع نمودن و علف و قاصد نمودن
 و جعاله بر علفی گرفتن اما مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة و
 صدقه مندوبه و چیزهای که بجهت تن یا بوجوبیت منتقل شود و شخص و نماز و وقف و صید
 که بسای خود بیاورد و خانه و بے رحمت بدست آید و در هیچ یک خمس نیست و لیکن
 واجب است در غنای اینها و در غنای مالیک خمس آنرا داده باشد و هم چنین در محض
 زیادتی قیمت با دار بلکه زیادتی در عین بلکه در برج نیز اگر حاصل شود بدون قصد
 اکتساب مثل آنکه اهل کی را خرید و مقصود امرار عت بود نه فروش آنها یا اصلا
 منقعت و را نداد و نظر نداشت و بهم رسید یا مالے بارش بکس منتقل شود و بدون

در صد و بیست و پنجم
 در صد و بیست و ششم
 در صد و بیست و هفتم
 در صد و بیست و هشتم
 در صد و بیست و نهم
 در صد و بیست و دهم
 در صد و بیست و یازدهم
 در صد و بیست و دوازدهم
 در صد و بیست و سیزدهم
 در صد و بیست و چهارم
 در صد و بیست و پنجم

اطلاع او زیادتی بهم رساند یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس واجب نیست و هرگاه
چشم از اجناس زکوی را پنجس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آن گذشت و با
میشود بر او زکوة ششمین زراعتی است که دومی آنرا از مسلمان بخرد و اگر چه
یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگردد و تسلط اخذ نیز قیمت از دومی
نیست و بعبارة دیگر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر اقسام خمس نیست باینکه هر نسبت مالک میتواند
اخر قیمت و جمیع نماید خصوصاً هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقد
و مثل آن یا بعضی از آنها بشود و هفتم مال حلالیست که مخلوط با مال حرامی شده باشد فصل دوم شرط
است در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمان یا از معاهدی و در دوم بیرون
کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کردن و اگر اخیستن و
امثال اینها و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب آن داشت قیمت
آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در سوم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد
در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقد نیست در
نقدین و غیر نقدین مختیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هر چه بعد
از نصاب باشد در آن واجب است خمس و در چهارم نیز نصاب و وضع مؤنه شرط
است و نصاب آن سه ربع متقال صیف نیست و فرو رفتن در آب هر چند بدون
آن نیز خمس تعلق میگردد لیکن از داخل و در منافع مکاسب است و در پنجم آنکه
از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج مقبره است میاید و
بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود
زیادتی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در

این احادیث را
نموده اند

اخراجات سال قیمت کینز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس سکن
 و خت خواب آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد و معتبر است و جمیع اینکه لایق بحال
 شخص باشد و در آخر سال باید خمس آن را و امثال آنها را داد و از جمله اخراجات است
 صدقات خیرات و بهایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج
 مستحب و در آنما سیاه روی و بیاق بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفرو
 و از آنجمله است آنچه ظالم میگیرد بفقیر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در آنسال مخصوصا
 خسران در یک تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیر است و از جمله نمونه است
 تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد ولیکن احوط
 اخراج خمس آن نیست و هم چنین از نمونه است آنچه بر او لازم شود و بنزد و شبیه
 آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آنسال بهم رسد اگر تدریج جمع شود
 آنچه در سال آخر به هم رسد داخل نمونه آن سال است و اگر در آنسال معذور شود
 از رفتن محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید بعضیان بر او محسوب است و دین
 و خسران در آنسال از نمونه است و هم چنین از سال سابق اگر قدرت بر اداء
 آن حاصل نشد مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود و بر دادن
 و تأخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که برای تقدیر از نمونه
 محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذممه تعلق گرفته باشد
 و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد و هیچیک بایست صرفا اخراجات
 شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او تواند گذرد و از غیر منافع مکاسب و فرائض
 مثل ال ارثی و نحو آن باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال

۱۰
 کمال قتل کامل است
 ۱۱
 تا ابد است
 ۱۲
 مسکو و کرمین
 ۱۳
 نیشتر مسکو
 ۱۴
 چرخ شمشیر
 ۱۵
 که ترکین مسکو
 ۱۶
 گیس که بخت در
 ۱۷
 مسکو و کرمین
 ۱۸
 نیست و نیشتر
 ۱۹
 بلکه با کرمین
 ۲۰

سال قمری تمام است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه و دوازدهم چنانچه معتبر
 ابتدا و سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست و در وجوب خمس این قسم
 تصانیف انداخته اند و سال لیکن جائز است تا آخر تاباخر سال بلکه احوط است بکفایت
 سایر اقسام که در وجوب در آنها فور نیست و تا آخر تاباخر سال جائز نیست و در هفتم معتبر
 است چنانچه اول بودن ^{سایه} قدر چهارم و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد
 باید روشو و با مالک و اگر مالک را نداند و مقدار آنرا بداند بجز از این مالک باید
 اعتدالی نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسا و آن
 بر هر باب و احوط و حاجت باذن مجتهد را بدادن او نیست لیکن احتیاط خوب است
 و اگر بداند مالک را و نداند مقدار را واجب است دادن زاید و بر این تقدیر لازم
 می آید سیل ابراری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود
 نگذرد یا سپرد و و هم در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس
 و نحو آنست و در آن دو فصل است فصل اول در قسمت خمس و آن بخش
 قسم ششم شود سه سهم آن از امام و آن درین عصر متعلق بحضرت صاحب الامر
 است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است فصل دوم در شرائط
 است در وقت خمس نیست بنحویکه در زکوة گذشت اما مالکی وکیل یا وصی و مکرر را آنچه
 وقتی سپرد از زمین که از مسلم خریده است و باقی حکام نیست بنحویست که در زکوة
 گذشت و لازم است تعیین اگر معتذر باشد در زکوة او خمس از سهم امام و غیر
 امام و در سه قسم بنحویکه اما تعیین معتبر نیست و اگر خمس تعیین نمود و بقبض تعیین
 مجتهد و او یا بنحویست عدل را از وقت نموده بود بجز آن و شرائط است در اوصاف

در هفتم معتبر است چنانچه اول بودن قدر چهارم و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید روشو و با مالک و اگر مالک را نداند و مقدار آنرا بداند بجز از این مالک باید اعتدالی نماید آنرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسا و آن بر هر باب و احوط و حاجت باذن مجتهد را بدادن او نیست لیکن احتیاط خوب است و اگر بداند مالک را و نداند مقدار را واجب است دادن زاید و بر این تقدیر لازم می آید سیل ابراری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود نگذرد یا سپرد و و هم در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس و نحو آنست و در آن دو فصل است فصل اول در قسمت خمس و آن بخش قسم ششم شود سه سهم آن از امام و آن درین عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است فصل دوم در شرائط است در وقت خمس نیست بنحویکه در زکوة گذشت اما مالکی وکیل یا وصی و مکرر را آنچه وقتی سپرد از زمین که از مسلم خریده است و باقی حکام نیست بنحویست که در زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر معتذر باشد در زکوة او خمس از سهم امام و غیر امام و در سه قسم بنحویکه اما تعیین معتبر نیست و اگر خمس تعیین نمود و بقبض تعیین مجتهد و او یا بنحویست عدل را از وقت نموده بود بجز آن و شرائط است در اوصاف

غیر از امام اینک اثنتی عشری باشند و اما اعدالت شرط نیست و هم چنین شرط است
 که از اولاد باشد که جمده پیغمبر است باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب باشند
 و کفایت نمیکند از اولاد برادر یا ششم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از
 طرف مادر و نه از انساب زن و اولاد ششده را خمس نمیتوان داد و شرط است در
 یتیم فقر و در این سبیل در بلایه که خمس بگیرند و در غیر آن بلد هم چنانکه در رکوع گذشت
 و قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوط است و جایز نیست زیاده
 از مؤنه سال فقرا و سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست این سبیل
 از ایشان زیاده از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است
 و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نه در میان
 سه امام و غیر امام و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بار باب آن و اما
 سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است و مصرف آن تتمه اخراجات سادات است و اگر
 ممکن نباشد رسانیدن بجهت عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است
 که خود یا عدول مؤمنین از باب تذکری سادات بدین خاتم در بیان سائر
 صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بذر یا عسل
 یا عین یا کفاره بر عین یا کفاره بر کس واجب شود و حکم اینها بعد ازین مذکور میشود
 و لیکن سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص در
 چیز داری بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قیوت و ایجاب و قبول
 هر چند فعلی باشد و قبض یا ذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحق
 و جایز نیست پس گرفتن تصدق و انضال در آن مخفی دادن است مگر آنکه سهم

شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد اظهار متابعت نمودن
 مردم باشد و اما در تصدق واجب بفضل مخفی نداشتن است و سنت است
 ابتدا بخیه دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر بجا نیست یا بطلیم و سنت است
 بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در راه رمضان و بر اقارب خود و خاصا
 ایتم ایشان و بر بنی هاشم خصوصا علی و سنین از ایشان و سنت است تصدق
 نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعه و در راه رمضان و بدست خود دادن
 خصوصا از برای مریض و اندر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای
 او و سنت است بدل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از
 برای تصدق کردن برگزیده اموال را و مساعدت نمودن بر رسیدن تصدق فقیر
 و سنت است تقبیل نمودن و پهنه دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن
 چیز را که تصدق نمود و بعد از دادن بفقیر و مکروه است اظهار احتیاج و فقر و بیک
 است کراست و سوال نمودن در مجالس و مکروه است رد نمودن سائل و بجا
 است تصدق نمودن باهل ذمه بلکه راجح است خصوصا هرگاه خویش شخص باشد
 و هم چنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و جائز نیست زکوة گرفتن بر
 بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان
 صدقات واجب غیر از زکوة از مندورات و کفارات و نحو آنها هر چند احوط نگرفتن است
 بلکه ندان است هر چند اقوی جواز است و اما صدقه مندوبه جائز است مگر
 و دادن بایشان بے اشکال مقصد چهارم در رسوم و آن اسماک است
 است که می آید و منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروه و حرام و از برای هر یک

مسئله
 سئل عن اشکال
 است ۱۲ مخنه

اوقام چند می باشد که خواهد آمد و مطالب متعلقه بآن در فروع چند بحث
 ذکر میشود **بحث اول** در بابیت و شرائط و کیفیت و احکام آنست و
 در آن چند باب است **باب اول** در بیان شرائط و لواحق آن و در آن
 فصل اول در شرائط و موجب و محتاج شرط است در وجوب
 روزه چند چیز اول در دوغ بلوغ و عقل سوم مسافر نبودن بغيره که نماز و روزه
 قصر باشد چه ارم مسلمانی از مرض بلکه جمیع مضار که بترسند شخص بسبب آن از نماز
 و روزه یا عورتی یا از نیکو چیز است که حفظ آن واجب باشد یا از شقت قبیله
 که نتوانند تحمل آن شد عاقل و متکلم است یا بی عقل که غالب بر عاقل است
 یا عاقلی بودن از حیض و نفاس و شرط است در وجوب روزه نیز چند چیز اول
 آنچه شرط است در وجوب آنکه بالغ باشد که از طفل همیز چه دختر چه پسر روزه هیچ است
 و واجب نیست در وجوب آنکه مسلمان باشد و اسلام چهارم آنکه از زمان قابل باشد از
 بر سر برادر و طفل غیر ذمه و از حیض نباشد و زمانی که گنجایش یک ماه و یک روز داشته
 باشد باشد و در بزرگوار و جاه متعالیه واجب باشد در همچنین شهر رمضان که روزه غیر از
 وجوب نیست و در آن پس اگر روزه بخیر ماه رمضان را در ماه رمضان قصد نمایند
 بر آن چه میسر نیاید و در ماه رمضان بخیر آنکه یک روزه سنت می خواهد بگذرد
 و عباد و عتقان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و خوان در روزه او نباشد اگر
 اعتقاد از غیر نباشد و اگر استیجار باشد یا که مطلق تحمل ضرر ندارد و سنت هم از آن
 براساسی که در غلایه که کثیر و روزه مستحب و اما در واجب موسع اذن معتبر نیست
 بلکه نماز است ضرر ندارد و مراعات احتیاط و اولیست در آن و شرط است در وجوب

روزه مستحب از قرض و زهد نمی پذیرد و در خصوص با تألم ایشان به ختم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که شیخ باید بعمل بیاورد و در جزو آن باشد آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هر گاه علمی باشد ضرورت نیست در آن تقلید پس اگر سهل از کار گذارد و از هر اهل روزه نکند و ترک در روز روزه را نداند یا اقتضای آن را نداند باید اعتماد و باور نمود و اما مساک بخوند کور کفایت در امثال روزه نمیکند و هم چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست امساک نموده باشد چنانچه قضای او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چهار روزه و چهار نماز و چهار دعا و چهار غیر اینها همین که بدانند حرام نیست و مطلق شود بر فتوای مستجاب از یکی از علمای شیعه یا حدیثی در استحباب آن بمنزله قول بوجوب باشد با اطلاع بر عدم وجوب آن از جهت کفایت در جهان فعل آن میکند و ازین بایست است آنچه رکتب شیعه باشد از سنن اما بشرط مذکور و احتیاج به تقلید در خصوص آنها نیست بهر جهت و وقت پس واجب نمیشود روزه و صحیح است بدون چیز از شرائط وجوب غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلها می روز و شب بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغشیر دادن پنبه و نحو آن هر چند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوفست صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست که غسلها می روز است و هم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیت و صحت روزه و اما غسل شب آینده و دخل و صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات آنست نیز و هم چنین هر گاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر غرض بپندش باشد

۱۴۱
حقایق اجلا
۱۴۲
باعتدال
۱۴۳
بوجوب عبادت
۱۴۴
بوجوب عبادت
۱۴۵
بوجوب عبادت
۱۴۶
بوجوب عبادت
۱۴۷
بوجوب عبادت
۱۴۸
بوجوب عبادت
۱۴۹
بوجوب عبادت
۱۵۰
بوجوب عبادت

نیت روزی از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روز نیست
هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روز او باطل است و
شرط نیست پیش از اذان غسل نماز صبح را بطلوع فجر و فرق نیست در شرط بودن غسل
در بیان کثیر و متوشتط و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از مریض صحیح نیست
روزه اگر تسفر شود و معتبر است در ضرر رسانیدن علم باطن بلکه احتمال مساوی کفایت
میکنند و احتیاط احسن است و کفایت در حصول ظن آماره یا تجربه یا قیاس سیکه فیه ظن
باشد قرائن و هر چند از کافری باشد از ساقی صحیح نیست روز و واجب اگر سه روز و یک
هفته و یک ماه روز بدل بدین از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
آفتاب عدا و روزی که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در حضور و سفر و دیار سفر و نماز که صحیح است
و اما در روزی که نذر قبول بکرات مکرر سه روز در بدین از برای حاجت خالی از غفرت
نیست لیکن احوط ترک است و اگر روزه بگیرند صاحبان اعدا را باقیه جزیه نخواهد بود از
ایشان و واجب است بر ایشان قضا اگر مسافر یا کجا بل حکم باشد پس جزیه نیست از روزه
آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در آثار روز بمسک و واجب است افطار
نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بجهل اجمالی یا ندانند بودن چیزی را سفر
قصص و هم باید افطار کند عارض نفسا هر گاه حاصل شود عذر ایشان و جزئی
از روز هر چند قبل از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع فجر و واجب
نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود و ران را روز تمام کردن روزی که
ستوب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود و باین مبطل بلکه احوط
در آن عدم ترک است مطلقا و بکار اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد و چنین

در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود و ران را روز تمام کردن روزی که ستوب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود و باین مبطل بلکه احوط در آن عدم ترک است مطلقا و بکار اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد و چنین

است حال دیوانه و بیوشش اگر زائل شود و یوانگی و بیهوشی از ایشان در انسانی روز و اما لیکن
 مسافر پس اگر بر طرف شود مرض و حاضر شود مسافر پیش از ظهر و افطار نموده باشد پیش از آن
 واجب نیست بر ایشان روزه و صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان
 تمام نمودن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در انسانی روز پس میضطر فطار کند چه پیش از
 زوال و چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید
 چه در شب نیست سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن
 احوط آنست که سفر نماید پیش از ظهر و اگر در صورتیکه نیست سفر را در شب نموده باشد هرگاه
 نیست نکرده باشد در شب تمام نماید روز را و قضا کند و در پیروزی و پیروگاه عافیه شوند از
 روزه گرفتن چه تغذرا باشد بر ایشان روزه چه شوق افطار نمایند و هم چنین است حکم کسی
 صاحب دردی است که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز لیکن اگر چه
 است بر یک از آنها و صورت مشقت خوردن روزه بر ایشان تصدیق نمودن آن هر روز
 بمقدی از طعام و شرط است علاوه بر این در اخیر یاس از خبر از مرض و واجب نیست قضا
 بر مرد و زن پس مطلقا چه بر ایشان آسان شود و روزه گرفتن بعد از آن لیکن در صورت
 اول احوط قضا کردن است و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر بر او مرض از برای
 او حاصل شود و برین آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا و واجب
 نیست اگر بر او حاصل نشود و جائز است بر آن که آب سیر بخورد و هم چنین واجب است
 افطار نماید و ترک روزه کند زن حامله که وضع حال او نزدیک باشد هرگاه بترسد بیخودیا
 بر فرزند و شکم یا بر روچه از تشنگی باشد چه از گرسنگی و هم چنین زنی که شیر میدهد طفل
 را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر طفل پس با روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آن

در این باب
 در بیان شرائط و لواحق آن از آن
 در بیان شرائط و لواحق آن از آن
 در بیان شرائط و لواحق آن از آن

بترسد بترسنگی یا اگر سنگی طفل یا ضریر بر یک قصدق نماید زن در عودن هر روزی بترسی از
 طعام و قضا کند بعد از زوال عذر و فرقی نیست در دفعه بیان مادر و مستاجر و سبیه و طفلی
 و در طفل میان ولایتی و رضاعی و محال زوجه چهارم داده و هرگاه ممکن باشد بدست آوردن
 دفعه باربعه قدر از طفل روزه را نمیتواند اذیطار نماید و لازم است که قصدق از نال و منع باشد
 و اگر بجهت ناکوهره که بایست اخطار نماید بر روزه را بگیرد روزه ایشان باطل است و بسقط
 تقضایست در جای که قصدق اشتباه باشد **باب و دوم در بیان حقیقت روزه و در آن**
چند فصل است فصل اول در زمان روزه اول وقت آن از طلوع فجر دوم است
 که باید ترک نماید از آن وقت امور که خواهد آمد بگرجا که باید ترک کند آنرا پیش از صبح
 هرگاه زمان وسعت ندارد از بر است آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جاع است اهتمام
 و آخر وقت آن بنابر احوط و احوط بطرف شران حمزه مشترک است و از سمت راست گشتن
 آن **فصل دوم** در زیت روزه بد آنکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه و قریبه الی الله
 و تعیین آن هرگاه معین نباشد و اما قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطا و غیره نیست
 و ترک آن مبطل روزه است چه بر وجهی باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر چه بعد معلوم
 شود که آن ماه رمضان بوده باشد چنانچه می آید پس کفایت میکند در زیت ماه رمضان بیکه
 اساک میکنم از اموریکه می آید قریبه الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بدانکه ماه
 رمضان است و اگر اندر روز بگیرد بپنیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از
 ماه رمضان بود کفایت میکند و مستقط قضا خواهد بود و مثل رمضان است در این حکم
 و در عدم حاجت تعیین یا علم بآن نذر معین و عمد و یمن و استیجار و اما کفالت و نذر مطلق
 در روزه مذکور محتاج است تعیین و وقت نیت در شب است هر چند در جز آخر

مسئله حکم است
 عالمی از حکم است
 در این باب
 چون در این باب
 فصلی از این باب
 در این باب

آن نباشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی براسماک مخصوص در بیان
 مخصوص باو باشد و قصد منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن و تحصیل
 اول فجر و نه تعارف فجر اخطا نمودن صورت روزه را در ضمن و اگر ترک نماید عذرانت را
 تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجب است نه کفاره و هم چنین باطل است
 روزه هرگاه در شب نیت کند که روزا انظار میکند و هرگاه بعد از نیت روزه منافی آنرا عمل
 بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضروریست هر چند از فعل جماع باشد
 اینها که ذکر شد در روزه واجب محتمل است مثل رمضان و نذر معین و حال اختیار
 و اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روزه اول ماه رمضان است یا آن
 روزه روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
 نیت باقیست تا بظهر و واجب است بر کسی که علم بهر ساند بوجوب روزه آن روز یا
 بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه او باطل است و اما بغير
 روزه معین واجب از قضا روزه ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما روزه واجب پس
 جائز است تجدید نیت در آن تا به حال در وقتیکه منافی بعمل نیارده باشد و روزه او صحیح
 است و بظهر شدن فوت میشود وقت آن و تأدیر مندوب پس جائز است نیت
 نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت
 نمیکند نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه چه بیک روز و چه بیشتر و جائز است در
 اول ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید و اکتفا بآن نماید یا در هر شب
 نیت علیحدگی نماید هر چند احوط اکتفا نکردن باو است و منعقد نمیشود در ماه
 رمضان روزه غیر ماه رمضان نه در حضور و نه در سفر و نه واجب باصل شرع

و نه بنزد رو بخواند و نه قندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا غراموش
نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر واقع شود در نزد معین غیر آن بجمل یا سهواً سقط
نماید آنرا و کفایت نمیکند از انچه نیت شده است و در حکم آنست عهده و عین و سنت است
روزه روزی ام شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است یا از رمضان
و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود و هم چنین هرگاه تردید نماید میان
روزه رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت
روزه رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و مفطر بعمل نیآورده باشد تجدید نیت کند و آن
مخیر نیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجب است اساک کردن و قضا
گرفتن عوض آنرا اگر نیت روزه کند و فاضل شود از آن در روز یا بخوابد در روز یا در پیش
نماید روزه را در روز بر او چیز نیست و روزه او صحیح است و هم چنین است هرگاه
نیت مفطر نموده باشد در ثانی حال در یکی از صور مذکور و افطار نگرفته باشد بخلاف آنکه
اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریاء بخیزد از آن نماید روزه آن باطل
است و اگر طفل تجدیلوغ برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را و روزه او صحیح نیست
بجائ آنکه اگر بعد از ظهر تجدیلوغ برسد بخیزد نیست از روزه واجب و نه واجب است بر او
قضا فصل سوم در بیان انچه باید از آن اساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل قیام
بر حیاب و در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر قیام بر حیاب از انچه می آید
از محرمات که اگر بفعل آوردند روزه باطل میشود و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و
آشامیدن که هر یک نفسد روزه و موجب قضا و كفاره است مطلقاً چه معتاد باشد
یا کول مثل نان و آب و چه غیر معتاد مثل خاک و سنگریزه و فشرده درخت چه خورون و

در کمال سلسله تبار است
۱۲ امیر اسرار
نیت تشبان گزیده
وقت از در گذر خار
شد که از در زمان
است پنداشت
رسانان نماید در درون
اش هیچ استیجاب
در بیان معلوم
۱۳ امیر اسرار
در این صورت و نقصا
است ۱۴ امیر اسرار
در املاتن اجزای آن
است اگر چه نیست
بمندی باشد و هر که
روزی در یک در آتیا
آن دفع نشود و در هر
نیست چنانچه در هر
۱۵ امیر اسرار

چند آشیان این آنهاست عارف باشد و چه غیر متعارف باشد هر چند ماکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیة غذا اگر درین وند آنها میماند که آن مبطل است نیز اگر رسوا فرو برد باطل نمیشود هر چند متعذر باشد در خلال کردن و لیکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضا نمودن است هرگاه خلال نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن آب دهن هر چند طعم هم رساند از مثل قندران یا مسطکی بشرط آنکه چیزی از اجزای آنها در آب دهن یافت نشود و وقت نیست در آب دهن میان آنکه فرو برید بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو برید لیکن در دوم ترک او ^{ست} است و همچنین در فرو بردن تمامه و تخامه هر چند منقطع بودن آنها خلاف ظاهر است ^{ست} و اگر پیرون آورد آب دهن یا تخامه یا تخامه را و فرو برید مبطل است و همچنین است آب دهن و مضر نیست بلیدن انگشت بجهت رفع عطش غیر آن و هم چنین خائیدن طعام محبت طفل و دانه دندان و حلق مرغ و کبوتر و خوان نمودن و رسیان دهانی و خیشیدن نمک آتش و امثال آن ما و اسیکه عدا چیریه فرو بردن و احوط و اولی ترک این امور است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینها واضع بطل نمیشود روزه هر چند بجهت غرض میجی نبوده باشد و لیکن احوط ترک اخیر است و جائز است مضغه کردن از برای روزه دار هر چند بجهت خنک شدن باشد و لیکن افضل ترک آنست در غیر وضو و مکروه است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از وضو سه مرتبه آب دهن بیند از دو هرگاه کسی مضغه کند و آب بحلق او فرو رود و پس اگر عدا فرو برد و نه احوط است و موجب قضا و كفارة است و اگر عدا نباشد پس اگر در وضو نماز واجب باشد بر او چیزی حرام لازم نیست و همچنین است اگر بجهت مداوایا از الیه نجاست بکشد یا آنکه بعد از چیزی خوردن باشد و اما اگر در وضو نافله باشد لازم است قضاء آن و همچنین است

بیکر احوط است
بمشیت و فضیلت احوط
است از سبب و جوی
معتد را

اگر مضمهر البعنوان عبث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بخلق او فرو رفت و اما
استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن
آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی کچوب تر بلکه سنت است مطلقا و
لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد و اما ای که مسواک بکند و اگر بیرون آورد
آنرا فرو نبرد و جائز است و داخل در احلیل نمودن تا آنکه بچون برسد و مفسد نیست و
هم چنین ده او در جراحت ریختن بخون که بچون برسد یا امر فایده احدی را که چیزی بر او نرسد مثل نمره
که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بخون که
وارد بر حلق و داخل در جوف شود سوم جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه
موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بر وجه و فاعل و چه در مفعول چه
مفعول مرد باشد چه انزال نشود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محکم
شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل
روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب است و
نصب است او را به بدی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدان
و در واقع کذب باشد مبطل نیست و موجب قضا و کفاره و انحط الحاق نمودن فاطمه
و سر علیها السلام است باین معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب
بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیای
ایشان باشد پنجم از غاس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و حاصل میشود آن بفرود رفتن در آب بلکه بفرودن سر در آب هر چند بدن یا موی
سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد

اگر مضمهر البعنوان عبث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بخلق او فرو رفت و اما استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی کچوب تر بلکه سنت است مطلقا و لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد و اما ای که مسواک بکند و اگر بیرون آورد آنرا فرو نبرد و جائز است و داخل در احلیل نمودن تا آنکه بچون برسد و مفسد نیست و هم چنین ده او در جراحت ریختن بخون که بچون برسد یا امر فایده احدی را که چیزی بر او نرسد مثل نمره که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بخون که وارد بر حلق و داخل در جوف شود سوم جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بر وجه و فاعل و چه در مفعول چه مفعول مرد باشد چه انزال نشود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محکم شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب است و نصب است او را به بدی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدان و در واقع کذب باشد مبطل نیست و موجب قضا و کفاره و انحط الحاق نمودن فاطمه و سر علیها السلام است باین معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیای ایشان باشد پنجم از غاس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرود رفتن در آب بلکه بفرودن سر در آب هر چند بدن یا موی سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد

و نه در میان روزه واجب و مستحب در فساد و نه در میان آنکه دفعه عرفیه بر زیر آب کند
 یا نه مگر آنکه بر هر دو در وقتی زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که این
 تقدیر حرام است و نه مضطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل
 است اینها همه بر تقدیر صحیح بودن ارتماس است و اما اگر سر او ارتماس نماید باعث نما
 روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبارک نماید بیرون آوردن
 آنرا آب و غسل و هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا و آب غصبی صحیح
 است روزه آن و باطل است غسل آن ششم رسیدن غبار بجلای و حد آن خارج خا
 نقطه دار است و آن موجب قضا و كفاره است چه غبار هلال باشد مثل آرد یا
 حرام مثل خاک هرگاه خود برساند آنرا بجلای یا باعث شود فعلی را که آن موجب رسیدن
 باشد مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار باشد و حفظ نماید از خود بخلاف آنکه هرگاه
 حفظ نماید از خود بخوبی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار بجلای او داخل شده است
 ضرر ندارد و معتبر نیست در مان غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
 آن و جمعی حاکم نموده اند بباردود و بخار که غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه
 خالی از قوت نیست هفتمی کردن دامن موجب قضا است اگر بعد و اختیار واقع شود
 و اگر به اختیاری نماید بر او چیز نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد
 و لکن منفسد روزه دانست و مدار روتی کردن بعد از عرفی است پس نیست ازین
 با بیرون آمدن هسته و کرم و نخوتها و هم چنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بجلای و برگرد
 مضطر نیست و اگر در قضا وین بیاید باید آنرا بیزد و اگر عذارد و قضا و كفاره واجب
 است بر او ششم استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود و بغیر جماع و واجب میشود

در غسل و وضو و روزه
 و حکم و فقه و جہت
 و سایر

بآن قضا و کفاره هم چنین است چنانکه سبب انزال بشود عاده هر چند قصد انزال بآن نشود و اگر
 قصد انزال داشته باشد بقتل و منی بیرون نیاید آن مفسد روز نیست باشد لیکن آن فعل حرام
 است و اگر نیک کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه نجات از خروج
 منی باشد موجب قضا و کفاره میباشد چه بکمال باشد چه بجزء و الا نه موجب قضا است و نه
 کفاره و هم چنین است خال گوش دادن بعد از زنی و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن اگر
 باعث خروج منی شود تمام اوقات همایع است بدون ضرورت آن حرام و مفسد روزه و حیض
 قضا و کفاره است و بجا دیگر است لیکن احوط ترک است و تم بقا بر جنابت است
 عمدتاً باطل و عجز جنابت هم رسیده باشد با قتل یا البسب دیگر و آن حرام و مفسد روزه
 و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضا آن ثابت است
 نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم سخت و شل بقا بر جنابت است بقا بر حیض و نفاس
 و استحاضه و لیکن ظاهر بیعت قضا است در اینها که کفاره و مخصوص است حکم اینها
 بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضا شهر رمضان هر چند احوط عدم بقا بر اینها است
 مذکوره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مس میت واجب نیست
 و شل بقا بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با ترو در آن یا
 خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد
 و اگر عازم باشد و خواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست و لیکن قضا بر او لازم است
 و این خواب خواب سابق بر آن پیچ یک حرام نیست و لیکن احوط ترک خواب دوم
 است و اگر دفعه سوم خوابد قضا و کفاره بر او لازم است هر چند عازم بر غسل باشد
 و شل نوبت ثالثه است نوبت اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا صبح

اینها در شهر رمضان
 و در جمیع اقسام روزه
 واجب است

یا متردد باشد غسل نمودن و محصل نه نمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل پیش از جمیع یا از آنکه شب روزه است کفارہ بلکه قضا بر آن واجب نیست و اگر ممکن نشود بر یک از جنب غیر آن غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقا بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح است هر چند تعیین آن اشکال است باقی مانده در مقام چند بحث بحث اول آنکه آنچه مذکور شد که بطل روزه است در وقتی است که بعل آورد آنرا از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیاناً فعل مفسد بعل آورد و روزه او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لیکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه را و آنرا بعل آورد و فساد آن بخوبی جایز است و هم چنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد داراوه فعل منتهی از او واقع شود مثل آنکه پیشه پرواز کند در حلق او داخل شود یا داخل شود بخمار غلیظ در حلق او و محلی که احتراز از او ممکن نباشد و هم چنین هرگاه بیفشارند در حلق او چیزی که یا این قدر بزرگند او را که به اختیار ربوبی قصد شود و بخورد و اگر آنرا برسانند بر ضرر بقس یا عیال یا مال یا برادران دینی او بخوبی که لایق بحال امن نباشد تحمل آن و قرائن شهادت بدید که اگر غلط کنند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است و قضا بر او واجب است مثل تقیة از مخالفین و اگر شک داشته باشد در آنکه چیزی مبطل روزه است یا نه مثل آنکه محمدر است و ممکن نباشد او را فحیدان حکم آن یا مقلد است و دست آن مجتهد نیز سبب جاز نیست آن فعل بر آن هر چند در لزوم قضا اشکال است چه آنچه مذکور و وجوب کفارہ ظاهراً است و لا تا جابل پس اگر مفسد است روزه او باطل است و قضا بر آن واجب است و کفارہ و اگر غیر مقیر است بر او کفارہ و قضا نیست بحث دوم در بیان مفسد آنکه که حرام نیست از یکاب آنها و لیکن موجب قضا می شود و یا

چند چیز است از آنکه افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آنکه جائز است تا یقین
 بطول صبح ندارد و لیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او واجب است نه کفاره
 و اگر بلا غلط و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد
 معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا و نه کفاره و مخصوصا مست حکم بهمت
 بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان واجب معین و نیز از آنکه است اعتماد نمودن
 بر قول کسی که خبر دهد که شب است و بان مطمئن نشود و منطقه بقبول او هم رساند و مفطر
 عمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم هم رساند یا آنکه خود تفحص کند قضا
 بر آن لازم نیست و از آنکه است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند
 یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا
 نه کفاره بخت سوم هم ام است روزه واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه
 در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جائز است
 افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضا و شهر رمضان باشد چه غیر آن
 و قضا چه از نذر باشد چه از غیر چه بر وجه تبرع باشد چه بر وجه لایق و چه بر وجه
 استیجار و مکره است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضا شهر رمضان و در آن حرام
 هست و لازم است کفاره بنا بر ظاهر و اگر ضیق باشد وقت قضا معین است تمام
 آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال بکثر میشود و کفاره بستکر
 موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در ایام رمضان افطار کند و بعد نیت
 شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر در نیت خود را اگر او نماید بر جلع و هر دو
 ضابطه باشند واجب است دو کفاره بر نوج و اگر در نیت اطاعت شود بر نوج و هر دو

۴
 خود در صورت عدم
 قدرت قضا است
 ۱۲ مینا سحر در
 بعد از افطار
 نذر کفاره ماه
 رمضان است ۱۱
 شیخ

واجب است بر هر یک یک غاره بخت چهارم در علامت دخول ماه رمضان و
 آن چند چیز است اول دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه گاه
 یقین داشته باشد به دیدن هر چند دیگر ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر
 شعبان که در آن صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و هم
 چنین هلال شوال معلوم میشود و گذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سوم شهادت
 عادلین هر گاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدینند بدین و وثوق
 نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هر چند حاکم شرع
 بر نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر حال ایشان یا بسبب اشتباه رؤا و
 ایشان چهارم شایع است باینکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود و آن هلال
 با حصول علم باینکه با حصول ظن ستا تم بعلم بخت پنجم آنکه شرط است در وجوب قضا
 باو غ و عقل و ایمان و اسلام پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و مسکین و کافر
 مگر آنکه او را ک نمایند آنرا اول صبح صادق را باشد الاطوار اما حائض و نفسا پس واجب است
 بر هر یک قضا و همچنین بر کسی که خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسی که
 روزه را فراموش کرده باشد و کسی که ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او عدم
 قیام غیر روزه مقام آن و کسی که فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند
 روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه
 شب شب روزه است واجب نیست بر آن قضا و هم چنین واجب است قضا
 بر مردی که طلق باشد چه فطری و واجب نیست بر سق و نیز بر هر فرق اسلام که محکوم
 بکفرند مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده باشد از ایشان یا از خلاصه رسانند

در بیان اینست
 ۱۵۳

باشند بان بنا بر مذنب خود بر چند بنا بر مذنب شیعه صحیح باشد و وجوب قضا فوری نیست و
 مستحب است تابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یک سال بگذرد یا بیشتر
 لیکن سنت است و روزه مستحب صحیح نیست از یک سیه و روزه و روزه واجب باشد مگر آنکه
 قادر باشد بر واجب که جائز است بیان ذکر سجده سهواً اینست بِسْمِ اللَّهِ
 وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ طریقه نماز احتیاط
 باید آهسته بخواند و سوره هم ندارد و وقت تند خفیف بخواند و سلام و بد طریقه باشد
 خفیف آهسته أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ
 أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 بَن كَاتِه كَاتِه الر سَالِه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الصلوة عماد الدين وحيثها معراج المؤمنين والصلوة
 والسلام على افضل لقائمين والراكعين والساجدين محمد وعترته الطيبين
 الطاهرين واللعنة على اعدائهم ما دامت السموات والارضين و
 بعد انچه معلوم ميشود از فتاوى حجة الاسلام و قدوة الانام جناب حاجي ميرزا محمد حسن الشيرازي
 و ام طه العالی النجفي كه مكلف قبل از شروع در نماز مسائل ضروريه مهمه عامه البلوى آنها را بداند تا
 در وقت عمل و ترنزل نبوده باشد و دانستن مسائل مهمه ضروريه از كتب مفصلة بعبث مشكل
 بود لهذا اين اقل الساعات والطلبه حاجي سيد مهدى اليزدي النجفي بين مسائل را از كتاب نجبه
 و مسئله انتخاب نموده و خلال اين اوراق جمع نموده از براي آسان بودن ضبط آنها بر موشين اين
 كه ارتفاع ايشان باعث غفوة معاصي اين عاصي شود و الله الموفق والعين مسئلة شخص مكلف بايد

احکام خدا را یا با جهاد یا بتقلید یا با احتیاط عمل کنند و صورتیکه احتیاط مستلزم تکرار باشد و اقامه
 معین است از برای او تقلید و در مسائل ضروری و اتفاقی علماء و اجماعی اصحاب و علماء تقلید
 ضروریست و مجتهدی که باید مردم تقلید ایشان کنند اگر جمیع مساوی باشند در جمیع جهات
 شخص مکلف بخیر است که تقلید هر یک که خواسته باشد بکند و اگر چنانچه یکی از ایشان اعلم و افضله
 و اوریع و اوثق و رفووس باشد معتین است تقلید او و طریقۀ اخذ مسائل باید که شخص
 یا از خود مجتهد بشنود یا از دو عادل بشنود یا از یک عادل بگوید یا از او یا از مجتهدی بشنود
 باشد و نقل کند یا کتابی که خواطر جمع باشد که این کتاب غلط نیست و صحیح است **مسئله**
 مقدمات نماز شش است اول طهارت و آن عبارت است از وضو و غسل یا تیمم بلان و آن دو
 دوم از اینجاست از بدن و لباس سوم شستن صورت چهارم وقت شناختن پنج قبله شناختن
 ششم جای سجده پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بکلفتی یک خسته چونکه دانستن مقدمات
 موقوف است بر شناختن نجاسات و مطهرات پس بدان مسطرات چند چیز است اول آب
 مطلق چه که باشد چه جاری و چه قلیل پاک میکند هر نجس را که قابل تطهیر باشد بطریقیکه مذکور
 است در محل خودش و دوم آفتاب است و آن پاک میکند زمین را هر چه غیر منقول باشد
 مثل درخت و گیاه و اشغال آن مثل دیوار و سقف و در و پنجره تا بیدان بر آن در حالتیکه
 تر باشد و با آفتاب خشک شود سوم زمین و آن پاک میکند تمام قدم و هر چه و فعلین را براه
 رفتن یا بجا آمدن بر زمین همیشه که عین نجاست بر طرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر
 پانزده ذراع است اگر بکثر بر طرف شود چهارم استحاله بتبدیل شدن حقیقت نجس یا
 متنجس بحقیقت چیز دیگر مثل سنگ که در خاک زار افتد و خاک شود و هر چیز نجسی که بسوزد و پخته
 شود و در زغال جمیع نجاسات است پنجم اسلام و آن پاک میکند طرقات کافرا از آب و مانع

و دهن و اتصال آن در هم چنین آنچه متصل بدن او باشد از سوی و ناخن و دندان و هرگاه اسلام
 بیاورد پدر و مادر و فرزند و صغیر پاک و کبیر می شود و تبیعت ششم که شدن و آن در آب انگور جویده است
 که نجاست آن بسبب جوئیدن باشد پاک می شود و بی طرف شدن و ولایت آن بعد از غلبه یان
 شدن با تش و در آفتاب غیره احوط اجتناب است هفتم انتقال است مثل خون آدمی و غیر
 او که بجزیم شیه و یک و پنچش و کینه که منتقل شود و عرفا از خبر آنها محسوب شود و انقباب نیز مطهر
 است مثل سر که شدن شارب و اشال آن هشتم زوال عین از باطن مسلمان مثل باطن داغ
 و چشم گوش و دهن و کانی است در پاک شدن بدن حیوانات چرند و پرند زوال عین با تمایل
 تطهیر علی الاحوط نهم استبرار حیوان جلال و تابع اوست استبرار انسان و آن حکم اظهارات
 و رطوبت تشبیه ببول و منی می شود و اگر استبرار از کرده باشد نجس است و استبرار و منی ببول است
 و در بول مسجحات است بخوندن و در محل خود و هضم بیرون آمدن خون از محل و جگر کردن حیوان یا
 محل خمر شسته بقدریکه متعارف است از آن خون رفته باشد آن حکم اظهارات خون باقی ماندن شوی
 و در سپهر از احوط اجتناب است یا زده هم سنگ و کینه است نجاست آن که در محاش ذکر شده
 و بعد از غسل و آن پاک کنند و است رطوبتی را که باقی می ماند بعد از نشستن در چیز یا یکو فشار
 و رانها شرط است و از هضم غایب شدن مسلمان با غسل نجاست و احتمال تطهیر از آن و
 استعمالش بجزیکه طهارت در آن شرط است شرعاً یا عرفاً بحسب مال غالبه مسلم و اینکه استعمال
 بعد از تطهیر است مسئله و نجاست اول و دوم بول و عاقل است از هر حیوانی که حلال گوشت
 نباشد و صاحب نفس سالک باشد یعنی خون چنده و آشته باشد و فرق نیست در غیر یا کول اللحم
 آنکه انسان باشد یا حیوان حرمت آن اصلی باشد یا عارضی مثل حیوان جلال سوم و چهارم
 خون یعنی است از هر حیوانی که صاحب نفس سالک باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام

گوشت باشد و خون کمتر از دهم نبلی مغفول است نه طایر پنجم و ششم سگ و توک صحرائی نه دریائی و
هم چنین اجزاء و طوایف و لطایف هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول نکرده باشد
مانند مو و ناخن آنها پنجم است پنجم میته است از هر حیوانی که صاحب نفس سائل باشد گریسته
آدمی که نجاست آن پدید از مرد شدن و پیش از غسل دادن است بلکه پیش از مرد شدن و بعد
از مردن نیز بنا بر احوط هشتم کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است حکم اجزاء آنها
حیات و در آنها حلول کرده یا نکرده باشد و لایق معرفت کافر آنست که انکار آئیت الهی یا رسالت
یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط بلکه اقوی اجتناب از او کفار است پیش از بلوغ
ششم شرب و هر مسکری که در اصل روانست هر چند نجشنگه و مشهور الحاق آب انگور است آن گره
غلیان بهم رساند و بعضی ملامت نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و احوط اجتناب است مطلقا
و هم فقلع است و آن از جو بعل می آید چنانچه بعضی ذکر نموده اند و معتبر در آن صدق اسم
است و معروف عرب و هم چنین عرق شتر حلال بلکه مطلق حیوانات حلال است بنا بر احتیاط
یا از دهم عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول بیابت باشد یا بعد از آن خواه در زن
باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط و طی بهیمنه باشد یا غیر آنها بلکه در وطی حایض و روزة
ماه رمضان و طهار قبل از کفاره اقوی اجتناب است مگر در آنچه معتبر است و غسل و
آن چیز است او که نیت باینکه بدانچه میکند غسل برد و قسم است ارتعاسی و آن یک نیت
خروجی است باینکه جمیع بدن را آب فرا گیرد و موضعی از بدن مانند که آب یارو ترسد
حتی زیر سر یا وترتبی بنحویست که در اینجا ذکر میشود و دهم شستن سر و گردنست و قدری
از شانه ها و سینه و پشت سر داخل کند و شستن سر و گردن تا یقین بقدر واجب بهم رساند و
آب را زیر موی سر و لیش برساند و هم چنین گوش و چشم و باغ و دهن هر چه از آنها ظاهر باشد

سوم شستن جانب راست است و چیزی از دوش و چیزی از گردن و چیزی از طرف چپ از پیش رو و پشت سر داخل کند تا سر انگشتان و احوط شستن تمام عورت است بحد یقین چهارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور که در شستن جانب راست مذکور شد و در این دفعه نیز احوط شستن تمام عورت است بحد حصول یقین پنجم ترتیب یعنی اول سر و گردن بشوید دوم شستن جانب راست سوم شستن جانب چپ است بنحو مذکور و ترتیب در غسل از تناسل نیست چونما یک دفعه فرو رفتن در آب است ششم تحلیل آنچه در دست و پا بوده باشد از شست و سوار و غیره تا هرگاه مانع وصول آب باشد مثل حرکت زیاد و چیزی زیاد و بدن بهم تنگ ظاهر بودن جمیع اعضاء بدن است قبل از غسل از تماسی و ظاهر کردن بدن بعد از ازاله عین بدو مرتبه از آب قلیل و فرو بردن در آب کثیر نیز دو مرتبه بنا بر احتیاط و بول در آب جاری یک مرتبه کافی است هفتم سطلق بودن و ظاهر بودن آب است یعنی مضاف نباشد مثل گلاب و غیره نجس و شنبه نجس هم نباشد که غسل بهیچ یک از اینها صحیح نیست و این حیثیت باقیست در تمام مباح بودن آب و مکانست یعنی آن دو غصبی و شنبه لغصبی نباشد که غسل در آن مکان و در آن آب صحیح نیست و اعاده آن نماید که غسل او باطل است و هم باقیاندر بنیت غسل تا آخر و اگر تا سینه در آب باشد و بنیت غسل زیر آب رود کافیست و در غسل از تماسی و بیرون آمدن از آب واجب نیست **مسئله** اگر کسی یک دفعه زیر آب رود بنیت سرگردن در دفعه دیگر بنیت طرف راست و دفعه دیگر بنیت طرف چپ کفایت میکند در غسل ترتیبی و اما از تماسی مذکور شد **مسئله** اگر کسی غسل کند و قصد دادن اجرت حامی بطریق متعارف ندارد که بعد از غسل باطل است اگر چه بعد هم او را راضی کند باید غسل را اعاده نماید و اگر قصد دادن دارد و رفت و غسل کرد و بیرون آمد و وجه با او نداد و غسلش صحیح است و شقوق فرجه است **مسئله** واجبات و فرائض

نیت باینعتی که بدانند چه میکنند و نیت همان داعی بفعل است و بر انگیزاننده تشغیل است بجهت
عمل قرب الی الله و نیت شرط است در هر عملی و بدون آن صحیح نیست و قوم شستن روان
رستن گاه موی استرا از فرخ مجسب طول و مجسب حق فرو گرفتن انگشت ایام و وسط
از طرفین رو و قدری از اطراف بشوید بجهت حصول یقین شوم شستن و دست راست
است از مرفق تا سر انگشتان از اعلی فالاعلی و قدری بالاتر از مرفق بشوید بجهت حصول
یقین چهارم شستن دست چپ است بخو یک در دست راست مذکور شد و آب که از دست
چپ زیاده آمده است بآن آب مسح سر و مسح پاست راست و پاست چپ را بکنند بجهت مسح
سر است از پیش روی سر بقدر مستی کافیست بمقدار سه انگشت افضل و بهتر میباشد مسح
سر و پا از سر انگشتان تا بکعبین علی الاشر و الی المفصل علی الاحوط ششم ترتیب و موالات
باین نحو که اول رو را بشوید از اعلی فالاعلی بعد از آن دست راست بعد از آن دست چپ
مسح سر و پا و موالات از زمین رو یعنی پی و بر پی شسته باشد تفصیلی که هست بمقتضی تحلیل و ظاهر
بدون اعضا است یعنی مانع نبودن آنچه در دست است از انگشت و زه گیر چه مانع حصول
آب باشد و اعضای و خطوط ظاهر باشد یعنی نجس یا متنجس نبوده باشد قبل از وضو و بدون آن
وضو صحیح نیست هتم غصبی نبودن آب و مکان و مشتبیه لغصبی هم نباشد و ظرف آب هم
اگر منجم است غصبی نباشد و محل ریختن آب مطلقا غصبی نباشد و هم چنین مضاف نبودن
آب مثل آب اندر و گلاب و غیره یا نیم از جمله اشراط وضو و یا شربت است یعنی خود وضو خود
ساختن پس اگر معین بگیرد بدون عجز و مرضی و ضرورتی وضو او باطل و اعاده اولاً لازم است
ثانی که وضو از تمامی در رو و دست راست و دست چپ میشود لکن در وقتیکه این دو
تا سه آخر در زیر آب کرده و بنیت وضو بیرون آورد از براسه درست شدن آن وقت

فرو بردن زیر آب مسئله واجبات تیمم اول نیست باین معنی که بدانچه میکنند و بدانکه این تیمم بدل از غسل است یا وضو بقصد تعیین اصل یا بحدیث مباح بودن نماز بجای آوردن و قرینه الی الله دوم مسح کردن بر دو کف دست است از سمت نگاه موسی سر تا سر اعضاء یعنی داوود مسح جابین است و نیز باید مسح بر مسح کشیده نشود نه عکس آن سوم مسح پشت است راست است بکف دست چپ از بند دست راست تا سر انگشتان چپا روم مسح نمودن پشت دست چپ است بکف دست راست از بند دست چپ تا سر انگشتان چپم ظاهر بودن اعضا است قبل از تیمم و با تمام طهارت اعضا و تیمم در حال اختیار تیمم هیچ نیست ششم ترتیبی است یعنی اول مسح پیشانی کند و دوم مسح دستها و مولات باینکه فیما بین دو وضو به فاصله نشود و هفتم چنین دستها و چیزات مانع نباشند فیما بین مسح و مسح هفتم ظاهر بودن آنچه بر آن تیمم میکنند یعنی نجس و متنجس نجس نباشد و متنجس باشد یعنی معاف باشد مثل آرد و غیره و فیما بین دست و آنچه بر آن تیمم میکنند مانع نباشد ششم مباح بودن مکان تیمم یعنی نجس نباشد و متنجس نجس نباشد و اما آن که سائیکه در حبس یا در مکان نجسی مانده اند و تیمم ندارد و متنجس نباشد و تیمم نمیتوان کرد خاک و زمین و رمل و سنگ و خنجر و گل اما باید گل را خشک کنند و اگر نمک نشود و خشک نمایند آن بر همان گل تیمم کنند اما تا خاک نمک نشود و بر خاک و بعد بر زمین و بعد بر سنگ و بعد بر آرد و آخر همه گل است مسئله در نواقض وضو و بعدی چه بپاشند و وضو است اول بول چه با اختیار چه بغیر اختیار چه کم باشد چه بسیار دوم خلط چه از راه متعارف باشد یا غیر متعارف سوم جاع چه یا امتزال باشد و چه یا از زل جیبار هم مستثنا با خروج ثنی و بردن خروج سبطل نیست پنجم باد که از موضع معفو خارج شود چه با صد باشد و چه بی صد چه با اختیار باشد و چه بے اختیار ششم خواب که غالب بشود

بر چشم و گوش بنوعیکه چشم نم بیند و گوش نشنود و پوشیدن زره و خواب نیز علی الاحوط هفتم
 مستی و بیهوشی بجهتیکه احوال خود را نفهمد ششم منون یعنی دیوانگی بهر دو قسمش نهم حیض
 و نفاس و استسقاء مطلقا دهم مستی پیش از غسل دادن او بنا بر احتیاط فصل
 در شرائط صحت مملو است مسئله اول غسل جنابت و غسل حیض و نفاس و استسقاء
 مطلقا دهم وضو بر اے محدث غیر جنب بشرط صحت و شرعی بودن سووم پنجم بر اے فاقه
 آب یا ریغی که وضو و غسل ممکنش نیست چهارم سجده بر ایه صحیح التَّسْبُوح و علیه یعنی ماکول و
 ملبوس و معدنی نباشد و در حال اختیار پنجم ستر عورت از بر اے مردان از ناف تا زانو
 علی الاحوط و از برای زنان همه بدن است الا وجه و کفین و قدین و احوط ستر باطن پیرین
 است ششم سیاح بودن لباس و فرش و مکان یعنی غصبی و شبهه لغصبی نباشد هفتم
 طاهر بودن بدن و لباس و موضع سجده تیر باید پاک باشد هشتم دخول وقت اگر نماز
 پیش از دخول وقت واقع شود باطل است نهم استقبال قبله اگر اختلاف بقسم مذکور
 در جنبه عمرا حاصل شود یا مستدبار باطل است دهم نیت و بدون نیت هیچ عملی صحیح نیست
 بلکه شرط صحت است سکه در لباس معصی که نماز در آن باطل است اول حریر و مخمل از برای
 مردان و لباس طلا باقی نیز برای ایشان و لباس زری طلائی از برای مردان و از برای
 زنان همه اینها جائز است دویم ستر عورت بنحویکه مذکور شد و شرط صحت مملو سووم
 لباس حاکی بدن و عورت از برای زنان و حاکی عورت از برای مردان نیز چهارم پوست
 حیوان غیر ماکول التَّحِیم بنیر از خز و سنجاب که مستثنی است پنجم جلبه ماکول التَّحِیم غیر مزی که بنزد
 اهل شریعت نجس است ششم شعور و برو سایر اجزا و غیر ماکول التَّحِیم مطلقا الا خز و سنجاب هفتم
 لباس غصبی و شبهه لغصبی بنحویکه مذکور در سابق هشتم لباس خون آلوده که زیاده از دهم

بغلی بخور و ملائحه و خون نجس لعین اگر چه کثیر باشد رتبه نجس غیر کلاه و بند زیر جامه و هر چه نماز بان تمام نشود احوط اجتناب است و در غیر محل خود مسئله نماز با ایجابی اول نماز یوشه پنجگانه که صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء دوم نماز جمعه مع شراط آن سوم نماز عیدین با شراط آن چهارم نماز طواف اگر واجب شود پنجم نماز آیات که ماه گرفتگی و آفتاب گرفتگی و غیره ششم نماز میت و آن واجب کفائیست هفتم نماز نذر و عدد و قسم هشتم نماز استیجار که اجبیه می شود نهم نماز والدین بر ولد اکبر مسئله واجبات نماز اول قیام و آن رکشت در تکبیر و الاحرام و شغل بر کوع و دوم شیت و آن شرط است سوم تکبیر الاحرام و آن کنست چهارم قرات حمد و سوره و آن غیر رکن است پنجم رکوع است و آن رکب است ششم سجود و آن با هم رکن است هفتم نشسته و آن غیر رکن است هشتم سلام و آن غیر رکن است نهم ذکر رکع و سجود و تسبیحات اربع غیر رکن اند دهم ترتیب و آن غیر رکن است یازدهم حالات و آن غیر رکن است و از دهم طایفه مسئله در منافیات نماز اول درائتای نماز چیزی خوردن و آشامیدن اگر چه اندک باشد شغل غذا سه پاسبان اگر صدق خوردن بر او بشود و اما خوردن آب و نماز شب و تکبیرات نبات تفصیل دارد و دوم چهار حرف تکلم کردن که غیر قرآن و دعا و ذکر خدا بوده باشد و هم چنین یک حرف که همانند معنی باشد مثل **ق** که بمعنی نگاه داشتن است و **ی** که بمعنی معده کردن و انسال آن سوم عمد اخذیدن یعنی خنده یا صدا و بی صدا هم اگر نجس کند و دل که تخیر نماید احوط ایستاد نماز و اعاده آنست و اما بستم کلامی صورت صلوة بنوده باشد عیبی ندارد و چهارم عمد برای امور دنیا گریه کردن مثلا برای ضرر کتبی یا فوت کسی و از خوف و خشیت الهی و شوق بهشت جاودانی یا از خوف نارضایتی و گریه بر سید الشهدا هم بے اختیار ضرر ندارد پنجم دست بردی دست انداختن و هم چنین آمین گفتن

بدون تقیة و در مقام تقیة ضرر ندارد و اگر نتواند و جای پنهان نماز کند و تقیة نکند احوط است
 ششم عمداً اگر چه اجبی از واجبات نماز کردن و هم چنین زیاد کردن یا کم کردن از واجبات رکعی عمداً یا سهواً
 و جهلاً مبطل است و در واجب غیر رکعی عمداً و جهلاً اما سهواً مبطل نیست بمقتضای آنکه آنرا از قیام
 رسیدن تقیاً نکند و استبدان اگر چه سهواً بوده باشد و هم چنین تمام در ابطرفین و بسیار گردانیدن
 را با گوشت چشم نظر کردن عیب ندارد و هفتم فعل کثیر و سکوت طویل که او را در عرف
 شیخ از نماز گذار بیرون برد چه عمداً و چه سهواً و چه جهلاً مثل اینکه بارش و عمارت خود
 بازی کند مثلاً که بگویند نخفص نماز نه میکند در مکان و جای و فرش غصبی نماز
 بواسطه آوردن و هم چنین اگر شبهه لغصبی بود باشد که نماز در اینها هیچ یک صحیح نیست
 فصل بد آنکه شکایات بیست و یک قسم است پنج قسم از آن اعتبار ندارد و بیست قسم دیگر بد آن
 فکر یا باطل است و بیست قسم دیگر بعد از فکر صحیح است بتفصیل فکر خواهد شد و اما آن پنج قسم که اعتبار
 ندارد اول شک بعد از سلام یا جمعی که سلام نماز ظهر داده و شک میکند که آیا سه رکعت
 کرده ام یا چهار رکعت اما همچنین شک نکند و نمازش صحیح است و هم چنین در سایر
 نمازها و دیگر دو شک بعد از وقت یا این معنی که آفتاب در آمده یا مغرب شرعی شده
 شک میکند که آیا نماز صبح و ظهر و عصر را کرده ام یا نه این شک اعتبار ندارد و سوم شک
 بعد از حمل است یا یعنی که چه میخواند شک میکند که بکثرت الاحرام را گفته ام یا نه
 و هم چنین در اشکات سوره خواندن شک میکند که چه را خوانده ام یا نه و هم چنین
 است در هر فعلی که داخل در فعل دیگر شده اعتبار ندارد و چهارم شک کثیر الشک است
 اعتبار بشک او نیست و مدار کثیر الشک نظر باین عرفت پنجم شک امام
 و مأموم با ضبط و حفظ نمودن و دیگر اعتبار ندارد و با جمعی که امام از سجده برداشت

و مشغول نشدند شده مأموم شک میکند آیا دو رکعت است یا سه اعتباری بشک مأموم نیست
 باید متابعت امام بکند و هم چنین شک امام با علم مأموم اعتبار ندارد و اما آن هشت قسمی که باطل
 است احوط آنست که باینقدر فکر کند که از صورت نماز گذار بیرون رود و هنوز بیرون نرفته
 اگر علم یا مظنه اش بجائی برسد عمل کند و الا باطل است اول شک در رکعات نماز دو رکعتی و چوبی
 مثل نماز صبح یا ظهر و عصر و عشاء و سایر غیر از نماز مستحبی و نماز احتیاط مخصوص است بنا بر یک بگذارد
 یا دو و شک در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی مثل نماز مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح
 اربعه که آیا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط این است که فکر کند نماز صورت نماز گذار
 بیرون رود و اگر هنوز بیرون نرفته علم یا مظنه اش بدورفت برگردد و سجده و سوره را بخواند
 و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و اگر علم یا مظنه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام
 نماز را بدو و اگر در شک باشد در صورتی که باشد خواه پیش از اكمال سجده تین و خواه بعد از
 اكمال سجده تین نمازش باطل است سوم شک در نمازهای چهار رکعتی که پاست یک در میان
 باشد و هر جا که شک اتفاق افتد در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در
 نمازهای چهار رکعتی که پاست دو در میان باشد پیش از اكمال سجده تین مثل اینکه قنوت می خواند
 شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی است بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی
 نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد خواه در قیام بعد از رکوع
 خواه در سجده اول باشد خواه در سجده دوم تا حدیکه ذکر واجب تمام نکرده و اگر ذکر واجب را تمام کرده
 ولی هنوز سر را بلند نکرده احوط اجرا حکم بعد از رفع رأس است و اعاده نماز بجهت شک میان دو
 پنج خواه بعد از اكمال سجده تین و خواه پیش از آن خواه در قیام یا در هر جا که باقی ماند پیش نمازش باطل
 است ششم در میان سه شش است در هر حالت که در شک باقی ماند نمازش باطل است هفتم شک در میان

چهار و شش است در صورت مکشش بطلان نماز است چنانچه شکی شک و شک در عدد آن مثل آنکه یقین
در شک دارد و لکن عدد رکعات را کم کرده نمیداند که یک است یا دو یا سه یا چهار یا حوط
اینست که فاذکر کن اگر علم یا سنده اش بجای تو قرار گرفت بآن عمل کند و اگر در حال شک
باقی ماند نمازش باطل است قسم سوم آن شک باینکه باطل کننده نماز نیست بخمس از آنها
صحیح است بر پشت صورت است اول شک در میان دو و سه بعد از اكمال سجده تین بقدر
سعی فردی بکند هرگاه علم یا سنده بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک باقی
ماند بنا بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بجهت
بدون منافعی برینزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد نمازش صحیح است و دوم
شک میان دو و سه و چهار بعد از اكمال سجده تین بنا بر چهار بگذارد و سلام نماز را بجهت
بعد و رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و سوم شک میان دو و چهار
است بعد از اكمال سجده تین بنا بر چهار میگذازد و سلام نماز را پسندد و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجای آورد چنانکه شک میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا بر چهار
بگذارد و نماز را تمام کند بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
می آورد و دو رکعت نشسته افضل است چنانچه شک میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده تین
بنا بر چهار میگذازد و نماز را تمام میکند بعد و سجده سهو واجب بجای آورد و آن شک
در حال قیام باید فرو نشاند پس در این هنگام شک او بر میگردد و میان سه و چهار بنا
بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و
بعد و سجده سهو احتیاطا از برای قیام بجای بیاورد و ششم شک در میان سه و
پنج است در حال قیام فرو نشینی و بنا بر چهار میگذازد و نماز را تمام می کنی بعد

دو رکعت نماز احتیاط ابتدا به سجای آوردی و احتیاط در اینجا دو سجده سهو بجا آوردن است
 از برای قیام چهارم شک در میان سه و چهار پنجم است و رجال قیام بایستند بسیار
 بر چهار گذارد و تمام کنند و بعد دو رکعت احتیاط و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورده و دو
 رکعت احتیاط مقدم بدارد و بعد دو رکعت نشسته و دو سجده سهو احتیاط براسه قیام بجا آورد
 ششم شک در میان پنج و شش است و رجال قیام در شک ماند بایستند و نماز را تمام
 کنند و بعد دو سجده سهو واجب از برای شک بجا آورد و هم چنین دو سجده سهو احتیاط از
 برای قیام بجا آورد و هم چنین از برای کجوال شدن و کمر یک دو سجده سهو اگر گفته باشند
 و مثل اینست شکها سابق که در حال قیام صحیح بودند فصل بدانکه مضطربان هموم نیز
 است اول خورون هر چیزی که خورده شود معتاد باشد مثل نان و غیره یا معتاد نباشد مثل
 سنگریزه و گل و برگ در همان از روی عمد که موجب قضا و کفاره است و در آن وقت که
 هر چیزی که آتشیده شود معتاد باشد مثل آب و غیره یا معتاد نباشد مثل آب گدازه و غیره
 و در همان که از روی عمد موجب قضا و کفاره است مطلقا ستوم جمیع مطلقا چه در در و
 چه در قبل چه فاعل چه مفعول هر چند فعل هر باشد چه انزال شود و چه نشود که موجب
 قضا و کفاره است مطلقا چه در عمد است یعنی طلب منی کردن خواه بتقبیل و ملاسه و
 طایعه بوده باشد یا نوع دیگر هر چند بحال و نظر باشد یا انزال موجب قضا و کفاره است
 پنجم کذب بر خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام است و احوط الحاق فاعله و غیره است
 و هم چنین انبیاء و صیاد ایشان از روی علم و عمد که موجب قضا و کفاره است ششم
 ارتعاس در آب یعنی فرو بردن سر و زیر آب خواه تمام بدن بیرون باشد یا نه چه آب منزه
 صفات باشد و منفذ سر گرفته باشد یا نه موجب قضا و کفاره است هفتم غبار بجاتی رسانیدن

مطلقا چه حلال باشد و چه حرام مثل آرد و خاک حتی دو تنباکو و غیره و بخیط آن بلا اشکال
 و در رقیق آن بنا بر احتیاط موجب قضا و کفاره است هشتم فی کون از روزه عمد اختیار
 که عرفا صدق نمی کند و آن موجب قضا است و اما اگر به اختیار بوزد یا شه ضررند ارد
 و برادر چیز نیست نهم حقه کردن بپایع است اگر چه بجهت مرض یا ضرر در قی باشد
 و عوط بر آن قضا است ولی شیاف ضررند ارد و عوط ترک نمودن است اما دهم باقی
 ماندن بر حیابت محمد تا طلوع فجر روزه منعقد نمی شود و باقی ماندن بر حیض و نفاس
 و استحاضه بعد از پاک شدن تا صبح نیز روزه منعقد نمیشود و موجب قضا و کفاره است
 مسئله در سجده سهواست پنج موضع واجب است اول سلام بجا و کلام بجا و تسبیح
 فراموش شده و تسبیح فراموش شده و شک میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده تین
 اما در نماز هر چه رایج میشود یا کم میشود خصوصا قیام وضع تعود و تعود موضع قیام بنا بر
 احتیاط و اما طریق تسبیح سهوا که سجده روزه مثل سجده نماز که گفت موضع خود را بر این
 قرار بدید و بدین طریق بگوید بسم الله و یا الله و صلی الله علی محمد و آله
 و تسبیح و در سجده و قیام همین را بگوید و تسبیحش مثل تسبیح نماز است بنا بر عوط و
 سلام بگوید مسئله نماز آیات که از نماز با سه واجب است و آن دو رکعت است بدو
 رکوع اول نیت میکند و حمد و سوره می خواند و میرود بر رکوع و ذکر رکوع را
 می خواند و بر می می دارد و ثانیاً حمد و سوره می خواند و قنوت میکند و میرود
 بر رکوع باز سر بر میدارد و حمد و سوره و قنوت می خواند و میرود بر رکوع باز
 سر بر میدارد و حمد و سوره می خواند و میرود بر رکوع و سجود میکند بعد
 بر می خیزد و حمد و سوره و قنوت میکند و پنج رکوع دیگر مثل سابق تمام میکند

در سجده و در نماز را تمام میکنند و باید گرفتن نماز آیات نیز بر هر تکلف واجب است و وقت هر یک از
آیات باید حکما بکشد باشد لفظ مسئله نماز نیست یعنی نماز چهار رکعت پنج تکبیر است نه یک
سکندر و تکبیر اول میگوید و بعد از آن میگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ
اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ وَ تکبیر دوم میگوید پس بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَ عَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن تکبیر سوم میگوید پس بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ
وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تکبیر چهارم بگوید پس بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و اگر
زن باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَيِّتَةِ پس تکبیر پنجم بگوید
و تمام کند و این نماز نیست واجب کفایست و بر هر کس واجب است که این را بدارد و اگر
در بیابان باشد یا شخصی مرده باشد بر او نماز نکند و اگر چنانچه بیک نفر بر او نماز کرد و دیگران ساقط
است و هر چه در تفسیل تکفین و دفن اموات هم واجب کفایست مسئله دیگر آنکه آن چیز
خسین بر آنرا واجب میشود و هفت چیز است اول مالی است که از کفار حربی در جلا و بدست
بیاید و قتی که جنگ باذن امام علیه السلام باشد و قوم معاد نیست مثل معدن طلا و نقره
و غیره و تره و اشال آن حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از کل سرخ و گل مهرشور
و سنگ آسیاب و آهک و کچ و اشال آن چیز باینکه معدنی باشد سوم گنج یعنی مایه که در زیر زمین
آمده باشد بجهت فیض خواه نقدین باشد یا غیر نقدین بجهت تجرد و محافظت خواه در بلاد
کفار حربی باشد یا نه اثر اسلام بر آن باشد یا نه چه در زمین معهود باشد یا غیر معهود چهارم
چیز باینکه از دریا بقدر رفتن بیرون بیاورد مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فساد
رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در مغنیه دو حالت دارد و بقدر رفتن در
آب و غیره و رفتن پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع الکسب و زیاده

منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و حیمه کردن یا آوردن و فروختن
 و ستاقی کردن و آبپاشیدن حتی عبادت و تعلیم اطفال و عملی قاصدی کردن و امثال
 آن با جمیع باید سال از برای خود قرار بدینند بجز آنکه غرض از آنرا بدینست که زمین
 زراعتی است که آنرا کافوقی از مسلمان بخرد و اگر کسی یا مثل آن نمایند غرض از آنرا و غرض
 تعلیق بهین میگردد و تسلط اقدتیت از ذوق و تفصیل این مسئله در مثل خود ذکر شده است
 بهنضم مال حلالی است که مخلوط با مال حرامی شده باشد مثل آنکه مالی از حرام از روی وقها پاک
 و امثال آنها داخل مال حلال خود کند و معلوم نباشد که چه قدر است و صاحبش را شناسد
 جمیع آن مال حلال نمیشود و اگر آنکه غرض از آنرا بدینست که در قسم اقل که مال غصبی باشد
 و در دوم بیرون کردن آنچه خرج شده از برای تحصیل بعد از مثل خرج کردن و گفتن
 و امثال آن و در سوم بیرون کردن آنچه خرج کرده باشند و بیرون آوردن آن و رسیدن بقدر
 نصاب و آن نصاب نقدین است و در چهارم نیز نصاب و دفع مؤنه بشرط است و نصاب
 آن سه برلیمتقال میرفتست و در پنجم آنکه از خرج خود و عیال خود زیاد آورده باشد و خرج
 معتبر است میان روی بحسب حال شخص و در ششم معتبر است بمحول بودن قدر حرام
 و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید که روشود مالک آن مسئله
 خمس عبارت است از پنچ یک مال که باید و او نصف آن بجهت جامع الشرائط یا وکیل
 او یا برسد یا باذن او یا بداد و نصف دیگر آنرا بقدر ایتام و این السبل است
 که از طرف پدری و مادری سید باشند یا از پدری نه از طرف مادری تنها مسئله اگر سید
 غنی باشد خمس باو بپسند کفایت نمیکند و بری الذمه خواهند بود مسئله سزاوار است
 هر مؤمنی سال از برای خود قرار بدین که هر سال او رسیدن آب باشد و خمس مال

خود را بدید اگر چه شیخ فقه نیک باشد یا بیخ در هم نچسبک آسان بدید که باعث نمودن مال او و تزکیه او
 میشود و در هم صدق آن محذوره است بجهت اوست حق ایشان بنقل اخبار و آیات و از جمله
 گناهایان کبیره منع خمس است چنانچه شیخ کلینی از حضرت باقر علیه السلام با صدق اهل بیت علیهم السلام
 روایت نموده که شدید تر چیزیست که در روز قیامت در هم بماند که نذر آنست که مطالبه کند
 صاحب خمس حق خود را و شیخ صدوق از ابی بصیر روایت نموده که از حضرت باقر علیه السلام سؤال نمود که
 آسان تر چیزیست که بند و یسبب آن داخل جهنم میشود چیست آنحضرت فرمود که یک یک
 در هم از مال یتیم بخورد و یا یم آن یتیم و باز شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام خود روایت
 التعلیه و جعل التفرجه روایت نموده که فرموده اند آنست خدا و ملائکه و مردان بر کس که یک
 در هم از مال با برادران خود و پس همانا که آتش خوریده و بنوعی میچشد حرارت آتش افزونتر
 چنانکه راه التفرجه است که در آنچه مذکور شد که با آن تعلق میگیرد و واجب است بپذیر است
 طلب و تفرقه مسکوک بیکه معالیه و کاو و گوشت و زرد و شتر که در تمام سال چیده باشند و علف صحرا
 و علف کارکن و بارکش نباشند و گندم و جو و میر و فر باید که پیش از صدق اسم مالک باشند
 و بجهت نصاب هم باشند که صد و چهل و چهار من جزا کم است بنگ شاد شایر و و نصاب است
 اما پیش از خروج مؤنه آنها یعنی بیرون کردن اضرافات آن تعلق میگیرد و مرکز و مجاری
 اما نصاب اقل طلبا پانزده مثقال میر نیست و نصاب و تخم شش مثقال است اما نصاب
 اول فقره صد و پنجاه مثقال است و نصاب و تخم شش است و یک مثقال است و اینها مثقال
 صیرفی میباشد اما نصاب گوشت پنجاه است اول چهل است و در آن یک گوشت بدینند
 دو قمر صد و بیست و یک است و در آن دو گوشت بدینند و بیست و یک است و در آن
 سه گوشت بدینند چهارم صد و یک است و در آن چهار گوشت بدینند پنجم چهار صد است

شده باشد تصاب و دوزخ هم سند و بیست و یک شتر است زکونش بر پنج شتر یک شتر است
 که داخل در سال چهار شده باشد و یا هر چهل شتر یک شتر بد که داخل در سال سه شده باشد و در
 بابین چنینی بر آن نیست و اما این شتر که میدهند باید همه ماده باشند اما تصاب گاو و گوسفند
 و دونه تصاب است اولش می گاو و دونه شش چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو و یک ساله برهنه چتر
 باشد و چ ماده و هر چهل گاو یک گاو ماده برهنه که داخل در سال سه شده باشد و دیگر تفصیل
 تمام را در کتاب نخبه رجوع کن به مسئله درج است شخصی که استطاعت بهم رسانید که خرجی
 رفیق و برگشتن خود و عیال و اجبات نفقه خود را در بزرگی حال خود و برگشتن بهم بقسمی باشد
 که امر عاقلش بدلت نباشد باید برود و دیگر از فروغ امر معروف و نهی از منکر یعنی امر کردن مردم
 را بواجب نهی کردن مردم را از حرام واجب است باشد الطش و امر مستحبات کردن و نهی از
 مکروهات کردن مستحب است مسئله کیفیت طلیت زبان از بر لبه ردان یک از چنانچه است
 اقول عقدا ثم دقوم عقدا انقطاع سقوم ملک بین چهارم تحلیل طریقه عقد الرزن و مرد و دو
 باقدا باشند در عقد انقطاع زن بگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد و فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد و فوراً بگوید قَبِلْتُ الزَّوْجَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى
 الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید اَنْكَحْتُكَ زَوْجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
 عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد و فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَ الزَّوْجَ نَفْسِي فِي
 الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر چنانچه هر سه طریق مذکور را جاریست
 کند خوب است و اما در وقتیت که زبان و مرد و خود عاقد باشند اما اگر دور کیل و شتر باشند

پس وکیل زن بگوید بگوئید مرد آنکست نفس موكلتی موكلك في الدية المعلوماتية
 على المبلغ المعلومات پس وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي في الدية المعلوماتية
 على المبلغ المعلومات ویا آنکه وکیل زن بگوید زوجت نفس موكلتی ليوكلك
 في الدية المعلوماتية على المبلغ المعلومات وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي
 في الدية المعلوماتية على المبلغ المعلومات ویا آنکه وکیل زن بگوید آنکست
 زوجت نفس موكلتی ليوكلك في الدية المعلوماتية على المبلغ المعلومات
 وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي في الدية المعلوماتية على المبلغ المعلومات ویا انجام
 اگر هر سه لفظ گفته شود نیکو است و اگر مختلف باشد
 باین معنی که زن خود عاقد باشد یا وکیل مرد یا بعکس پس اگر زن یا وکیل مرد عاقد باشد
 پس زن بگوید آنکست نفس موكلك في الدية المعلوماتية على المبلغ
 المعلومات پس وکیل مرد فوراً بگوید قبلت النكاح ليوكلي في الدية المعلوماتية
 على المبلغ المعلومات و اگر زن وکیل داشته باشد پس وکیل زن بگوید براءتك
 نفس موكلتی في الدية المعلوماتية على المبلغ المعلومات پس مرد فوراً بگوید
 قبلت النكاح لنفسی في الدية المعلوماتية بالمبلغ المعلومات و در این مقام
 هم اگر هر سه لفظ را ایضا جاری نماید نیکو است یعنی بگوید آنکست بتنهائی و ثانیاً
 زوجت بتنهائی و ثانیاً آنکست زوجت باهم اما در عقد دائم بعینه همین طریقی
 مذکور است مگر آنکه لفظ مدت را از او بر میدارند مثل آنکه زن بگوید آنکست نفسی
 على الصداق المعلومات و مرد فوراً بگوید قبلت النكاح لنفسی على الصداق
 المعلومات و هم چنین وکیل زن بگوید آنکست نفس موكلتی بموكلك على الصداق

الْمَعْلُومِ وَوَكِيلِ مَرَدِّهِ رَاسِغُوبِ قَبْلَتْ الْفِكَاحَ لَوْ كَلِمَتِي عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ
وهم چنین است قسمهاست دیگر و اما مالک بین عقد نمی خواهد و عقد او همین عقد بیع است
و اما تحلیل پس عبارتست از اینکه مالک بگوید أَخْلَيْتُ لَكَ وَطَيْتُكَ يَوْمَئِذَا
أَسْبَوْنَا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً وَهَكَذَا أَوْ مَعْنَى ادبغاری چنین است که حلال کردم
از بر سر تو مقاربت با او را یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال و طرف مقابل می گوید
قَبْلَتْ كَفَايَتٌ نَبِيكَدْ سَلَمُ اگر مرد خواسته باشد پیش از تمام شدن مدت مدت زن را
بخشد بگوید وَهَبْتُ مَدَّتَهَا وَابْرَأْتُكَ مَا فِي ذِمَّتَيْهَا وَ اگر در حضور او
باشد بگوید وَهَبْتُ مَدَّتِكَ وَابْرَأْتُكَ مَا فِي ذِمَّتَيْكَ و قبول زن در این شرط
شرط نیست و همین لفظ از زینت او خارج میشود و اگر بشیمان شده ثانیاً حاجت بقدر
جدید است و مثل طلاق در عقد دائم نیست که ثانیاً اگر رجوع نماید و حاجت بقدر جدید
نباشد و اما در طلاق عقد دائمی پس او حاجت دارد و بحضور عدلین غیر از زوج که اگر یکی از آن
دو عدلین زوج باشد کفایت نمیکند و اما در تحلیل طلاق و بیعت نیست و در اعراض کردن
کفایت میکند مسئله بعد از طلاق زن بایست سه ماه و ده روز رفته نگاه دارد یا سه قمره
بعد از طلاق حیض بیند و پاک شود اگر یا نسه نباشد و عدد وفات چهار ماه و ده روز است
و اگر چه یا نسه باشد خود عقد دائم باشد یا انقطاع و زن یا نسه و آن در غیر قرشی پنج ماه است
است و در فقه و فقهی شخصت سال بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت در عقد انقطاع
مقدور دارد و بلافاصله اگر شخصه او را بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت عقد کند با سر
و بی شکل مسئله اگر شخص از طرف ایجاب و قبول متحد باشد یا بمنع که خود از طرفین عقد
کند مثل اینکه بگوید أَنَا كُتِبْتُ نَفْسِي مَوْكَلَتِي لِنَفْسِي فِي الْمَدَّةِ الْمَعْلُومَةِ

بِالْبَيْعِ الْمَعْلُومِ فَوَاحِدٌ يَكُونُ قَبْلَ الْبَيْعِ لِنَفْسِي فِي الدَّيْنِ الْمَقْلُومَةِ
 بِالْبَيْعِ الْمَعْلُومِ وَالْكَرْمَانِ اسْتِثْنَاءُ طَرَفَيْنِ أَحْوَاطُ الْقَدَرِ اسْتِثْنَاءُ الْإِيكِ نَفَرِ الْكُفَا
 میشود و احوط آنست که بزنی هم فقط را یاد دهند که بگوید و معینش آن بفحاشند
 مسئله این الفاظ را مباح است باید بجزئی جاری سازد و قصد انشاء هم داشته باشد و
 الفاظ را هم بداند و معنی قصد انشاء آنست که الان عقد میکنم یعنی همان فقط عقد
 میشود و اینکه خبر سپید هم که این عقد پیشتر واقع شده است مسئله زن صغیر یعنی کمتر از
 نه سال عده ندارد و لو مدخوله باشد چه بعد دائم و چه بعد انقطاع وزن غیر مدخوله هم
 عده ندارد وزن را نیم هم عده ندارد مسئله چیز یا یک بیع و شرا میشود یا یک بیع است یا
 بوزن است یا بذرع است یا بعد و یا چیز یا سه و دیگر که آنرا معین بنمایند مثل دیدن یا
 بینه و دیدن حیوانات و باغات و فرارغ و خرمن که آنرا اهل خبره تخمین بنمایند پس باید
 چیز یا یک کیل است یا یک چیز یا یک بوزن است بوزن و چیز یا یک بذرع است بذرع
 و چیز یا یک بعد است بعد و یا آن چیز یا سه و دیگر که از اسباب تعیین است و اگر نکند
 اینها فروخته شود از تعیین خارج میشود و معامله فاسد میشود اگر ناکه مصالحه کند و اگر نکند
 باشد که معنی مصالحه را نفهمد پس فروشنده بگوید من این جنس را بتو حلال کردم
 و خریدار بگوید من این پول را بتو حلال کردم کفایت میکند اگر بعنوان معامله نباشد و یا
 طرین عاقل و بالغ و مالک باشد پس معامله و لو آنه صحیح نیست و معامله طفل و سنده
 اگر ایت نباشد محل اشکال است مسئله در شخص عادل خلافت میان بعضی فرو
 اند که حسن ظنا هر کفایت میکند و عدالت شخص با این معنی که هیچ افعال او بحسب ظاهراً
 شرع بر وفق شرع باشد مثل آنکه نماز را در وقت بجا آورد و سگ را

و زود معصیت نه بیند و خلاف مروت هم بجای آورد مثل چیزه خوردن در بازار که تبیح است و اشالی آن و بعضی گفته اند که حسن ظاهر یک کاشف بلکه یعنی آنکه کاشف از خیر باشد و باطن او قوه که او را نگاه دارد از معصیت کبیره و اصرار بر صغیره اعتبار آن احوط است و شخص عادل که صاحب ملکه عدالت بوده باشد شناخته میشود و سبقر کردن با او یا معامله کردن با او یا دو نفر عادل شهادت بدهند در عدالت او یا یک نفر که باعث اطمینان قلب شود بعدالت او یا مشهور و معروف باشد بعدالت در نزد عدل و اهل بلدش باین شخص میتوان عبادت و حج و هر عملیکه فطرش عدالت است مثل وصیت و امانت و اشالی آن و هم چنین اقتدا باید بشخص عادل باشد از برای نماز عبادت مسئله جماعت را افعالی است و اقوال آن در جمیع افعال باید ماموم متابعت امام کنند یا یعنی که اول امام بر کوع برود و بعد ماموم اقل امام سر بردارد و بعد ماموم اقل امام سجده برود و بعد ماموم و اگر عده متابعت نکند نمازش باطل است و اگر سهوا پیش از امام بر کوع و سجود برود یا سر بردارد واجب است متابعت بکند اگر یک رکن زیاد بشود و بجیت متابعت احوط اعاده نماز است و آنرا در اقوال در وجوب است متابعت امام یک در تکبیره الاحرام و یک در سلام پس اگر عده پیش از تکبیره الاحرام بگویند یا سلام بگویند نمازش باطل است و اگر سهوا سلام پیش از امام بگویند برگرد و متابعت کند و بعد از نماز دو سجده سهوا بر سر سلام حیا بجا آورد و اگر تکبیره الاحرام پیش از امام سهوا یا عجلایا عده بگویند جماعت منعقد نمی شود

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان اینکه الله که سب معیشت هر گاه مدار و معاشی نداشته باشد از او جب

واجبات و اقرب قربات و بهترین طاعات و عبادات است چه بی طاعت و عبادت
 عیش نشو و پروان آن و همه موقوف بر آنند هر چند روزی و منته خداست چنانچه فرموده قسم
 بر آن یا کرده و لیکن امر نموده ما را تحصیل آن بعنوان اجمال بعنوان حرم و حذر بلکه حرم
 و حذر و حذر را در تحصیل آخرت و عبادت که محبت با خداست و حقیق او تمام تمام نموده
 است و تحصیل اجمال در عیشت را که امر فرموده است بجهت مصالح چندت اول
 نظم و نیا و اعانت نمودن همدیگر را و دوم شکسته نفسی کردن و باین راه خدا
 را عبادت کردن و غیر ذلک و عمده در آن حلال را از حرام شناختن و از حرام گریختن است
 هر چند که حرام بسیار است که یا سهل و چه بهم میرسد و بیشتر حاصل میشود و حلال را
 بسیار بیشتر بهم میرسد و کمتر بهم میرسد و شبیه بین بین است پس عذر امتحان
 الهی در تحصیل معاش است و غالب مسااک که مردم را بلاک کرده از زمان حضرت
 آدم الی الآن ازین جهت است که برای عیشت اختیار سلطنت یا حکومت
 یا ریاست دیگر با انکار و فجور و اقسام معاصی کردند حتی آنکه بسیاری از اسباب کفر و کلام
 و خلل در دین و شرع و فتنه و فساد او ازین جهت شد و الحال نیز چنین خواهد بود چنانکه
 مخفی نیست بر دشمنان بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیز است
 و وارد شده است که کسب حرام ظاهر میشود در دیریت و نسل یعنی تقیای حرام خود
 میشود و فرزندان از لقمه های حرام بهم میرسد که این یک قسم از حرام زاده گلی است
 دیگر آنکه گوشت بدن بلکه کل جثه که از حرام و لقمه حرام بهم رسیده غیر جنم جایی دیگر
 جای او نمیشود اندر بود و بیشتر طیب است و داخل نمیشود او را مگر طیب غالب فتنه با و
 فساد با که از زمین بهم میرسد از قتل نفس و نیت عارت شدن اموال و بیست شدن عرضها

و ناموسها و اسیر شدن عیال و اطفال و خراب شدن شهر با همه از حقوق ناس تحصیل اسباب
ایشان بغير وجه حلال است چنانکه وارد شده در آیات و اخبار بلکه تجرب شده و شاید گویید
و ظاهر است که حقوق ناس میکند آنچه میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و اما حقوق خدا
توای مثل نماز و روزه پس بآن تشدد نیست زیرا که خداوند کریم است و احرام
من کل حیم است اما حق الناس پس عدالت و حکومت الهی مانع از غف و بخشیدن آن است
خالب پس باید اتمام تمام بشود و در شناختن حلال و حرام و سایر شرائط و احکام مراعات
نمودن بگریختن از حرام با تمام و در حدیث از ائمه علیهم السلام وارد شده است که نشینند
در بازار البته کسیکه نداند خرید و فروش را و اوقاتا جریا است و فاحش در آتش
جهنم است مگر آن تاجری که حق بگیرد و حق بدهد و فرموده اند که اول باید فقه تجارت را
یاد بگیرد و بعد از آن تجارت کند و البته اول باید فقه تجارت را تحصیل کند و بعد از آن
تجارت کند بچند قسم که یا در این امت حرکتی است خفی تر از حرکت مورچ بر سنگ سخت
صاف و فرموده اند که یکدیگر هم را بدتر است از سقا و هر چه زنا کردن نماید و خواهر و عمت
و خاله و راندرون کعبه و تهدید و تخویف از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده و تجریکه
ندارد و در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن و حق الناس را مشغول بودن
و نامقیدی نمودن و مراعات نکردن و امثال اینها فصل در کسبهای خوب و کسبهای
بد است بدانکه تجارت کسب بسیار خوب است و را حادیش وارد شده که بیست و نهمین رزق در
تجارت است یعنی خرید و فروش کردن هر چه باشد بشرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد
و یک عشر دیگر و سایر کسبهاست و وارد شده که تجارت عقل را زیاده میکند و ترک تجارت
عقل را بر طرف میکند و احیای زمین و درخت کاشتن نیز کسب خوب است چه

وارو شده که در آن احوال و ثواب است و هر چه از ثمرات آنها را که میخورند ثواب صدقه
 دادن دارد و زراعت کردن نیز کسب خجست بسیار خوب و امر بآن وارو شده است
 و در خصوص فلک احان وارو شده که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده خواهد بود و در روز
 قیامت و موشی گرفتن و نگه داشتن نیز خوب است و همچنین عقار یعنی املاک و مستغلات
 نگه داشتن نیز خوب است چه وارو شده که در اینها برکت است و فروختن عقار نیز موم است
 چه وارو شده است که ثمن آنها تلف و بر طرف میشود البته و بکشتن میرود و طرف میشود
 مگر آنکه همان ثمن را بدهد و عقار دیگر بخرد و اینها همه را که گفتیم خوب هستند و وجهی بکافی
 نیز هستند زیرا که نظام معاش و معاد باینهاست خصوصاً تجارت و زراعت و غرس
 همچنین سایر صنعتها و پیشه ها که نظم دنیا و آخرت بآنها میشود و واجب کفائی میباشد مثل
 بنائی و تجاری و خیاطی و کفچه چرانی و کفاله رانی و نویسنده و غیر اینها با آنکه اکثر اینها کسب
 و پیشه پیغمبر نیست و اغلب اینها از پیغمبرین سابق بوده است و با لجه و جزی که در کفاله
 بدون آن دست بهم ندهد یا آنکه مشکل باشد یا آنکه شرع و امر آخرت توقف بر آن داشته
 باشد یا آنکه بدون آن حرج باشد واجب کفائیست هر چند مثل حلالی باشد از چنانچه
 مکره است شرعاً و ظاهراً نیست که اگر است آن رفع میشود و در صورت اضطرار باینها و
 تعیین در عمل نمودن با آنکه اگر نکند البته فساد عباد میشود و یا عسر و حرج با آنکه عسر
 حرج در دین نیست و اما کسبهای حرام یکی که ربنده و قمار بازیست مکرر تیر
 اندازند و شمشیر و نیزه باز بکشد و دوانی و اسپ و دانی و مایه بآنها باشد
 قمار است و الاغ که ربنده در همه اینها گفته اند حرام نیست و در غیر امور مذکور
 هر چه باشد که ربنده حرام است و هر چه برود باخت باشد قمار بازیست مثل حاق و

و تخم بازی کردن و اشغال آنها و حرام است البته هرگاه عوض بگیرد یعنی آنکه ببرد و نه بخت
بردن چیزی بگیرد اما اگر عوض نباشد بلکه همین که و بستان و بازی کردن باشد بدون
آنکه عوضی و چیزی ستانده شود و علما در حرمت آن خلاف نموده اند احوط احتیاط است
و از حمله کسبهای حرام از آنها ربا است که شنیدی حال در هم آنرا در تعدیدات شدید
و شمولیات بالغه در آن بسیار وارد شده است و از آنجمله وارد شده که در بلدیکه ربا
در آن خوردند و گیرند آن بلد خراب و ویران خواهد شد و اندامی بیستم شهر را و بلدیکه آنرا
و ویران شده و میشود و بستان و بخت و غیره ربا که بعضی از غافلین آنرا تجویز نموده اند و راه
خوردن ربا را برای مردم مفتوح نموده اند و ستم نموده اند باب قرص الحسد را که حرمت
باب ربا برای فتح باب آن بوده چنانکه در اخبار بسیار تصریح بآن نموده اند و آن صلیه
صلیه نیست بلکه عین ربا است تو هم غلطی نموده اند چه بر نفی ربا که شرط نمایند و قرص
همان ربا و قرصی است بعضی اخبار صحیح بسیار علاوه بر اخبار دیگر دشواری ظاهر و نه
متکانه و از آنجمله اتفاق همه فقهاست بر آنکه نفع را هرگاه شرط نموند و قرص در آن
حرام میشود و فاشد نیز و افاده نقل ملک نمیکند با تصریح باین عبارت نقل اجماع کل مسلمین
نموده اند و مشاهد از حال ایشان در اعصار و امصار همین بوده و بعضی از ایشان تصریح
نموده اند که نقل حرام شامل معامله محاباتی نیز نیست و دعوی اجماع بر این معنی نموده اند و از آنجمله
علامه و مختلف غیر آن و عبارت فقهاء تمام ادل بر آنکه اجماع بر این معنی که دعوی نموده
هست و اخبار صحیح نیز واضح الدلائل اند بر اینکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریت یا بیع تلف
یا غیر اینها باشد مثل مطلق بیع حرام است هرگاه شرط شود و قرص و اگر شرط نشود با که
نیست همان شخص تو هم تو هم نموده که هرگاه نفع معامله محاباتی باشد آنکه چیزی که قیمت کمی داشته

باشد قرض ده بفرشد بقرض گیر بقیمت بسیار یا قیمت بسیار داشته باشد که قرض گیرنده بقیمت نازل
هم چنین اگر سه نماید نفع را بقرض یا عاریت دهند بان چه ضرر ندارد و هر چند قرض را بشرط همان نفع ده
باشد و آنرا آتشش اخیله گذاشته و ندانسته که حیل آنست که تغییر و تبدیلی بشود و در عین حال بی تغییر و
تبدیلی نشده چه نفع جزا نفع است لغت و عرفا و شرعا و شرطا و ضمن قرض دادن شده پس
نه در نفع حیل شده و نه در شرط و ضمن القرض و نه در قرض همه تماما بحال خود هستند و عوض
بدل نشده اند و کار هیچ نموده الا آنکه نفع را دو قسم کرده یک قسم آن نه بیته نه عاریت
و نه بیع محابات باشد و قسم دیگر آنکه یکی از اینها باشد و توهم نموده که نفع حرام همان قسم اول
است و لبس و نفهمید که هرگاه چنین باشد حیل نشده اصلا چه حرام هرگاه مخصوص باشد
بقسم اول و قسم ثانی را حیل گرفتن و حیل گرفتن چه معنی دارد و مع ذلک دانستی که اجاب
و کلام فقها شامل هر دو قسم هستند یعنی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی بعنوان تصریح و نص با
آنکه بیته لغت و عرفا و شرعا نیست مگر دادن چیزی بکسی خواه بعبارت و بیعت و خواه بعبارت
اعطی است و خواه بعبارت بذالک و خواه بعبارت دیگر که او اس همین معنی نماید و کلام آخر
نموده که چون هبت از لغت و جائزه است آنرا لفظ و عبارت معینی نیست و هم چنین است
کلام در عاریت الا آنکه عاریت در منفعت میباشد پس لازم متوهم می افتد که براء قرضی
تماما حلال باشد و حرام نداشته باشد و مع ذلک لازم متوهم می افتد نیز که ربا خوردن
یعنی زیاد خوردن بر اصل قرض بعنوان شرط حرام نباشد بلکه حرام همین لفظ بشناخته
باشد که اگر گوید قرض سید هم بشرط آنکه بین زیاد تر بدیست هم حرام باشد و اگر لفظ بی را
آتش نماید به بخشی آنوقت حلال می شود یا آنکه فرق میان اعطی و بیانه نفع است
و میان لفظ کون فی حسب لغت و عرف نیست و بر فرض که فرق جزئی باشد

ع
قرض عاریت
بیعت بیع
خالی از منفعت نیست
در بیان کسبای ورام

فوق نیست سیانه آنها در باب دادن منفعت زاید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد پس
معنی و شک در فساد این نیست و منع ذلک لازم متوهم می افتد نیز که جماعت مخالفین بآیات
قرآنی و اخبار مصدقیه همه اصرار و چیزی نفهم بوده اند که تقصیده اند که ربا همین قسم اول است
نه قسم ثانی پس آنچه محبت و قبیح که ربا بر ایشان حرام شد بر ایشان شاق بود بسیار که دست
از ربا بردارند تا آنکه نازل شد بر ایشان آیات متعدده و تحریم و تحذیف و منع ذلک
دست بر نمیدارسته تا آنکه نازل شد آیه فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله الا ان یس
دیوانه بوده اند که عاشق لفظ اعطی و امثال آن بوده اند و بسیار بدشان می آمده لفظ
هیبی و امثال آن تا بمرتبه که حرب با خدا و رسول را بر خود قرار داده و گویا نموده اند و
لفظ هیبی و امثال آن را راضی نشده اند با آنکه صحیح کلام شایع است که ربا کمال خفا و
افتن از دیده نملکه بر صفا است پس باید احتراز نمود از احتمالات خفیه ربا را غایت خفا
و لمداجر و احتمال زیاده معامله صحیح نیست و ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال
مخالفیت و در نزد متوهم ربا مخفی است و چیزی که مثل آفتاب روشن باشد که ربا است
و بر طفل داند و بر چکیس مخفی نباشد که ربا است و غیر آن ربا نیست و طلال است چیزی
آن غیر ربا هیچ تفاوت نداشته باشد مایه که منفعت باشد جز ما و شرط شده باشد و در
ضمن قرض دادن جز ما غیر آنکه آن منفعت اسم دیگر دارد که سبه یا عاریت یا معامله محابا
میگویند نیز یا آنکه آن منفعت شرط قرض دادن شده به عبارت و هبت بشرط القرض
او اعرت بذلک الشرط و بعثت محاباة و نفع بشرط القرض باشد چه در اینوقت البته
ربا نخواهد بود و هیچ خدا و آنکه ربا نیست ندارد و در پی آن باشد که یکی از مذمت های
آن بود که در هیچ آن بدتر است از منقاد و زنا با مادر و دختر و خواهر خود و در اندرون

بابات ساف
نیت ساف
نیت ساف

کسبه حلال نماید یعنی خیال واهی و عذر فاسد این کجا و آن کجا که از احتمالات بعیده و خفیه
 غایت حقار آن احتراز نمایند البته تا آنکه در پی آن باشند که آنرا حلال نمایند هر چند به نحو
 نزد خود بیوجبی اصلا و در خطبه شجاع البلاء غصه جز ما کلام پیغمبر است که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در آنجا بتقریب نقل نموده مذمت بشدید و بغایت شدت نموده جماعتی را
 که حیل نمایند در حلال نمودن حرام ها به الهی از آن جمله حیل نمایند و ربا و طلال نمایند بخرید
 و فروختن و قریب بآن در تنبیه نیز وارد شده است با آنکه شارع با وجود اینها تغلیب
 جانب حرمت نموده ماحذیکه چون اصل آن یک وقتی گندم بوده الحال در معامله ربا یک
 حبش گفته است که بنا گذارند که کم و زیاد آن باعث حرمت میشود و بسیار جا با ربا
 نیست جز با مجروح با هتی بر یا منع فرموده اند منع حرام یا کراهت و با جمله رساله طلال
 در فساد و توهم این متوهم نوشته و بغایت وضوح بیان نموده پس چاره و خلاص شدن
 از حرام بودن منوط است در اینجا فقه ما فرموده اند که اگر تبرع نماید قرض گیر حلال میشود
 یعنی شرط نیاید در قرض دادن چه مستحب است شرعا که قرض گیر نفع بدد بقرض
 ده و جزایه احسان او را نماید و شبهه و ران نیست و نزد شیعه هر چند
 که مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد و اگر گرفته باشد مستحب است که بای قرض
 خود حساب نماید و معامله را با خدا خود بکند که فرموده من قال الذی یقرض الله قرضا
 حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرا الی غیر ذلک پس باید دندان طمع را از شرط نمودن
 بکند قرض ده تا از برای او حلال شود نفع گرفتن و قرض گیر و ندان بیکر گذارد و
 نفع بقرض ده بدد هر گاه شرط نموده چه پیغمبر قرض میگرفتند و بعد از آن
 احسان بقرض میفرمودند و نفع میدادند و گاهی بعضی از ائمه بصیغه مبالغه میفرمودند

بر خود لازم مینمودند نفع دادن را که بهر صورت بدینند و چنین نیز تعلیم اصحاب شایسته
 و اگر دست از شرط نمودن بردارد قرض ده و اکتفا بترع نمودن قرض گیر نکند باید پس
 قرض را با مالسه از میان بردارد و بنا را بر خرید و فروخت بجهت یا مثل آن گذارد تا بیکه جنس
 را بقیعت زیاد بفروشد تا مدت معین یا آنکه نسید بفروشد و آنکه خرید هر جا که خواهد بفروشد
 اگر چه بخوبی یا بعلی و پس بفروشد بقیعت نازل و مانعی ندارد هرگاه واقعا فروخت و شرط
 نمود در فروختن که بخودش باز پس بفروشد بلکه بنای ایشان بر بیع واقعی باشد
 که مال جز ما مستقل شد بشتیری و شستیری اختیار در فروختن و فروختن همان با بیع یا
 بدیگر می باشد و اشتد باشد همچنانکه با بیع نیز اختیار داشته باشد که پس بخود یا بفروشد
 خلاصه آنکه شرط باز پس خریدن نه از بیع و نه از شستیری هیچکدام نشود و مثل سایر بیع
 باشد نه در این صورت صحیح است باز پس گرفتن بهر قیمتی که خواهد بود همچنین است
 اگر صلحت نماید از قرض خود به بیع قرض ندهد چه اگر قرض دهد بشرط سلف فروختن
 بقیعت نازل تر از قیمت سلف و دیگر آن بجهت قرض و بشرط آن حرام خواهد بود اگر
 بقیعت دیگران باشد نیز ندارد و بعضی اشرفی میدهند و زرسفید میخرند بعنوان سلف
 یا نسید یا عکس میکنند همه از جهت آنکه نفع بخورند غلط است و فاسد بلکه حرام نیست
 چه قبض دور مجلس در سیاه طلاء و لقه شرط است و اگر خواهند صحیحش از سیاه
 طلاء و لقه و سیاه یا سرخ یا عکس کنند که سفید یا سرخ و پس در سیاه چه در این
 صورت در بعضی مجلس شرط نیست و مثل پول سیاه است اجناس و دیگر غیر طلاء و لقه
 و بعضی آن را قهرا اعتقاد دارند که سقعت زمین مال قرض ده است بلکه مال حساب
 زمین است اگر بترع نماید حلال و الا حرام است و بعضی شرط ابراء و اوان با هر

در این قرض
 است

بسیار کم با صحیح میدانند مثل آنکه پنج تومان اجرت بهن است بعد دینا را جاره و بهن باقی را دست بردارند بعوض دادن این را حلال میدانند و اگر بگوید همه را دست بردار بعوض قرض حرام میدانند و مخفی نیست که هر دو حرام است بیچ فرقی نیست بحسب قواعد شرعی و گاه است که بگوید همه را دست بردار یک محمدی پیش نیست و بگوید شرط یک محمدی دست برداشتن حرام است و شرط پنج تومان الا یک محمدی حلال است خدا هایت کند و هر گاه معلوم شد اینها پس بدان اینک الله تعالی که براس قرضی آنست که قرض و بشرط نفع و نفع هر چه که باشد حرام است هر چند صحیح بعوض شکسته یا بهتر بعوض غیر بهتر یا عمل یا نفع هر چند مثل قرات قرآن باشد از چیزهایی که هستند و بازای آنها مال میباشند و بعضی گفته اند که هر منفعت شرطی حرام است حتی مثل آنکه قرض میدهم بشرط آنکه قرضم برمی یا چیزی را بمن بفروشی بقیمت خودش و اشال آنها و احوط ترک است هر چند درست چنین چیزها معلوم نیست و حرام آنست که نفع عاید قرض ده شود و اگر عاید قرض گیر تنها شود و بعضی آنرا نیز حرام میدانند و ترک اینهم نیز مثل سابق احوط است نه معلوم الحرام و اما قرض بشرط بهن از برای آن قرض یا ضامن یا کفیل براس همان قرض پس حلالست اتفاقاً و اما براس قرض و دیگر احوط اجتناب است و اما بار بار در معامله آن معامله و معاوضه و بون حبس بحسب خود است باز یا دتی و زیادتی هر چیزی که باشد از همان حبس یا حبس دیگر یا عمل یا غیر آن چنانکه گفتیم لکن شرطش آنست که مکمل یا موزون باشد یعنی معاکیل باشد ستارفا یا بوزن باشد و اگر یک طرف مکمل تخمین باشد احوط اجتناب است مثل خرمای پیده یا خرما یا بر درخت و گوشت با جوار و اینکه همان گوشت داشته باشد و اما اگر جنبهها مختلف باشند مثل گوشت گوسفند یا گوشت گاو یا مرغ یا سگ یا ایشان

و سرکه های انگور یا سرکه نخر و اما شال اینها پس برگاه حبس مختلف است حرام نیست
 زیاد و کم در عوضین هم نقد و هم نسید هر چند در نسید احتیاطی هست لکن ضرر ندارد و اگر
 حبس متخیر باشد معامله کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض دیگر
 یا سلف باشد حرام است مطلقا هم برابر و هم تفاوت زیرا که اجل را قسط از ثمن است
 در معاملات نقد و اجل خبره پس مساوات بعمل نمیتواند آید بهر صورت چه معتین نیست
 قسط از ثمن و دانستی که قبل در بانقض است و از این است که هرگاه معاوضه زلفه زلفه
 نقد یا نقد و در احد عوضین یا در هر دو غش باشد که نداند چه قدر است باید چنانچه غش
 نمایند از نفوس یا غیره بهر دو طرف مگر آنکه دانند یا نه یک طرف البته بیشتر است پس گفتا
 میباید آن نمود و بهر دو طرف ناقص و پس میباید پدر و پسر و زن و شوهر و اقارب و عیال
 یا کثیر یا بیانی لباس یا کثیر ترش را نیست یعنی حرام نیست زیادتی خوردن میان اینها
 که تقسیم اینها یا دیگران و اگر شکسته و درست یا هم معاوضه شوند باید برابر باشد و زیاده
 و در طرف شکسته نباشد و هم چنین است معاوضه خوب و بد بخلاف ربا و قرضی که قرض و نه شرط
 صحیح و من شکسته اش و هم چنین خوب عوض بدش نماید حرام و ربا است و بعضی مطلقا
 منع کرده اند چه زیادتی برای قرض گیرنده را نیز حرام میدانند چنانکه لقیه میباید این
 ربا و ربا و قرضی تفاوت بسیار است و اگر تا قتل نمائی میبایستی و الله اعلم و طول داد و ستد
 باب راجعت کثرت حاجت و عموم بلوی آن و از جمله کسبه ای حرام است و اگر راست است
 اینست که حبس کنند از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا روغن و نفروشد تا اگر آن شود
 و کار تنگ شود و مردم بجهت آنکه غیر آن شخص دیگری نباشد که بفروشد یا آنکه اگر
 و فائز فروخت او و مردم محتاج باشند بفروخت هم چنین کسی ملعونست بلکه بجز و آرزو

در این باب
 در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای

در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای
 در بیان کسبه ای

داشتن گران بیادوست داشتن او آثم بلکه ملعون خواهد بود بحسب ظاهر و اما اگر عیض
 نمودن نه بسبب کران شدن باشد و مردم حاجت بفروخت او نداشته باشند چه دیگران
 باشند که بفروشند بقدریکه کفایت مردم شود بلکه سبب آن باشد که حدس و را نمی‌نهند
 یا اگر می‌نهند بتغزل می‌نهند و نقصان می‌نمایند و متضرر می‌شوند و خرید و فروخت در این صورت
 مافعی ندارد که رفع ضرر خرید و فروخت را از خود نماید هر چند ضرر آن بسیار فرخین باشد
 مانع ندارد که رفع این ضرر نیز نماید بخواهش زیادتی که دفع ضرر و حصول انتفاع او باشد
 در صورتیکه گفته شد که مردم محتاج بفروخت او نباشند و آرزو و محبت غلا و گرانی
 نداشته باشند مع ذلک اصل گندم فروشی و جو فروشی و کنز باقی آنچه گفته شد و
 نیست که مکروه باشد بجهت آنکه درست کار کردن در آنها صعبی دارد و اینها گفته شد
 همه در صورتیست که مردم مضطر نشده باشند چه هرگاه مضطر شده باشند بهر چه
 بآن بهر رسانیده باشند واجب است که البته بفروشند بهمان کس که مضطر است
 رسانیده و او را از اضطرابش بیرون آورد و این معنی اختصاص بمویر و گندم وجود
 خراب و روغن ندارد بلکه جمیع ماکولات و ملبوسات و ادویه و عقاقیر و غیر اینها هر چه باشند
 و مضطر باینها هر که باشد از کسانی که حرمت دارند بحسب شرع هر نحو اضطرابی که باشد
 باید رفع شود البته دین و خل باحتکار ندارد و از کسبهای حرام رشوه گرفتن است
 برای حکم کردن هر چند حکم را موافق شرع نماید و هر چند حکم را بر رشوه ده نماید چه
 رضای صاحب رشوه در این بود که بگوید که حق با او است و حکم بر او کند و حال
 راضی نیست بخوردن این مال با آنکه رشوه گرفتن مطلقاً حرام است و هم چنین رشوه
 ده نیز حرام می‌کند و هم چنین کسانی که اعانت می‌نمایند و واسطه می‌شوند در داد و ستد

رشته و چیز بطالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود از دایا از غیر او مانع ندارد و چه چیز
بر طالم حرام است و از کیها حرام محال ظالمین شدن است که در قیاست و در
سرارده های از آتش میباشد تا مردم از حساب خارج شوند پس با ظالمین ایشان
در جهنم اندازند و اگر تواند نامشروع بعمل نیاید و متمکن از امر معروف و نهی از
نهی باشد مانع ندارد قبول عمالی ایشان نمودن باینکه خدمت ایشانرا بکنند چه کفار
خدمت سلطان قضای حوایج آنها نیست باید قضای حوایج اخوان مهاکین
نماید و هم چنین امر معروف و نهی از سنکررها ممکن نماید و اگر نتواند قضای حوایج
اکتفا نماید و هم چنین اگر نتواند که قضای حوایج نماید با امر معروف و نهی از سنکر
مهاکین اکتفا نماید و اگر هیچ از اینها مسیئره نباشد اگر سبب میشود اندیشه که
ظالم ظلم نماید باین خدمت که مینماید آن ظالم را یا آنکه باین خدمت سبب تخفیف
ظلم کردن آن ظالم شود مانع ندارد خدمت او کردن بلکه در این صورتها گفته
شد که مانع ندارد ظالم را واجب است که خدمت او را بکنند بجهت تحصیل این
امور واجب و اگر عمالی ایشانرا نمودن خدمت ایشان نباشد بلکه امور دایان
باشد اگر دانند که خود هرگاه قبول نماید مهاکین امور را موافق شرع و عدالت
انجام میدهند و اگر دیگران بجای او متوجه شوند ظلم زیاد می شود و مومنان
متضرر میشوند زیاده در اینصورت مانع نیز ندارد که متوجه شود بلکه با
باشد که واجب شود به او چه تواند ضرر بسیار از مردم دفع کند و با امر معروف
و نهی از سنکر نیز بسیار باشد که قادر باشد و هم چنین ظالم را مهاکین از ظلمش
مانع شود و بجانش آورد چه هر یک از اینها که باعث حویب می شود به

جای آنکه همه جمع شوند و در اینصورت چیزی که از مردم برای ظالم گرفته میشود تحت خود میآورد
 احتیاطا که بپاداش قبول و نه شود بدادن اجناسش و اگر ظالم بچیز رجوع نماید عمالی را با او هرگاه
 خوف ضرر عرضی یا جانی یا مالی یا اذیت که نتواند متحمل شود داشته باشد نسبت بخود یاد گیرد که از
 تسبیحان در اینصورت کار ظالم را انجام دادن میتواند مساوی آنکه پای خون در میان آید
 مثل کشتن جزا و زخم زدن احتیاطا که اینها را نکند بلکه در صورتی که سابقه نیز البته نیز میباشد
 خون نشود بلکه بپاشد عرض نیز نشود بلکه با شتر ضرب و امانتها نیز نشود و الله اعلم چه امر بسیار
 مشکل است و مخصوص صورتها از فقیه باید پرسیده شود تا چه نحو برای او ظاهر شود و احتیاط
 آنست که آنچه بدست او آید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد بپراوردن و سیئه
 بالتسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن نیست
 و غش در معاملات بجز یکبار باشد مخفی شود بر جاهل الحال آن یا غافل انسان مثل آب و در شیر
 کردن یا پنبه کند و بر بنبد ارد و خن و موی غیر در میان موی زن یا کنیز با قن جتی و مثل خاک
 در میان گندم کردن که گاه شود و غافل غافله بخورد یا بپاید بلکه از غش ظاهر نیز احتراز کردن
 است چه مونس غش نمیکند و از جمله محرمات سحر نمودن است و آن ظاهر است و بطنی نقباء
 طلسمات و نیز نجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استزاع ایشان و کشف غیبها و
 اشغال مینا از جمله سحر شمرده اند و باطل السحر جائز است بقرآن و ذکر و اشغال آن نه بجز
 و از جمله محرمات غما کردن است هر چند در بعضی شتمان و غیره و در قرآن خواندن و تشریح
 سید الشهدا ^{علیه السلام} باشد نعم رشید را بعنوان نوح خواندن مانع ندارد و هم چنین قرآن را بصوت
 حسن و طریق حزن بلکه هم مدوح است و ثواب دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان
 را و بگو کردن ایشان را و استنساخ شده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم بپراورد

در اینصورت که اگر ظالم بچیز رجوع نماید عمالی را با او هرگاه خوف ضرر عرضی یا جانی یا مالی یا اذیت که نتواند متحمل شود داشته باشد نسبت بخود یاد گیرد که از تسبیحان در اینصورت کار ظالم را انجام دادن میتواند مساوی آنکه پای خون در میان آید مثل کشتن جزا و زخم زدن احتیاطا که اینها را نکند بلکه در صورتی که سابقه نیز البته نیز میباشد خون نشود بلکه بپاشد عرض نیز نشود بلکه با شتر ضرب و امانتها نیز نشود و الله اعلم چه امر بسیار مشکل است و مخصوص صورتها از فقیه باید پرسیده شود تا چه نحو برای او ظاهر شود و احتیاط آنست که آنچه بدست او آید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد بپراوردن و سیئه بالتسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن نیست و غش در معاملات بجز یکبار باشد مخفی شود بر جاهل الحال آن یا غافل انسان مثل آب و در شیر کردن یا پنبه کند و بر بنبد ارد و خن و موی غیر در میان موی زن یا کنیز با قن جتی و مثل خاک در میان گندم کردن که گاه شود و غافل غافله بخورد یا بپاید بلکه از غش ظاهر نیز احتراز کردن است چه مونس غش نمیکند و از جمله محرمات سحر نمودن است و آن ظاهر است و بطنی نقباء طلسمات و نیز نجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استزاع ایشان و کشف غیبها و اشغال مینا از جمله سحر شمرده اند و باطل السحر جائز است بقرآن و ذکر و اشغال آن نه بجز و از جمله محرمات غما کردن است هر چند در بعضی شتمان و غیره و در قرآن خواندن و تشریح سید الشهدا ^{علیه السلام} باشد نعم رشید را بعنوان نوح خواندن مانع ندارد و هم چنین قرآن را بصوت حسن و طریق حزن بلکه هم مدوح است و ثواب دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان را و بگو کردن ایشان را و استنساخ شده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم بپراورد

شود قتل کند کسی که امید رفع کردن ظلم از او باشد و هم چنین هرگاه کسی مشورت نماید در
 باب مناکحه و وصلت نمودن یا معامله با او کردن یا قرض دادن و اشغال اینها پس مانع مزاح
 که هرگاه عیب باشد که مطلع باشد و مشورت کن مطلع نباشد و اگر اظهار نماید بر اے او
 بیم ضرر او باشد پس اظهار نماید مانع ندارد و هم چنین هرگاه کسی متجاوز بفسق باشد
 که آشکارا فسق بکند غیبت آن حلال است و هم چنین هرگاه کسی از اهل بدعت باشد یا
 اعتقاد فاسد بر داشته باشد و مخفی دارد که یکم گواه نمودن مردم از او باشد باینکه مطلع
 از حال و نباشد که آن بدعت بآن اعتقاد بد است پس هرگاه کسی اطلاع بر حال او
 داشته باشد و بیلوش نباشد بر آن بدعت و اعتقاد باید البته اظهار نماید که
 فریب او را نخورد و از آن بجلد است آنکه هرگاه کسی اہلیت اجتناب و قابلیت شوسه و اذن
 نداشته باشد و مردم نماید که اهل آن هستند آنکه مطلع بعدم اہلیت او باشد باید اظهار نماید
 و استنار غیر اینها نیز نموده اند که چند آن فایده و ذکر آنها نیست و مع ذلک بعضی از اشیا
 که گفتم فطرے دارد و چه بسیار است که شیطان یا نفس اماره در نظر انسان جلوه میدهد
 که غیبت حلال است و حال آنکه چنین است مثل آنکه شخصی معتقد بقایل متوسه است لکن
 صد خود او را و امید آرد بر اینکه قابلیت ندارد پس بجا و نفس متجاوز از قیاس گذارد و بیان
 حلال و حرام بنیاد و اعم است نیز اجرت گرفتن بلزای و اجبی که مامور و مخاطب شد و ایم
 که آنرا بعل آوریم و آقا و اجباتی که در جوشان محض از برای نظم معاش مردم است
 چنانکه اشاره بآن شده و صدر رساله پس مانع ندارد اجرت گرفتن بر آن بلکه نظم معاش
 بجز اجرت گرفتن است و بعضی منع نموده اند از اجرت گرفتن بر آن فایده و ذکر اجرت
 بیت نمودن بجهت آنکه قعده قدرت و افلا مشروط است و گردن نما و روز و اجرت

ضابطه غیبت
 جواز غیبت علی قیاس
 مع عدم قابلیت آن

و بوستان و خانه یعنی سگ که برای محافظت و مر است آنها نگاه میدارند پس اقوی عدم حرم
صایحه آنهاست هر چند نگاه داشتن آنها صحیح است و ملک هستند و کشتن آنها بدیت
دارد که باید به صاحبانش بپردازند و حرام است نیز تکسب نمودن ببول و غائط آدمی و غیره که
هم از حیوانیکه گوشت آنها حرام باشد هر چند انتفاع معتد به آنها بپزند مثل حل اطفال
و امثال ایشان که انتفاع عظیم میسرند برای نزع که احتیاط ترک است بلکه از کسب انتفاع
تجويز نکرده اند اینصورت را هم و اما بول و غائط حیوان حلال اگر چه شست پاکی است و شستن
ندارد باین سبب از خرید و فروخت آن شرط آنکه منفعت معتد به که عقلا پسند باشد برای
خرید و فروخت داشته باشد و اگر نداشته باشد جائز و صحیح نیست چه سفاهت و معالیه
سفیه باطل است و کار سفیهان باید نمود و حرام است نیز تکسب نمودن بهر باطنی که نجس شده
باشد و قابل تطهیر نباشد مثل گلاب و دوشاب روان و امثال آنها که نجس شده باشند چه
پاک شدن اینها ممکن نیست شریعا الا آنکه مستهکک شوند در آب غیر قلیل یا خود بخوبی پاک
نماک یا سوا یا گرم شوند مثلا و استنشاق شده از اینها روغن باطل روغن گاو و گوسفند و گاو میش
و زیتون و روغن چراغ و امثال اینها که جائز است خرید و فروخت آنها برای سوزانیدن
و چراغ بشرط آنکه شتری اینها را بخرناید که اینها نجس هستند و در سوزانیدن زیر آسمان
بودن ضروریست بلکه زیر سقف سوزانیدن مافعی ندارد و اگر بخزند برای مسابون
نمودن که منفعت عقلانیته دارد احتمال دارد که صحیح باشد و احوط اقتضای سوزانیدن
است و اگر اینها مایع در روان نباشند و نجس شوند باینکه سفت باشند همان قدر نجس
را باید دو انداخت و باقی را بصورت رساند و در کندن احتیاط نماید که مساودت نماید
انچه را که باقی میماند باینکه از زین نجس قدری بکند بنحویکه مساودت نماید باقی را و اگر نجس

العلیه و هو نجس
بپزند و سوزانند
و اگر نجس باشد

روغن باشد فرو نیست که آن نجس را دور اندازند بلکه اگر خواهند بسوزانند چنانکه گفته شد و نمیه
 و پیچیلان مرده این حکم را ندارد بلکه ممنوع است تا شتر عا انتفاع از آن مطلقا چه برای چران
 سوزاندن و چه برای صابون و چه برای غیر اینها پس صحیح نیست خرید و فروخت آنها
 اصلا و بعضی فقها که تجویز نموده اند پاک نمودن روغن نجس را باین که داغ نمایند و در کرا آب
 یا آب جاری بریزند و بعد از آن از روغن آب بردارند یا آنگه در آب قدری بچوشانند و بشویند
 فقها و تجویز نمی نمایند پاک شدن او را مطلقا و حق باشد و راست چه یقین حاصل نمیشود که آن
 بجمیع اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بر فرض اینکه یقین حاصل شود یقین حاصل نمیشود که در
 همین نفوذ در اجزاء و اعماق آن آب مطلقا باشد و آب مضاف نشده باشد بلکه آب مضاف
 میشود ظاهرا بلکه البته و حرام است نیز کسب بجزیریکه تحریم آن بحجت تحریم آنچه مقصود است
 بآن مثل شکلهای که میپرستند کافران مثل بتها و خواجها که ارامنه دارند و امثال اینها
 باینکه خرید و فروخت شوند یا اجرت گیرند برای ساختن بلکه ساختن حرام است اگر
 اجرت گیرند و مثل ساختن است محافظت نمودن و حرمت نمودن و مثل فروختن
 است بخریدن و امثال اینها و ازین قبیل است آلات لهو و لعب مثل نقاره و سورا
 نا و سنج و کمانچه و امثال اینها از آن چیزهاییکه انتفاع از آنها بوجه حرام میباشد و شکسته
 آنها قیمت نداشته باشد و اگر شکسته آنها قیمت داشته باشد و خرید و فروخت شود
 شکستن و خواطر جمع باشد که شکسته میشود ظاهرا مانع ندانسته باشد هر چند احتیاط
 آنست که شکسته شود و بعد از آن فروخته شود بلکه دست ازین احتیاط برندارد و مثل
 آلات لهو و است آلات قمار و زرد و شطرنج و امثال اینها و مثل اینها است
 ساختن ظروف طلا و نقره مخصوص در صورتیکه خواهند استعمال نمایند و حرام است

نیز معامله چیزی با یکدیگر است که مباح است بجز اشیای منکره و اشیای
اسلحه دشمنان دین و مثل دشمنان دین است قطع الطریق و اشیای اینها و غیره
نیست و در اسلام میان آنکه شمشیر و نیزه و تیر باشد از آنچه با یکدیگر میکنند و تضمین
یا آنکه از قبیل زره و کلاه و سپر و محافظت میکنند نعم اگر جنگ میان دو گروه از
مسلمین اتفاق افتاد و مانع نداد که باین دو گروه زره و سپر و اشیای اینها را
محافظت نمایند بدینند بفروختن و غیره تا شمشیر و نیزه و اشیای اینها را
نه بفروختن و نه بفروختن و اگر دشمنان دین یا غیره بفرشده و اشیای اینها را
آنها با کفار دیگر حرب دارند و دفع شتر آنها از مسلمانان میکنند و اصلاً با مسلمانان
جنگ ندارند و ضرر ایشان بمسلمانان نمیرسد مانع ندارد و حرام است تا چیزی را
توطیه نماید یا بانی که شتری نیست اینکه در حضور باید و بگوید که من بکذا شتم
تا آنکه شتری بآن قیمت که بایع خواهد بود و همچنین اگر بایع حرام است بآن شتر
نیز حرام است و هم چنین است حال اگر شتری توطیه نماید یا بانی که بگوید آن
شتر بمشتری که من بکذا بتومی فروشتم بایع گول خورد و حرام است نیز اجابه
داون مسکنه و کشتی ها و چهار پایان برای امر حرام مثل آنکه قمارخانه یا خمرخانه
یا خمر بچای و دیگری ببرند و اشیای آن حرام است نیز فروختن انگور یا مویر یا
خرما و اشیای آنها که با نیکه خمر و شراب مسکر نمایند اعم از آنکه فروختن و اشیای
آن برای این باشد که شراب نمایند یا آنکه برای آن بفروشند تا امید
که چیزی آنها را شراب می سازند و اما اگر ندانند ضرر ندارد و مثل آنست که جمیع
لباس ابریشمی را بفروشند از نامقدی و می آیند و میخرند اگر بفروشند و ندانند

که میخیزد که خود پوشند نفوذ شدت ایشان تا ممکن باشد و اگر نمیدانند بلکه احتمال میدهد که از برای
 زنان خود میخیزد و نه ندارد و هم چنین است حال چیزهایی که براسه زینت کردن پوشش
 و زینت کاران باشد و هم چنین هرگاه براسه آلت کار ایشان یا غیر ایشان از ناسقان و
 ظالمان باشد و خواه چه چیزیکه در مالک آن اعانت برگناه باشد حرام است معاملة کردن
 یا پیشبردن آن و امثال آن هرگاه دانست که گناه است و اعانت برگناه است و اما اگر
 ندانند با کسی که نیست اما در مقام شبهه که بلکه بشود و مصلحت باشد از حوطه او را اجتناب است
 بلکه بجز و احتمال نیز اگر شرک نماید اولویت داشته باشد چه مراتب تقوی که متفاوت است
 و چه در دین نیست و گناه بودن و اعانت برگناه بودن ثابت نباشد و از خود و قضا
 نیست و اگر است نیز معاملة و شرکت الا این نمودن مثل پیر یا و مار و قورباغه و سوسک
 و امثال اینها از آن چیزهایی است که چند است و از آن که نزدیک عقل صحیح باشد معاملة کردن آنها
 و شریع و عین ماله گرفتن یا شریع گرفتن از آنها بلکه در آنها سفاهت می شمارند و اما
 اگر نفع معتد به داشته باشد بحقیقتی که معاملة در آنها سفاهت نباشد هیچ مانع ندارد مثل
 زمین فیل یا حیوان دیگر که براسه پوست میخیزد که قابل قبح و ذمیه نیست و امثال
 آنها از منافع از قبیل آنکه استخوان آنها منتفع شوند یا روغن آنها مثل ماهی یا سگ
 حرام گوشت که روغن آنها براسه کتیم یا با چراغ یا غیر آنها میخوانند و خریدن مثل سبزه
 یا شادوی و امثال آن براسه بود و حبس یا تر نیست و ممنوع است مشرک و فرقه
 سباع و درندگان و اگر به نفع ندارد و شرعاً براسه پوست و موثر گرفتن و امثال
 آن از منافع مانعی ندارد و اما در پوست هر حیوان که گوشت او حلال نیست نماز و حیوان
 که شرکاء الاخره ماله است اما میتوان پوشید چه پاک هستند هرگاه نجس ایشان بپوشد

فوج گوسفند و گاو نمایند **فصل** در بیان سنای در معامله بعضی سبیل حرمت و بعضی سبیل
 که است خوب نیست که فروخته شده مدح نماید آنچه را که فروخته شد و مشتری ندانست نماید و آنچه
 نیست قسم خوردن در معامله چه راست و چه دروغ با آنکه در دعوای منتهیست و در نوشته است
 که شیعیان گناهان میکنند و آثار دروغ نمیکویند یعنی گناه بیند که کسی دروغ میگوید بشود
 که آن شیعه نیست چه شیعه دروغ نمیکوید اگر چه فسق و فجور دیگر بکنند و شاید مراد این باشد
 که کمال در تشیع چنین شیعه نیست و دیگر خوب نیست که کتمان عیب نماید و این حرام
 است بلکه بد حرام است غش با مسلمانان کردن بلکه منع و ادرشده از فروختن با چه
 و باس در حیات تاریک و اینکه این غش است و خیانت با مسلمانان و از آنجمله است
 نم کردن با چه یا چیزی دیگر که نم کردن او را خوش قماش و خوب تر بنظری آورد و اگر آنکه
 نم کردن بحجت دفع ناخوشی آن چیز باشد که اگر نم نماید بد یا بد بنظری آید و حال آنکه بد
 نیست یا آنکه تا تم نماید کسی او را نمیزد یا بسیار بد میخورد و اگر راست زیاده باشد آن سهم
 حرام است و هم چنین ظاهر نمودن متاع خوب و پنهان نمودن بد اگر چه با آب آن خوب
 نمودن بد را بد مثل آنکه روک کا خوش قماش نماید و تبه کار بد را بعضی آن بد
 مگر آنکه مشتری داند که تبه کار چه نخواهد و اینکه از تبه کار خواهد داد و راضی باشد باین لیکن
 در چنین صورتی او را ترکست یعنی نماید خوب را و پنهان نماید بد را هر چند مشتری اطلاع
 داشته باشد و ناخوش است سفر کردن به باعث نقصان دینی میشود مثل آن آب
 بر آید و ضرر دست بهم ندید یا آنکه موجب نجاست بدن یا ثوب شود که تطهیر دست بهم ندید
 یا آنکه نماز بد دست بهم ندید یا آنکه شرط اجز از صحیح مثل ایستادن دست بهم ندید
 یا آنکه یم ملاک شدن نفسان شد یا تفریع عرض و استال اینها که اگر اندر جز ما که اینها خواهم

در این باب در بعضی مواضع
 در بعضی مواضع در بعضی مواضع
 در بعضی مواضع در بعضی مواضع

حرام خواهد بود و در اکثر صورتها بلکه ممکن است در کل و اگر مسئله وارد نشاید مکرره باشد و
 احوط اجتناب است و از آنجمله است کشتی سوار شدن بلکه مخصوص وارد شده است
 که است آن براس تجارت یا تحصیل معاش مگر آنکه منحصر شود تحصیل معاش و تجارت در سوار
 شدن آن و ناخوش است که کارها سه دین و پست را خود متوجه شود بلکه بدلیه که گذارد
 مثل غلام و نوکر و امثال آن مگر آنکه بدیشتر نباشد بلیه کارها سه دین مثل خانه فرید و یا
 ملک یا شستر یا اسب یا امثال اینها خود متوجه شود ناخوش نیست بلکه شاید بهتر باشد
 و ناخوش است بیکار کشتن یا کار ظالم کردن کار که اعانت ظلم او نباشد بلکه احوط اجتناب
 است مسئله و ناخوش است که بیکار بشود یعنی چیزی که احتمال حرامت داشته باشد
 تحصیل نمایند کار در آن کند و اگر احتیاجی خوب داشته باشد ناخوش است ترک کند پس
 از مال فاجر و در دین و امثال اینها اجتناب نکردن ناخوش است و ناخوش است که
 مثل شرابخوار را امین داند که مال خود را دست او بدهد بنسب یا سلف یا سفار و امثال
 اینها الحاصل امین دانستن اینجاعت ناخوش است و هم چنین ناخوش است معامله
 نمودن با بین طایع صحیح ماطلوع آفتاب و خوب نیست معامله با سفاک کردن و آنجا جاست
 هستند که بپردازند هر چه بگویند و بپردازند هر چه بایشان بگویند و هم چنین معامله
 با پست فطران نمودن و هم چنین معامله نمایند الا با کسی که دیگر نشود نماز کرده باشد
 و معامله نمایند با نیکو کسی که پست فطرت میباشد چنانکه مجرب است و نیز خوب نیست معامله
 نمودن با ذو عیال و آنجا که نمی هستند که آفتی بایشان رسیده مثل آنکه کرایه پس
 یا خوره در ایش مثل و شیت یعنی زمین گیر و امثال اینها باشند خوب نیست معامله با آنها
 و آن کسی است که دائما نقصان میکند یا آنکه هر کار که میکند نفع نمی بیند پشت و کمر است

۵
بنی احسان
شهر اسلام آباد

۵۴
از اعلیٰ مقامات
مقامی و دولتی
و غیره
از مقامات
مقامی و دولتی
مقامی و دولتی

نمی کند و ادبارش زده است و ناخوش است معامله کردن با اگر او هر کردی که باشد و بنا
 با ایشان کردن یعنی دختر از ایشان گرفتن و دختر با ایشان دادن چه دارد شده مذمت
 ایشان و اینکه طالع از جن میباشند که پرده از روی برداشته شده اند و ناخوش است
 که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری از بیای که چیزهای از جن دست بردارد و خوب
 نیست که کسی که توقف از وزن کردن خوب نداشته باشد اینک مستوفی وزن کردن
 هم چنین است حال در کیل کردن و خوب نیست زیاد کردن قیمت در وقت ندادن
 و فریاد نمودن آنکه که میخورد این قیمت در بیع من زاد که بیع بازار حراج نیز گویند بلکه وقتی
 که ندادن ساکت شود آنوقت زیاد کردن مانعی ندارد و خوب نیست داخل شدن در سوّم
 مؤمن ملا آنکه مؤمن راضی شود و بر حضرت او باشد و خوب نیست که شهره و حافظ بکند
 و کیل آن جاعتی شوند که از صحرا و کوستانها چیزهای آورند که در آن بلبه بفروشند و همچنین
 و مانع اگر چیزی آورده بشود و بفروشد و خوب نیست که بیرون روند برای فاصله
 که سر راه از ایشان بجزند هنوز نیاورده و در ناخوش بودن این تلقی تا چهار فرسخ است
 هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه بغیر این قصد بود و اتفاقاً بیرون رفت یا برای کار دیگر
 مانعی ندارد و بعد بد آنکه آداب تجارت آنست که اولاً فقه تجارت و معرفت احکام آنرا
 بگیرد و تحصیل نماید و بعد تجارت کند که ان شاء الله تعالی سلام بسیار تحذیر نموده اند از آنکه فقه
 را تحصیل نکرده شروع بآن نماید چه بسیار باشد که در بارها و محلات دیگر افتد و باراشنیدی
 که چه قدر بد است و سزاوار است که تاجر تسویه نماید میان خریده و فروخته بانه آنکه
 کسی را که محاکمه نماید از آن تردید دلیلی که محاکمه نماید گران تر دهد بلکه تسویه میان
 همه مستحب است بفرمودن محاکمه نکن مایع از او بخورد بهتر است چنانکه در خواطرم هست

احکام تجارت
 در کتاب
 و ان شاء الله تعالی

که برین مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت گذارد از جهت علم و صلاح و تقوی بای نیست
و دیگر کسی که بیشتری گفت بیا از من بخر که احسان بتو میکنم سخت تشدید است که بخر از او
بخورد و هم چنین معنی اگر چیزی از او بخرد کسی کند که بخر از او بخورد و الا در حال فروخت
یا آنکه او نیز بر اے تجارت بخورد در این صورت نفی بگیرد اما اگر بهتر است و هرگاه نفی
بگیرد بختی خود که فلان چیز را بر اے من بخر از دیگران بر اے او بخورد و از خود بخرد و نه مسا
هرگاه تاجب را بخر باشد و نزد آن گوینده معروف باشد آن که البته درین وقت
از خود ندیده مگر آنکه قرینه باشد بر آنکه مضائقه ندارد که از خودش نیز برای شش بخرد
و مستحب است با استیجاب سوگند اقامه نمودن نمودن یعنی کسی که چیزی بخرد یا چیزی فروخت
بعد از آن پیشیمان شد و التماس نمود که دست بردارد از معامله دست برداشتن
و پس دادن ثواب عظیم دارد چه وارد شده است در حدیث که کسی که چنین نمود و
دست برداشت خداوند عالم در قیامت دست از گناهان و لغزشهای او ببرد
و مکرر توبه نموده اند که بعد از دست برداشتن بهتر میفروشند یا بهتر میخرند و مستحب
است نیز در وقت دادن راجح و زیاد و ترک بدیند و در وقت گرفتن بعکس
یعنی کمتر بگیرد و سامحه کردن در خرید و فروخت و آن چنان تنگ نگرفتن و مسا
نمودن نیز مستحب است چه خدای تعالی چنین کسی را دوست میدارد و همچنین
سامحه نمودن در گرفتن دین که آن کسی طلب دارد و در پس گرفتن قرض نیز مستحب
است و خدا دوست بسیار و چنین کسی را و هم چنین کسی را که مسا می نماید در قرض
پس دادن و در دین مردم را دادن که زودتر و آسان تر بدو آید اما کسی که بعضی
اوقات بهتر است مثل آنکه معامله اش با برادر و بی نباشد چه وارد شده که مغبون

شده نه محمود است و نه ماجر یعنی نه مردم او را ستایش میکنند و نه ثواب دارد و و چنانکه
برای حج بیغریز یا برای کفن مسافر کردن در آنجا ثوابش و استجابتش شدیدتر است
و نافوش است تا جبراً که اول کسی باشد که داخل بازار شود و مستحب است که هرگاه داخل
بازار شود و عایکه وارد شده بخواند و مستحب است نیز که هرگاه چیزی را خرید سه مرتبه بگیرد
بگوید و شنایتین نیز بگوید و مستحب است نیز که هرگاه نوشته از تجارتی بر او تفسیر نماید که بخ
بگوید بدینگونه منتقل شود و بگیرد و آنکه هرگاه از تجارتی بربح برای آن حاصل شود و برای
آیستد و مستحب است که در اقل وقت نماز کند و بعد مشغول تجارت شود و مستحب است
پنهان داشتن مال و خریدن املاک و انداختن عالم فصلی در عقیدت مشهور میان
انما آنست که حصیعه در بیع شرط است پس اگر بدون حصیعه معامله با بطلان آنست
بایع باید حصیعه را ببنده می و مشتری ثمن را بایع بیاورد باینکه بایع باید حصیعه را
این داد و مستند از فریته و اماره ظاهر باشد که مرا و طرفین مبادی است و باینکه بایع
از فقها چنین داو و مستدر را باطل میدانند لکن مشهور آنست که صحیح است باینکه
که نقل میشود مال هر یک بدیگر بطریق مبادی حقیقه لکن لزوم نیست یعنی نیز که
است آن نقل و میتوانند هر یک بعین مال خود برگردانند مادامیکه عوض نشان هر
حصیعه باقی باشد پس اگر آن مال را آنکه گرفته بود عوض داد و مال شخص دیگری یا آنکه
تصرف در آن نموده که بینه باقی نمانده مثل آنکه رنگ کرده پارچه را تسلط ندارد که پس
بگیرد چه رنگ مالک از دیگر است که در آن پارچه بعنوان غصب نشده بلکه حصیعت
شخص شده پس چگونه ملک دیگری را غصب میتوان گرفت و هم چنین نمیتواند
آنکه رنگ کرده قهرای پس بدید که ساده گرفته بود چگونه قهرای رنگ کرده پس بدید

باینکه بایع باید حصیعه را ببنده می و مشتری ثمن را بایع بیاورد باینکه بایع باید حصیعه را

و شاید مثل زنگه کردن باشد آنکه آرد نمود و گندم را و نان نمود آرد را و اشال اینها
و اگر تصرفی نماید در احدی و عیضین که موجب نقص شود و صاحب اولی همان را قبول کند بے
خواستن عوض آن نقص مثل آنکه چیزی را از آن خورد یا پوشید و صاحبش دوست از اینها
برداشت و بخشید تسلط دارد و کس پس گیرد و اگر عوض بر طرف شد یا تصرف و تأخیر شد
بجمله یک گزشت لزوم بهم میرسد مگر آن صورت که گفتیم که بیچ ماله در آن خرج نکرده باشد
و بیچ عمل و کاری نکرده باشد و قدری را تصرف کرده باشد یا تصرف مثل پوشیدن
باشد و صاحبش استقاط حق کرده باشد و آنچه گفتیم میتواند قهر مال خود را پس بگیرد
هرگاه عوضی که گرفته بعینه پس دهد و اما آنکه تصرف نموده قهر نمیتواند پس داد
هر چند تصرف بسیار کم نموده مثل آنکه یک ساعت پوشیده یا یک دقیقه یا آنکه یک انگشت
از آن خورده باشد و مشهور در دست تراست بلکه از ظاهری بعضی نقل شده است
که این مبایعه است حقیقه و احوط آنست که بروش مشهور بنا گذاشته شود و ظاهر
نزد حقیر آنست که اگر صیغه غیر عربی خوانده شود بفارسی یا ترکی یا غیر مبایعه میشود
حقیقه یعنی لزوم بهم میرسد و از جمله شرطهای مبایعه اینست که با بیع و شتری
هر دو باید عاقل و بالغ و رشید باشند بنا بر مشهور و اگر ظاهراً هر شود که پدر یا مادر یا شخص
و دیگر چیزی داده اند بنا بر آنکه بر اے ایشان بفروشد یا معامله دیگر نماید ظاهراً بیع
نماینده باشد چه معامله را حقیقه ایشان میکنند و طفل بمنزله آلت کار ایشانست
و غلام و کنیز هرگاه خواهند خرید نمایند و یا ذوقت نمایند یا بدادن مالک نشان باشد
و شرط دیگر آنکه مال خود را بفروشد یا بیع و مال خود بخرد و شتری و اگر مال خود نشان
نباشد باید یا کسلی صاحب مال یا ولی او باشند یا نیکه پدر یا جد پدری یا وصی پدری یا وصی جد پدری

او باشند یا حاکم شرع یا امین حاکم شرع باشند یا مونسان حسبه اگر حاکم شرع نباشد
 آنگاه وکیل پس باید که وکیل صاحب مال بانفی و عاقلی و رشیدی باشد و وکیل خود
 هم عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد و اگر خرید و فروخت را آن وکیل خودش بکند تضرع
 صحیح است مادام که موکل او زنده باشد و عاقل و رشید باشد و آنگاه پدر و جد تصرف
 شان تصرفی است نسبت بفرزند چه پسر باشد و چه دختر باشد آن فرزند
 مادامیکه آن فرزند بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از آنکه عاقل و بالغ و رشید
 شد ولایت شان قطع میشود و اختیار شان بر طرف میشود و تصرف شان در
 حال اختیار شان باید خلاف صلاحیت آن فرزند نباشد و هرگاه چنین نباشد برای
 خود شان نیز نمیتواند بخرند و از خود موکل نفروشد مگر آنکه از قرین و بیخاطر
 و آنگاه وکیل پس براس خود بخرد و از خود بموکل نفروشد مگر آنکه از قرین و بیخاطر
 جمع شود که راضی است و احوط آنست که بزبان گوید که از خودم برای تو بیخردم یا برای تو
 بیفروشم که مباد از روی دراندازی راضی شود که جبر روی بد است البته باید رضا ظاهر شود
 علاوه آنکه چنان چیز باید گمانی و چه کینه دارد خوب نیست خود را چه کین نماید و ویتها که تقیم
 تصرف شان بعد از موت پدر و جد منفعی است و صحیح است و تصرف حاکم شرع و امین
 او وقتی صحیح است که بالغ نباشند یا دیوانه باشند یا حاضر نباشند یا آنکه حق و جوی
 که باید بیند نمایند و دادن او موقوف باشد بر فروختن مال او یا سنبه باشد
 یعنی رشیدی نداشته باشد که مال خود را تواند ضبط کند یا آنکه گول بخورد یا آنکه سب
 نراند و ایشال آنها و حاصل آنکه اصلاح مال خود نتواند نمود بسیار باشد که صرف نماید
 و ما غرض غیر محیی و چیزیکه لائق بجالش نیست این بود که بسیار از بعضی از شرایط است که

بہمین قدر شد *

واللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلاً * انتم والحج والعمرة
للہ ومن حج البیت واعتمر فہ جنک علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی جعلنا من حجاج بیت الحرام ورنقنا ماء زمزم
والمقام فی المقام والصلوٰۃ والسلام علی سید الانام وآلہ وصحبہ
البرکۃ الکرام واللعنۃ علی عداہم ما دامت النور والظلم
وتبدا انجہ معلوم میشود وافرودہ شکار شریعت مدار حجۃ الاسلام ہر کا حاجی میزرا محمد حسن
النجفی شہید از ہی دام ظلہ انجہ بر شخص مکلف بحجۃ الاسلام واجب میشود صورت آن اجالا
کہ مکلف قبل از شروع دوران باید اجزای آنرا اجالا بداند چنانچہ اجزای نماز را قبل از
شروع باید بداند آنست کہ اولاً احرام می بندد از برائے عمرہ تمتع بقصیر کہ خواہد
آمد بعد از آنکہ داخل مکہ شد طواف عمرہ میکند یعنی ہفت بار میگردد بدو رختانہ کہ
کہ ہر دورہ را شوط گویند و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند در خلف مقام
ابراہیم علی نبیائہ وآلہ علیہ السلام و بعد از آن سعی میکند یعنی راہ میرود میان صفا
و مروہ کدو سکاند ہفت بار رفتن از صفا بہ مروہ یک بار است و مراجعت از مروہ بہ
صفا بار دیگر محسوب است بعد از آن تقصیر میکند یعنی اندکے از ناخن یا موی خود
سیکد و چون ازین فارغ شود ہر چہ او بسبب احرام حرام شدہ بود از برای احوال
میشود مگر ہر تراشیدن و صید کردن در حرم باین جبت آزار عمرہ تمتع مینماید
و حج اورا حج تمتع میگوتیکد کہ شخص مکلف بعد از ادائے عمرہ میتواند تمتع شود یعنی تمتع

و سئل ذشود بچیز ناسیک بعد از احرام برا و احرام شده بود و چون نزدیک روز نهم شود
 باز نایا احرام می بندد از براسه حج تمتع از مکّه بتفصیل که خواهد آمد و میرود و بسوی عرفات
 که نام موضعی است در چهار فرسخی مکّه و از ظهر روز نهم تا مغرب آنجا میماند و شب را آنجا
 کوچ میکند و بمشعر الحرام می آید که در دو فرسخی مکّه است تخمیناً و در آنجا میماند از طلوع
 فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب و از آنجا می آید بسوی منی که نام موضعی است
 قریب یک مکه و در آنجا سه عمل بجای می آورد اول رمی جمره یعنی انداختن سنگی بزره جمره
 عقبه و دوم ذبح یا خریدی سوّم تراشیدن سر یا گرفتن از سویا ناخن و بعد از آن
 بکّه مراجعت میکند و طواف زیارت میکند بدستور سابق بعد از آن نماز طواف
 میکند بعد از آن سعی مابین صفا و مروه می نماید بطور گذشتّه و بعد از آن طواف نثار
 میکند چنان باشد و چه مرد و چه طفل و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند و بعد
 از آن مراجعت میکند بمنی از برای ماندن در آنجا شب یازدهم و شب دوازدهم و در
 روز یازدهم و دوازدهم نیز رمی جمرات میکند و بعد از این اعمال در منی فایز می شود
 از تمام اعمال حجّه الاسلام که در ذمه او بود و اگر شخص مکلف بکج جا بل باین افعال
 باشد در ابتداء احرام لکن قصد کند که حج واجب بر ذمه او را بجای آورد و بر نحویکه
 بعد از اشتغال بعمل بر او شخص خواهد شد مثل اکثر عوام که قصد میکنند ایتان عمل را
 بر طبق رساله که در دست است یا بر طبق قول یا عمل مجتهدی که به مراد او هستند
 ظاهر اعمال و صحیح خواهد بود چنانچه از بعض روایات متفاد میشود و اما صورت حج
 تمتع تفصیلاً پس اول افعال آن عمره است چنانکه دانستی و چون واجبات
 عمره پنج بود و واجبات حج پانزده بود پس مجموع بیست واجب می شود فصل

در احرام عمره تمتع سه امر واجب است اول از آن نیت است باین نحو که محرم میشود با حرام
عمره تمتع از فرض حجة الاسلام بحجت اطاعت فرمان خداوند عالم دو قسم گفتن چهار تلبیه است
سوم پوشیدن دو جامه احرام است پیش از نیت و تلبیه و طریقه تلبیه بنا بر احوط بلکه استحباب
آن اینست **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّكَ**
الْمُحَمَّدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و اگر بگوید **وَالْمَلِكُ لَكَ**
لَا شَرِيكَ لَكَ بد نیست و تصحیح این فقرات واجب است شل صحیح کردن
تلبیه الاحرام و قرات حمد و سوره و ذکر در نماز واجب و چونکه حقیقت احرام باز داشتن
نفس است بر ترک اسوری چند پس ناچار است از معرفت آن اسور بلکه احوط بر آن
آنهاست پیش از نیت احرام قصد گفتن از آنها نماید بلی التفات بآنها تفصیلا
در وقت نیت احرام لازم نیست و آنها بیست و چهار چیز است در اینجا ذکر شده
است باجمال تا سهل باشد ضبط آنها اول شکار صحرائی و دریائی و اعانت کردن بآن
اگر چه باشد بهر چه بنین خوردن و نگاه داشتن و قوم جماع با زنان بلکه مطلق
التذاذ از زنان هر چند بدست بازی و نگاه کردن بشهوات باشد سوم عقد
کردن زنان و شاید بر عقد شدن بلکه مطلق شهادت دادن بر عقد هر چند تحمل آن
شده باشد قبل از احرام چهارم ستمنا است مطلقا یعنی طلب منی کردن بدست
و غیره هر چند خیال یا بملا عبه با زن یا کثیر خود باشد پنجم استعمال طیب است یعنی
بوی خوش شل مشک و زعفران و غیره و احوط ترک استعمال ریاحین است ششم
پوشیدن لباس دوخته و شبیه بر دوخته شل کلیه و کلاه که از نمند می آید هفتم ستر
کشیدن بسیار کدران زینتی باشد هر چند قصد زینت نکند و احوط اجتناب از

مطلق مرد است بقصد زینت هشتم نگاه کردن در آینه است اما عینک و نظری
کردن در آب صاف اقوی جواز مرد است نهم پوشیدن موزه و چکر و جراب و
هر چه تمام پشت پارا بنوشانند پوشیدن تعلین بآشغال است دهم فسوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضی دشنام دادن و معاشرت کردن را ملحق کرده اند و شبدر
تحریم اینها نیست یازدهم جدال است و آن گفتن کلا والله و بلی والله است
و احوط الحاق مطلق عین است و در مقام ضرورت جایز است دوازدهم کشتن
جافوران ساکن در بدن است مثل شپش و کبک و کشته و انداختن آنها غیر از کشته
سیزدهم انگشت زدن بجهت زینت نه بجهت استیجاب و احوط ترک استعمال جنا
است بقصد زینت حتی قیل از احرام اگر اثر او باقی بماند تا زمان احرام چهاردهم
از پراستن پوشیدن زیور است بجهت زینت مگر آنچه را که عادت داشته است
پیش از احرام پانزدهم روغن مالیدن ببدن هر چند خوشبو نباشد بجهت ضرورت
شانزدهم از آلودن مواست از بدن خود یا غیر خود مطلقا هر چند یک موا باشد بجهت
ضرورت هفدهم پوشانیدن مرد است سر خود را حتی بگل و خا و ارتاس مطلقا
و گوشه ها طاهر از سر محسوب است هجدهم پوشانیدن زن است روی خود را
بنقاب و غیر آن و هم چنین بعضی آنرا مکرر القدریکه من باب المقدمات بجهت پوشانیدن
مسافر از برای نماز و بعد از نماز فوراً بر دارد و نوزدهم سایه قرار دادن مرد است با
سر خود در حال منزل طے کردن نه در منزل بیستم بیرون آوردن خلعت از بدن
خود نه غیر چند بجز آتشیدن بدن یا سواک کردن باشد بیست و یکم ناخن گرفتن
دست و پا است هر چند بعضی از آن باشد مگر در صورت اذیت پس فدیة سید

و فدیة آن یکت است بیست و دوم کردن و ندان است هر چند خون بیرون نیاید
و بعضی گفته اند کفاره او یک گو سفند است بیست و سوم کردن درخت و گیاهی
که در حرم روئیده شده است الا از خرد درخت میوه با و خرما که در ملک خودش باشد
بیست و چهارم سلاح برداشتن مثل شمشیر و نیزه و هر چه یراق و آلت حرب گویند
مگر بجز خنجر و کتب و اجبات طواف و بعضی از احکام آنست بدانکه مکلف عمره
تمتع بعد از دخول بمکه عظیمه واجب است که ابتدا کند بطواف خانه کعبه و طواف ازارک
عمره است و کسی که عمار او را ترک کند یا چنینکه متمکن از آن نشود پیش از وقوف بمرقا
عمره او باطل است چه عالم بمسبکه باشد و چه جاهل و ظاهر حج او حج افراد میشود و چنانچه
قصای حج بر او در سال آئینده قوی است اما واجبات طواف که منرا و راست
پیش از طواف آنها را بداند که طواف او بر وجه صحیح و شرعی واقع شود و انشاء الله
یری الذیقه بشود و آرزو امر است پنج آن شتر طایع است بمنزله مقدمات سهفت
از آن واجب داخل در طواف است بمنزله مقدمات شتر طاول طهارت از حدث
یعنی وضو و غسل یا تیمم بدل از آن و راست بجهت ابا و طواف و جنب تیمم یا لب میگردد
و هم چنین حایض شتر دوم طهارت بدن و لباس است از نجاست هر چند نجاسته
باشد که در نماز مغفوت است مثل خون کمتر از یوم و خون جروح و قروح بنا بر احوط
شتر سوم ختنه کردن است در باره مرد آن نه و زمان هر چند طفل باشد بنا بر احوط
و بدون ختنه طواف نساء و از ایشان باطل خواهد بود شتر چهارم ستر عورت است
بنا بر احوط بلکه اقوی و معتبر است و از آن ابا و بلکه احوط ملاحظه جمیع شرائط است
مصلی است در آن شتر پنجم بیت است و چنین کند که سهفت و در طواف خانه کعبه

میکنیم طواف عمره تمتع از فرض حجۃ الاسلام قریبه الی الله و آتاهفت واجب داخل پس
اول اذان ابتدا سبکچرا الاسود است و قدری پیش اذان بایستد بجهت یقین
من باب المقدّمه در وقت نیت کردن کافیست دو مضم نمودن هر دو رداس سبکچرا
و قدری بیشتر برود من باب المقدّمه در شوط نهم بجهت یقین کافیست سوم
آنکه در جمیع احوال طواف خانه کعبه را بطرف دست چپ قرار دهد پس اگر رو بخانه یا
بجهت یحانه بشود از طواف محسوب نیست چهارم داخل کردن حجر حضرت اسمعیل که
مدفن مادران بزرگوار و بسیار از انبیاء است در طواف خود پنجم بودن طواف است
در میان خانه کعبه مغظمه و مقام حضرت ابراهیم و جمیع جوانب مطاف بحسب سنت
ششم خروج طواف کننده است از خانه و آنچه از خانه محسوب است مثل شافعیان
و آن صغیه کوچک است در اطراف خانه کعبه نهم آنکه هفت شوط طواف کند یعنی
هفت دوره نه زیاد و نه کم پس اگر چیزی زیاد کند یا کم کند تفصیل دارد اما واجبات
بعد از طواف بد آنکه واجب است نماز طواف بعد از طواف بجا آورد و آن دو رکعت
است مثل نماز جمیع در واجبات و مقتضات و تعارضات و سایر امور متعلقه به نماز
بد آنکه شخص مکلف کج در همه اوقات باید سعی و اهتمام در محبت نماز خود داشته باشد خصوصا
وقتی که اراده حج داشته باشد اگر کسی واجبات نماز از قرات و غیره قضا کند و باطل
است و هم چنین حج اول پس بری الذمّه نخواهد شد و اگر ممکن شود نماز طواف را در
مقام ابراهیم بجاعت گذارد از دو غزوه قرات حمد و سوره فارغ خواهد بود اما ذکر رکوع
و سجود و نشاندن و سلام باید درست کند و واجب است بر شخص مکلف که نماز طواف
را در مقام ابراهیم بجا آورد و احوط مبادرت با بیان آن است بعد از طواف و ط

این طواف واجبات
کردن نماز طواف
مدینه است
نمیباشد
میزان

آنست که در پشت مقام بجا آورد و با عدم تکلیف در یک از دو جانب مقام بجا آورد و بعد از نماز آنجه بر او واجب است سعی مابین صفا و مروه است هفت مرتبه نه زیاده و نه کم و ابتدا از صفا و ختم نموده است و آن دو مکان معین است نزدیک مسجد الحرام و سعی مثل طواف رکن است و حکم ترک آن عمدّاً و سهواً مثل طواف است و واجب است ابتداء از جز اول صفا یا نکه یا شنبه یا را یا چپا ندیک جز اول مسافت و اگر چهار درجه در صفا و مروه بالا رود احتیاج چپا نیدن پا و سر انگشت پا نیست و بعد از آن تقصیر است در عمره تمتع و آن قدری از شارت یا ناخن گرفتن است و اما واجبات حج احرام از نکه معظمه است و افضل ما کن نکه مسجد الحرام است و افضل ما کن مسجد الحرام حجاز است یا مقام و وقوف بعرفات است و واجب است بنا بر احوط بودن در اینجا از بعد از زوال روز نهم تا مغرب شرعی در حال اختیار و اینجا توبیخ میکند بسبب مشعر الحرام و احوط و جوب بیست و نه شب عید است در مشعر الحرام و واجب است وقوف بمشعر الحرام از طلوع صبح روز عید احوط و جوب ماندن است تا طلوع آفتاب و اما واجبات منی سه چیز است اول رمی جبره عقبه که نزدیک بمکه معظمه است و دوم ذبح یا خرمه ای است یعنی قربانی کردن سقوم تراشیدن سر یا تقصیر است و بر بعضی اختیار حلق است و اما کیفیت طواف حج تمتع مثل عمره تمتع است و طواف نسأ مثل طواف حج است و سعی در حج تمتع مثل سعی در عمره تمتع است و نماز طواف حج و طواف نسأ مثل طواف عمره تمتع است و اما طواف نسأ سعی ندارد و دیگر از واجبات بیست و نه شب یا نهم و دوازدهم و رمی جبرات ثلاث در روز یازدهم است و دوازدهم و بعد از زوال روز دهم مستحباً از برای طواف و داع عود و بمکه معظمه

می نماید فصل به انکه استحباب است در وقت شروع در غسل احرام کردن که این دعا را بخواند
 بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي تَوَدُّرًا وَطَهْرًا وَآمِنًا مِنْ
 كُلِّ خَوْفٍ وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْنِمَ اللَّهُمَّ طَهِّرْ فِي وَطْئِي وَطَهِّرْ لِي
 قَلْبِي وَاشْرَحْ قُدْرَتِي وَأَجِدْ عَلَيَّ السَّالِمَةَ مَحَبَّتَكَ وَمِدْحَتَكَ
 وَالشَّانَاءَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ لِي إِلَّا بِكَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِيَامَ دُعَائِي
 التَّسْلِيمَ لَا مَرَكَ وَالْإِسْبَاحَ بِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسُحُبَاتِ وَرَقَّتْ بِرَشِيدِنِ بِلَاسِ احْرَامِ اَيْنِ دَعَا رَا بَخَوَانِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي
 مَا اُولِي بِي بِهِ عَوْرَتِي وَ اُوْدِي فِيهِ فَرْصَتِي وَ اَعْبُدُ فِيهِ رَجِيءِي وَ
 اَنْتَهِي فِيهِ اِلَى مَا اَمَرَنِي رَبِّي اُحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَدْتُه كَقَبْلَتِي
 وَ اَرَدْتُكَ فَاَعَانَنِي وَ قَبَّلَنِي وَ لَمْ يَقْطَعْ بَيْنِي وَ وَجْهَكَ اَرَدْتُ فَسَلِّتَنِي
 فَهُوَ حِصْنِي وَ كَهْفِي وَ حُرِّي وَ طَهْرِي وَ مَلَكُ دُعَائِي وَ كَجَائِي وَ مَجَائِي
 وَ ذُخْرِي وَ عُدَّتِي فِي شِدَّتِي وَ رَحْمَتِي وَ بَعْدَ اَنْ شَشْ رَكَعَتِ نَازِ احْرَامِ
 بَعْلُ آوَرِ وَ سَتَحَبَاتِ اسْتِجَابَ لَكَ وَ اَمِنْ بِوَعْدِكَ وَ اَتَّبِعْ
 اَمْرَكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ لَا اُوْتِي إِلَّا مَا وَ قَيْتَ وَلَا اُخْذُ
 إِلَّا مَا اَعْطَيْتَ وَ قَدْ ذَكَرْتُ اِحْجَرَ فَاسْأَلُكَ اَنْ تَعِزَّنِي لِي عَلَيْهِ عَلَى
 كِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَقْوِيَنِي عَلَى مَا ضَعُفْتُ
 وَ تَسْلِمَ مِنِّي مَنَاسِكِي فِي لَيْسِي مِنْكَ وَ عَاقِبِي وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَفْدِكَ
 الَّذِينَ رَضِيتَ وَ ارْتَضَيْتَ وَ سَمَّيْتَ وَ كَتَبْتَ اللَّهُمَّ اِنِّي وَ حُجَّتِي

مِنْ شَفَقَةٍ بَعِيدَةٍ وَأَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ مَنْ صَانِكَ اللَّهُمَّ فَتَحْ لِي
 حُجَّتِي وَعَمِّرْ لِي وَسْطَ بَيْتِكَ وَوَقْتُ ذِي عَمْرَةٍ مَعَ ابْنِ دُعَارٍ بِخَوَانِدِ اللَّهِ
 أُرِيدُ التَّمَتُّعَ بِالْمُحَرِّ إِلَى حُجَّهِ إِلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَالْإِمَامَانِ عَرْضَ لِي شَيْءٍ يُحْبِسُنِي فَعَلَّيْنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي لِقَدْرِكَ
 الَّذِي قَدَّرْتَ عَلَى بَعْدَانِ نَيْتِ احْرَامِ كَأَوَّلِ حِرَارِ عَمْرَةٍ اسْتَمَائِدٍ وَوَيْدِ
 وَارُودِ شَدِّهِ اسْتَمَائِدِ كَرَمِ مَقَامِ تَلْبِيَةِ بَابِ نَحْوِ بَوَيْدِ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ التَّحَدَّ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ
 لَكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تُبْدِي عِيَّ وَالْمَعَادِ
 إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ دَاعِيَا إِلَى خَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 غَفَاتَا لِدُؤُوبِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلُ السَّالِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 ذَا الْجَدَلِ وَالْأَكْرَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مَرْهُوْبًا وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ
 لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تُبْدِي عِيَّ وَالْمَعَادِ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَافِ
 الْأَرْوَاحِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا
 كَرِيمَ لَبَّيْكَ وَسُحْبِ اسْتَمَائِدِ كَرِيمِ فَفَاتِ رَانِ بِخَوَانِدِ لَبَّيْكَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ
 مُحَمَّدٌ وَالْمُحَمَّدُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ حُجَّةٌ أَوْ عَمْرٌ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَهَذِهِ
 مَحْسُومَةٌ مُتَعَدِّةٌ إِلَى حُجَّهِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلُ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
 تَامَهَا وَبَدَعَهَا عَلَيْكَ وَسُنَّتِ اسْتَمَائِدِ كَرِيمِ دُخُولِ دُرِّمِ ابْنِ دُعَارٍ بِخَوَانِدِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمَنْزِلِ وَ
 قَوْلِكَ الْحَقِّ وَآذَنْ فِي النَّاسِ بِأَحْجَرِ يَأْتُونَكَ بِرَجَاءٍ لَا مَعْلَى لِحُلِّ ضَلَالِهِ

يَا بَدِيعَ مَنْ كُلِّ فَمَجْمُوعِي أَللَّهُمَّ إِنِّي أَرْجُو أَنْ أَلُوكُنَ مِنْ أَجَابِ دَعْوَاكَ
وَقَدْ جِئْتُكَ مِنْ شَقَةِ بَعِيدَةٍ وَفَجْمُوعِي سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَصَاحِبًا
لَكَ مُطِيعًا لَأَمْرِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ
فَلَاكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لِمَا بَيَّنَّنِي بِهِ الرَّحْمَةُ الزُّلْفَةُ عِنْدَكَ
وَالْقُرْبَةُ إِلَيْكَ وَالْمُنَازِلَةُ إِلَيْكَ وَالْمَغْفِرَةُ لِي لَدُنْكَ وَالْثَوَانَةُ
عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَيِّمْ بَدِيعِي عَلَى النَّارِ
وَالْهَمِيمِي مِنْ عَذَابِكَ وَتَعَايَاكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سُبْحَانَكَ
وَقَبِيحَكَ بِرُوحِ الْحَرَامِ سَبِيحَتُكَ نَمَاءً عَائِنَ دَعَا نَجْوَانِ السَّلَامَ مُعَلِّيكَ أَيُّهَا
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِإِذْنِهِ وَمِنْ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَ
مَا شَاءَ اللَّهُ وَعَلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرِ الْأَسْمَاءِ
بِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَرَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَسَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ أَسَلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ
وَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ
أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَعَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ
وَعَلَى أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَسَلَامُ اللَّهِ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

وَأُحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعِزَّنِي مِنْ
طَاعَتِكَ وَمِنْ مَنَائِكَ وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ أَبَدًا أَمَا بَعِثْنِي مِنْ نَسَاءِ
وَقَبَائِلِ وَأَشْرَفِ اللَّهِ الَّذِينَ جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَجَعَلَنِي مِنْ نِجَائِهِ
اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَنَسِيتُكَ فِي بَيْتِكَ وَعَلَى كُلِّ مَا فِي حَقِّ لِي أَنْ أَتَاكَ وَ
مَنَازِلَكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَا فِي وَأَكْرَمُ مَرْفُوعٍ فَاسْأَلُكَ يَا اللَّهُ بِأَسْمَائِكَ بِأَنَّكَ
أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَبِأَنَّكَ وَاحِدٌ
أَحَدٌ صَدَدٌ لَمْ تَلِدْ وَلَدًا وَلَمْ تُوَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفْوًا أَحَدٌ وَأَنْتَ مُحْتَدٌ
عَبْدُكَ وَمَسْئُوكُ صَلَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ يَا جَوَادِ سُبْحَا
كَرِيمُ يَا مَاجِدُ يَا جَبَّارُ يَا كَرِيمُ اسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ خُفَّتِكَ إِيَّايَ
بَيْنَ يَدَيْ إِيَّاكَ أَوَّلَ مَنْ يُعْطِينِي فَكَفَّكَ مَقْبِرَتِي مِنَ النَّارِ لَعَلَّكَ
مِنْ رَجَائِكَ اللَّهُمَّ فَمَنْ رَقِيبِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ
الْحَمْدُ لِلطَّيِّبِ وَالْحَمْدُ لِلطَّيِّبِ شَرِّ شَيْءٍ طَيِّبٍ إِلَّا لَكَ وَالْحَمْدُ لِلطَّيِّبِ
فَسَقَةِ الْقَرِيبِ وَالْعَجْمِ وَالرَّقِيقِ سَاعِدَتِ نَمَائِدِ زَيْنِ دَعَاكَ مَزْكُورِ شَرِّ
وَعَارِجِ نَجْوَانِ وَحَالِيكَ الْيَسَادَةِ بِأَسْمَاءِ الْحَرَامِ كَوَيْدِ السَّادَةِ مَعْلِيكَ
إِنِّي أَنَبِيٌّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لِيَسْمِعَ اللَّهُ وَيَأْتِيَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا
شَاءَ اللَّهُ وَالسَّادَةِ مَعْلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّادَةِ مَعْلَى رُسُلِ اللَّهِ
وَالسَّادَةِ مَعْلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأُحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَاسْتَعِزَّنِي مِنْ
أَزْدِ دُخُولِ دَرَجَاتِهِ بِأَسْمَاءِ الْحَرَامِ وَدَعَا نَجْوَانِ دَعَا نَجْوَانِ اللَّهُمَّ إِنِّي
اسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا أَوَّلَ مَا سَأَلْتُ أَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ

سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ وَتَضَعُ عَنِّي وَرَدِي اُحْمَدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَاغَفَنِي بَيْنَهُ
 الْحَرَامَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَشْهَدُكَ اَنْ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامُ الَّذِي جَعَلْتَهُ
 مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاَمْنًا مَّبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اِنْ الْعَبْدَ
 عَبْدُكَ وَالْبَلَدَ بَلَدُكَ وَالْبَيْتَ بَيْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ حُجَّتَكَ
 وَاَوْفَ طَاعَتِكَ مُطِيعًا لِّاَمْرِكَ رَاضِيًا بِقُدْرِكَ اَسْأَلُكَ
 مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ اَلْبَيْتِ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اَللّٰهُمَّ اِفْتَحْ
 لِيْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعِزِّنِيْ بِطَاعَتِكَ وَفِرْ مَنَائِكَ وَبِتِ
 اسْتَكَرْ دُرُوقَتِ نَظَرِ رَدْنِ كَيْسِهِ اَيْنَ دَعَا ابْنُو اَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَظَّمَ
 وَشَرَّفَكَ وَكَرَّمَكَ وَجَعَلَكَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَاَمْنًا مَّبَارَكًا
 وَهُدًى لِّلْعَالَمِيْنَ وَفَتَى كَرَمَازِيْ حَجَرِ الْاَسْوَدِ شَدِيدِ الْاَزْدِ وَخَوَلِ دَرْسِي الْحَرَامِ
 بَايَسْتُ دَايِنَ دَعَا ابْنُو اَمْدُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ
 لَهُ وَآشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَمْنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ
 بِالْمُجْبِتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِالذَّوْلِ وَالْعُزْلِيِّ وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ
 بِمَعَادَةِ كُلِّ نَبِيٍّ يَكْفُرُ بِرَبِّهِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ بِسِوَى حَجَرِ الْاَسْوَدِ سَدِّ الْبُورِ
 اَللّٰهُمَّ مَتِّعْنِيْ بِحِمَارِ رَقَّتَيْنِ وَبَارِكْ لِيْ فِيْمَا اَتَيْتَنِيْ وَابْنِ دَعَا
 پيش از طواف نزو حجر الاسود بخواند و چون نظرش بر حجر الاسود افتد رو بسوی
 او کند و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا اَوْ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
 لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
 وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ مِمَّا احْسَنُ وَاَحَادِثُ

کافعی

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ الْمُبِينُ وَبِعِيتِ وَيُمِيتُ وَ
 يُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ
 بَارَكْتَ وَفَرَحْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ
 وَسَلَامٌ عَلَى أَجْمَعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَامْحُذِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأَصْدَقُ رُسُلَكَ وَأَتَّبِعُ كِتَابَكَ
 وَدُرُوتِ بوسیدن و دوست ماییدن بحر الاسود مستحب است این دعا را بخوانند
 اللَّهُمَّ آمَنَّا بِكَ أَذْيَتَهَا وَمِثْقَالِ نِعَاهُ نَبِيَّكَ لِشَهَادَتِي بِالْمَوَاقِفِ
 اللَّهُمَّ تَقَدَّرَ بِكَ بَلَاءُكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ
 وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ
 وَبِعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَوَرَأَيْتُ كَرِهْتُ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُ
 اللَّهُمَّ إِلَهِي بَسَطْتُ يَدِي وَنِعْمَ عِنْدَكَ عَظُمَتِ رُغْبَتِي وَاقْبَلْ شُكْرِي
 وَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ
 الْخَيْرِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهَمِّ مَنِ سَخَبَ اسْتِ وَرَحَالِ طَوَافِ خَوَانِ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُشْفِي بِسْمِ عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ كَمَا
 يُشْفَى بِهِ عَلَى حَبْدِ الْأَرَمِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ عَمْرُكَ
 وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ وَأَسْأَلُكَ
 بِاسْمِكَ الَّذِي كَفَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجِبْتَ لَهُ

وَالْقِيَتَ عَلَيْهِ حَبَّةَ مِنْكَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ
لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَقْدَمَ مِنْ وَثْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ كَائِمَتَهُ
عَلَيْهِمُ يَهْتِكُ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا اسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَنَا وَخَرَّتْ
سُؤَالُ غَايَةِ السَّارِ أَنْتَ بَابُ مِيرَادٍ وَاسْتَحْبَابِ اسْتِوَاظِ طَوَانِ كَرِيمِيَّةِ
كَمِيرَادِ مِيرَادِ مِلْوَاتِ مَحْمُودِ الْبَرِّ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ
مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ مِيرَادِ
وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ
الْمُسْتَجِيرِ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاعْتِنِي وَوَالِدِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي وَ
أَحِبَّائِي الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النَّارِ يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ وَسْتَاسْتِوَاظِ طَوَانِ
طَوَانِ نِيرَانِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ
وَلَا تُبَدِّلْ إِيَّاهُ وَوَرَقَتِ رَسِيدِ بَرَكِنِ يَانِي سِرَابِنْدِ غَايَةِ مِيرَادِ
وَبُكُودِ أَحْمَدِ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ وَعَظَّمَكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَكَ
مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَجَعَلَ عَلِيًّا إِمَامًا أَمَّا اللَّهُ هُدًى
لَكَ خَيْرَ خَلْقِكَ وَجَنَّتْ بِشَرِّ خَلْقِكَ وَوَجَّهْنِي بِرَبِّكَ مِنَ الْإِسْرَادِ
رُكْنِ يَانِي بِنِ وَمَا رَجَوْنِدِ بِنِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ
وَقَفَا بِرَحْمَتِكَ عَدَا ابْنِ النَّارِ وَبِنِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ
مِيرَابِ سِرَابِنْدِ كَرِيمِ وَنَظَرِ يَابِ ابْنِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ الْإِسْرَادِ
بِرَحْمَتِكَ وَآخِرُ فِي مِنَ النَّارِ وَغَايَةِ مِنَ السَّقَمِ وَأَوْسَعُ عَلَى سَمَنِ
الرَّسُولِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَآخِرُ عَنِ نَشْرَةِ مَسْقَةِ الْحَبِّ وَالْإِسْرَادِ

فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ دُرَّتِ رَسِيدِن بَشْتِ كَعْبَعِينَ تَجَاوَزْ نُمُودِن اَزْجَرِ سَمِجِلِ
 اَيْنِ مَعَارِجُوَانْدِ يَا ذَا الْمَلَكِ وَالطَّوْلِ وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ اِنَّ عَلَيْنِ ضَعِيفًا
 فَضَاعِفَهُ لِي دَوَقَبَلَهُ مِمَّنِّي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَدُرْزِ سَبْجَارِ
 يَخُوَانْدِ اَللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا اَمَقَامُ الْعَائِدِ
 بِكَ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرْجُ وَالْعَافِيَةُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ
 عَلَيْنِ ضَعِيفًا فَضَاعِفَهُ لِي وَاعْظُرْنِي مَا طَلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَخَفِيَ عَلَيَّ اَللّٰهُمَّ
 اَسْتَجِروْا لِلّٰهِ مِنَ النَّارِ وَكَبُوْا اَللّٰهُمَّ اِنْ عِنْدِيْ اَفْوَجًا مِنَ الذُّنُوبِ
 وَافْوَجًا مِنَ الْخَطَا يَا وَعْدُكَ اَفْوَجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَاَفْوَجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ
 يَا مَنْ اسْتَجَابَ لَابْعَضِ خَلْقِهِ اِذْ قَالَ الْبَطْرُ فِي اِلَى يَوْمٍ يُّبْعَثُوْنَ اَسْتَجِبْ
 لِيْ بِسَ حَاجَتِ خُودِ الرَّابِلِ دُعَائِيْ بِرَبِّكَ وَتَوَارِكْ بِلَا مَنِ خُودِ بِرَبِّكَ دَافِي مَفْضَلِ بَكْنِ وَ
 بِرَبِّكَ رَا بَحَا طَرْدَا شَتَبَ بِشَيْءٍ مَّجْدًا اَقْرَارِ كُنْ وَطَلِبًا بِرِزْشِ كُنْ كَلَّ الْبَتَّةَ اَمْرِيْ دُوْ مِشْوِيْ شَاءَ
 اَللّٰهُ تَعَالَى وَچُونِ بَرَكْنِ يَافِيْ بِرَبِّكَ دُوسْتِ بِرَدَارُوْ كَبُوْا يَا اَللّٰهُ يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ
 وَخَالِيَّ الْعَافِيَةِ وَرَازِقِيَّ الْعَافِيَةِ وَالْمُنْعِمُ بِالْعَافِيَةِ وَالْمُقْضِلُ بِالْعَافِيَةِ
 عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَرَّجِيْهُمَا صِلْ عَلَيَّ
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِيَّ الْعَافِيَةَ وَتَمَامَ الْعَافِيَةِ وَسَلِّ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ بِسَ بَاقِي رَوَانْدِ شُوْ دُكَاهَايِ خُودِ اَكْرَاهِ بَلَدَا رَا زِيْشِ غَبَا
 خُودِ بِسَ چُونِ بَنَرُوْ كِ حَجَرِ الْاَسْوَدِ سِيْ دُوسْتِ بَارَا بِرَدَارُوْ حَرُوْ شَا ئِيْ اَللّٰهُ رَا بِجَايِ
 اَوْرُ وُصْلَوَاتِ بِرَحْمَةِ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِفَرْسَتِ وَكَبُوْا اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّيْ وَاسْتَجِبْ اَسْتَدْرَا زِ
 طَلِبَاتِ اَنَّكَ دُرْزِ كَعْتِ اَوَّلِ عِبَادِ اَزْجَرِ سُوْرَةُ تَعْوِيْدِ دُورِ رُكْعَتِ وَدُورِ سُوْرَةُ جُمُعَةِ بِعَيْنِ

قل یا ایها الکافرون بخواند و چون از نماز فارغ شود حمد و ثناء الهی را بجا آورد و
صلوات بر محمد و آل محمد بنویسد و طلب قبول از خداوند عالم نماید و بگوید اللهم تقبل
مینی و لا تجعله اخرا اللهم مینی الحمد لله بما میدهد کلنا علی نعمائه
کما احتیجنا الیه الحمد الی ما یحب و یرضی اللهم صل علی محمد و آل
محمد و تقبل مینی و طهر قلبی و سرائ علی و در بعضی روایات است که بگوید
اللهم ارحم من یطعننی ایاک و طوعنی رسولک صلی الله علیه و آله
اللهم جیبنی ان اعد لی حدودک و اجعلنی یمین یحبتک و یحب
رسولک صلی الله علیه و آله و مکن لک و عبادک الصالحین
پس سجده رود و بگوید سجدت لک و جری تعبد اویر قال الله الا انت
حقا قنا و ل قبل کل شیء و الاخر بعد کل شیء و هانا
ذابین یدیک ناصیتی بیدک فاغفر لی انک لا یغفر الذنب
العظیم غیروک فاغفر لی فانی مصفر ید تویدی علی نفسی و لا یدفع
الذنب العظیم غیروک چون اراده سعی نماید سنت است که بیاید بنزد حجر الاسود
و آنرا بوسه دهد و دستهای بدن را بهمالد یا اشاره کند پس بیاید بشو و چاه زفرم و خود
ید و لویاد و دلو آب بکشد از دلوئی که مقابل حجر الاسود است و پرید و پشت و شکم
پریزد و بخورد و فایند عارا بخواند اللهم اجعله علما نافعاً و رزقا واسعا
و ان در بعضی روایات است که پس متوجه منفا شود از دریک محاذی حجر الاسود است
و آن در نیست که حضرت رسول از آن در بیرون رفت و بارام دل و تن برد و باله
کوه صفا تا نظر کند بنجانه کعبه در و بر کن عراقی کند و حمد و ثناء الهی را بجا آورد و از نفسها

اَتَمَّ نَجْوَا آوَر دِس مَهْت نَوْبَتِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ گُوید و سَهْت نَوْبَتِ اَحْمَدُ لِلّٰهِ وَ مَهْتِ اَتَمَّ
 لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ پَس سَ مَرْتَبَ گُوید لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَحْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ
 لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحُكْمُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پَس صَلَواتِ بِرِ مَحْمَدٍ وَ آلِ مَحْمَدٍ بِرِ سَهْت نَوْبَتِ گُوید
 اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰی مَا هَدَانَا اَحْمَدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوْكَاوَا اَحْمَدُ لِلّٰهِ اَحْمَدُ
 الْقَيُّومُ وَ اَحْمَدُ لِلّٰهِ اَحْمَدُ الدَّائِمُ پَس سَهْت نَوْبَتِ گُوید اَشْهَدُ اَنْ لَا
 اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ لَا اَنْبِيَا اِلَّا بَا
 مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَ كَوَلِّكَ الْمَشْرُكُوْنَ وَ سَهْت نَوْبَتِ گُوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي
 اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْيَقِيْنَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پَس سَهْت نَوْبَتِ
 گُوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا
 عَذَابَ النَّارِ پَس صَدْرَتَبَ اَللّٰهُ اَكْبَرُ گُوید وَ صَدْرَتَبَ گُوید لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ
 وَ صَدْرَتَبَ اَحْمَدُ لِلّٰهِ گُوید وَ صَدْرَتَبَ سُبْحَانَ اَللّٰهِ گُوید پَس گُوید لَا اِلَهَ اِلَّا
 اَللّٰهُ وَحْدًا وَحْدًا لَا اُجْحَنُ وَ عَدَّةً وَ نَصْرَ عَبْدًا وَ غَلَبَ الْاَخْرَابَ
 وَحْدًا فَكَلَهُ الْمَلَأُكَ وَلَهُ الْحُكْمُ وَحْدًا اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ
 وَفَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ وَحْشَتِهِ
 اَللّٰهُمَّ اَظْلَمْنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ وَ بِسَائِرِ
 كُنْ وَ گُوید دَمِ دِيْنِ وَ نَفْسِ وَ اَبْلِ وَ عِيَالِ خُودِ رَا بَجْدَا وَ دَمِ عَالَمِ وَ گُوید اَسْتَوْجِبُ اَللّٰهُ
 الرَّحْمٰنَ الرَّحِيْمَ الَّذِي لَا يَضِيْعُ وَ دَائِعَةٌ دِيْنِي وَ نَفْسِي وَ اَهْلِي
 وَ مَالِي وَ وَلَدِي اَللّٰهُمَّ اسْتَعِيْزْ عَلٰی كِتَابِكَ وَ سَهْتِ نَبِيِّكَ

وَتَوْفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَأَعِزَّنِي مِنَ الْفِتْنَةِ بِسْمِ رَبِّكَ اللَّهُ الْكَبِيرِ
 دو مرتبہ دعای سابق را بخواند پس یکبار تکبیر بگوید و دعای سابق را و اگر مرید
 عمل گذشته را غفلت الی بجای آوری هر قدر که میتوانی بجا آورد و مستحب است که این دعا را بخواند
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ قَطًّا فَإِنْ عُدْتُ فَقَدْ عُدْتُ عَلَى الْغُفْرِ
 فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ
 إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ تَذْهَبُ عَنِّي وَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنِّي
 عَذَابِي وَأَنَا مُتَحْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِكَ فَيَا مَنْ أَنَا مُتَحْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِهِ الرَّحْمَنُ
 اللَّهُمَّ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي
 وَلَمْ تَظْلِمْنِي أَمْبَعُثْ أَتَيْتُكَ عَذَابُكَ وَلَا أَخَافُ جُورَكَ فَيَا مَنْ هُوَ
 عَذَابُكَ لَا يَجُورُ الرَّحْمَنُ بِسْمِ رَبِّكَ لَا تَغِيْبُ سَائِلُهُ وَلَا يَنْقُذُ نَائِلُهُ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِزَّنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَوَرَحْمَتِهِ
 اگر کسی که خواهد مال او زیاد شود پس باید که طول و مدت ایستادن در صفرا و در پای چپ
 رو کعبه این دعا را بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَفِتْنَتِهِ
 وَغُرَبَائِهِ وَوَحْشَتِهِ وَظُلْمَتِهِ وَضَيْقِهِ وَضَنْكِهِ اللَّهُمَّ أَظْلَمَنِي فِي ظِلِّ
 عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ پس نان پای پائین آید و پشت خود را بر زمین
 کند و بگوید یا رَبِّ اغْفِرْ لِي مَا مَنَ بِالْغُفْرِ يَا مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْغُفْرِ يَا مَنْ
 يَنْتِظِرُ عَلَى الْغُفْرِ الْغُفْرُ الْغُفْرُ الْغُفْرُ يَا كَرِيمُ يَا قَرِيبُ يَا بَعِيدُ
 اُورِدْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَاسْتَعِزَّنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ بِرَحْمَتِكَ
 که در حال سجده پیاده باشد و آنکه میان رود از صفات ابناء و از انجا خدود مثل شتر بازار

و اگر سزا باشد چاره ای خود را حرکت دهد و او را سزا آردی بکنی ز سزای او از انجا میانه رود
تا برسد و از بر سر آن این سرور نیست و چون از بخاری رسد بگوید یا ارحم الراحمین یا الله یا الله
و الله یا ارحم الراحمین یا الله یا ارحم الراحمین یا الله یا ارحم الراحمین یا الله یا ارحم الراحمین یا الله یا ارحم الراحمین
و تجاود عما تعلم انك انت الاحسن الابرار فاهدني للتي هي
اقوم اللهم ان عملي ضعيف فضاعفه لي و تقبل مني اللهم انك
سعيي و بك حو لي و تو لي تقبل مني عملي يا من تقبل عمل المتقين
پس تند برو تا بنده دیگر برسد چون از انجا بگذرد بگوید یا ذا المن و الفضل
الکره و القهار و انجود اغفر لي في توبتي انت لا يغفر الذنوب
الا انت و چون برسد دعا های اول را بخواند که در صفا خواند و بگوید اللهم
يا من امر بالعفو يا من يحب العفو يا من يعطي على العفو يا من
يعفو على العفو يا رب العفو العفو العفو العفو سعي کند و گریه کند و خود
را بگوید پدر و خود دعا بسیار کند و حال سوزی و این دعا بخواند اللهم اني اسئلك
حسن الظن بك على كل حال و صدق النية في التوكل عليك و
اگر فراموش کند تند رفتن را هر جا که بخاطرش آید پشت پشت بر گردد و تا بموضع تند رفتن
برسد پس تند برو و بعد از اتمام حج چون متوجه منی شود بگوید اللهم اني اسئلك
فياك ادعوا قبل غني املي و اصلح لي عملي و پس ابرام تن دول برود با
تسبیح و تقدیس و ذکر حق سبحانه تعالی و چون منی رسد بگوید الحمد لله الذي
اقد منها ما لي بها في عافية و بلغني هذا المكان پس بگوید اللهم
هذه مني و هي مما مننت به علينا من الناسيك فاسئلك ان تمن

عَلَيْكُمْ جَمَاعَتٌ عَلَىٰ أَنْبِيَائِكُمْ فَإِنَّمَا أَتَاكُمْ بِكُمْ وَفِي قَبْضَتِكُمْ وَت
 است که شب عروزه در منی باشد و مشغول طاعت الهی باشد و بهتر نیست عبادتها
 را خصوصاً نماز باراد مسی ضعیف بجا آورد و چون نماز صبح کند تعقیب خواندن تا طلوع
 آفتاب و روانه عرفات شود و اگر نخواهد بعد از طلوع صبح روانه شود و لکن سنت است
 بلکه احوط آنست که از وادی محشر دل نشود تا آفتاب طلوع نشود و مکرره است که پیش از
 صبح روانه شود و از بعضی حرمت حکایت کرده اند مگر از جهت ضرورت مثل بیماری و کسیکه
 خوف از دحام خلق داشته باشد و چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِلَيْكَ
 صَمَدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اعْتَمَدْتُ وَوَجَّهْتُكَ أَرَدْتُ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُبَارِكَ
 لِي فِي رَحْلَتِي وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَسَاهِي
 بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي وَتُبِّهَ كَوَيْتًا بَعْرَاتٍ رَسَدَ وَابِدًا زَوَالِ الْبُيُوتِ
 را قطع کند مستحب است که در وقت وقوف با طهارت باشد و غسل کند و آنچه موجب تفرق
 سوا س است از خود دور کند تا دل متوجه جناب اقدس باری شود در این وقت نماز
 ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد بیک اذان و اقامت و وقوف کند در دست چپ
 کوه پشت کسی که از کوه آید و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار و با اصحاب خود
 مجتمع باشد به پهلوی یک دیگر و بعد از نماز بایستد و مشغول دعا بشود و مکرره است که
 بالای کوه رود و آنکه در حال وقوف سوار باشد یا نشسته اگر تواند ایستادن را اگر
 نه هر قدر را که میتواند و رو بقبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد
 و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و تجمید و تملیل بکند و بگوید صد نوبت بگوید وَاعْتَمَدْتُ
 إِلَيْهِ صَدَّ نَوْبٌ وَسَيِّئَانِ اللَّهُ صَدَّ نَوْبٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَدَّ نَوْبٌ

و آیت الکرسی صد نوبت و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد بعد از نوبت و مسوره آنا از نلاند
صد نوبت و لا حول و لا قوة الا بالله صد نوبت و قل هو الله احد صد نوبت یعنی نه
و هر دعا یکصد بخواند و سحر بکند و در دعا که این روز دعا و سئله است هیچ چیز نرزد شیاطین
خوشتر ازین نیست که تو را غافل سازند از جناب اقدس الهی و پناه گیرند از عالم اشرار شیاطین
و زینار که بجانب مردمان نظر میدارند و متوجه خود باشند و استغفار بدین زبان بکن و گناهان
خود را بشمار و گریه کن و اگر نتوانی خود را بگیر به بدار و دعا از جهت پدر و مادر و برادران من
و اقل آن چهل کسر است و در حدیث است که ملکی بود که گفت که ای پادشاه که بجهت برادر
مؤمن خود بطلبید آن ملک از قضا عاقلی از برای او صد هزار شل در ای طلبید و تمام این
زمان را صرف دعا و ذکر و استغفار کند که بعضی از علماء قایل شده اند بوجوب آن و دعاها
منقوله را بخواند خصوصا دعای صحیفه کامله و دعای حضرت امام حسین و دعای حضرت
امام زین العابدین و مستحب است که در وقت سنگ انداختن پیاده باشد و سواره
نباشد و با وضو باشد و بعضی از علماء بوجوب طهارت قایل شده اند و چون سنگ را
در دست داشته باشد این دعا بخواند اللَّهُمَّ هِدْنِي إِلَى صَيِّبَاتِي فَأَخْصِنِّي لِي
وَأَرْفُقْنِي فِي عَمَلِي و هرگز نگرید و بیدار از این دعا بخواند اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
عَنِّي الشَّيْطَانُ اللَّهُمَّ تَقْدِيقًا لِمَكَاتِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَسْبُورًا وَحَجَّةً مَقْبُولَةً وَتَسْقِيًا مَسْكُورَةً
و ذنبًا مَقْشُورًا او سیاه او و جره ده ذراع پیا نرزد ذراع بیش فاصله نباشد و پشت
بقبله کند و روی بجره و آنکه سنگ نرزد را بر انگشت بزرگ بگذارد و با ناض انگشت شست
ببیدارد و چون بجای خود آید و رسی سخت است که این دعا را بخواند اللَّهُمَّ هِدْنِي إِلَى صَيِّبَاتِي فَأَخْصِنِّي لِي

وَقُتِبَتْ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ فِيهِمُ الرَّبِّ وَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ وَهُوَ سَتِيبُ اسْتِ
وَرَوْقَتِ وَبِحْ يَا خَرَانِ دَعَا بِنُجْوَانِ وَجِئْتُ وَجِئْتُ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ
اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي
وَرَبِّ رَوَايَاتِ وَارْتَدَّ مِنْ تَمَتَّ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلِكَ وَمُوسَى كَلِيمِكَ وَمُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَسَنَّتِ اسْتِ كَرُخُو قَرَبَانِي بَلَدُ وَكَرُنَانْدُ اسْتِ خُودَا بِالْأَسَى دَسْتِ كُشْدَه نَدِ
وَسَتِ اسْتِ كَرُخُو قَرَبَانِي بَلَدُ وَكَرُنَانْدُ اسْتِ خُودَا بِالْأَسَى دَسْتِ كُشْدَه نَدِ
بَلَدُ وَكَرُنَانْدُ اسْتِ خُودَا بِالْأَسَى دَسْتِ كُشْدَه نَدِ
اسْتِ كَرُخُو قَرَبَانِي بَلَدُ وَكَرُنَانْدُ اسْتِ خُودَا بِالْأَسَى دَسْتِ كُشْدَه نَدِ
رَيْشِ وَشَارِبِ مَوْيِ بَلَدُ وَكَرُنَانْدُ اسْتِ خُودَا بِالْأَسَى دَسْتِ كُشْدَه نَدِ
اَوْجَمِ مَحْرَمَاتِ احْرَامِ مَكْرُوبِي خُوشِ دَرَنِ وَشَكَارِبِ اَنْكَبِتَرِ اسْتِ كَرُخُو قَرَبَانِي
رُوزِ عِيدِ از مَنِي بَعْدِ از مَسْأَلَتِ تَلَاثَه مَرَّجَتِ كُنْدَ بَلَدُ وَكَرُنَانْدُ اسْتِ خُودَا بِالْأَسَى
اَحْوَالِ عَدَمِ تَاخِيرِ اسْتِ از فِرْوَاخِ رُوزِ مَكْرُجَتِ عَذَرِ اسْتِ كَرُخُو قَرَبَانِي
سُجْدِ اِحْرَامِ شُودِ بَاذِكِرِ وَتَجْمِيدِ وَتَعْظِيمِ اِلٰهِی وَصَلَوَاتِ بَرِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِفَرَسْتِ وَجُونَ
بِرِ سَجْدَةِ اید این دَعَا بِنُجْوَانِ اللَّهُمَّ اَعْنِي عَلَى نُسُكِي وَتَقَبَّلْ مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَ مِنْ
إِلٰهِ اللَّهِ اِنِّي اَسْأَلُكَ مَسْئَلَةَ الْعَلِيلِ الَّذِي لَيْلُ الْمُعْتَرِفِ بِذُنُوبِهِ
أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَأَنْ تَجْعَلَ لِي بِحَاجَتِي اللَّهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ

و در بعضی روایات همین است بزیاوتی آن **خُذْ بِيْتِهِ عَلَيَّ مَا أَبْلَدَ نَأَو** اگر در روز
 دوازدهم کعبه کرد از منتهی سنت است که بیست و یک سنگریزه را در منی دفن کند
 و سبب است که در این ایام نمازهای واجب مستحب را در مسجد خیف بجا آورد و در حدیث
 است که هر که در مسجد خیف صد رکعت نماز بگذارد و پیش از آنکه از آنجا بیرون رود برابر
 است با عبادت هفتاد و سال و هر که صد مرتبه **يُحَيِّاتُ اللَّهُ** بگوید بنویسد از برای
 او ثواب بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه **إِلَّا اللَّهُ** بگوید برابر است با ثواب
 زنده کردن شخصی و هر که صد مرتبه **خُذْ بِيْتِهِ** بگوید برابر است با خراج عراقین که در
 راه خداوند عالم تصدق کند خاتمه در طواف وداع و سایر مستحبات است تا زمان
 خروج از مکه معظمه و رود بیدریه متوجه به آنکه مستحب است مراجعت از منی علیه بحیث طواف
 وداع برگردد طواف واجب و سعی و طواف نسا و راپشتیته کرده و پیش از آنکه کوچ نشین شود
 نماز در مسجد خیف بکند و چون در مکه رود سنت است که داخل خانه کعبه شود مخصوصا
 کسی که تازه حج کرده است و در حدیث است که داخل شدن در خانه کعبه داخل شدن است
 در رحمت خدا و بیرون رفتن او بیرون رفتن است از گناہان و خداوند عالم نگاه میدارد
 از گناہان و در بقیه عمر وی آمرزد گناہان گذشته را و سنت است که بحیث دخول
 غسل کند و پای برهنه داخل خانه شود و پیش از دخول بر دو حلقه در را بگیرد و بگوید
اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ فَقَدْ قُلْتُ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا فَأَمِيتِي مِنْ عَذَابِكَ وَأَجِرْنِي مِنْ مَسْخَطِكَ پس داخل
 شود بگو **اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَأَمِيتِي مِنْ عَذَابِكَ**
عَنْ أَبِي الْبُقَّارِ پس دو رکعت نماز گذارد در میان دو ستون بر سنگ مرخ و در

رکعت اولی حم السجده بخواند و در رکعت دوم بعد آیات آن از قرآن و در رکعت سیم
 که بنیز نماز گذارد پس برکنه آید که در اینجا حجر الاسود است و شکم خود را بر او مالیده پس
 دو دستون بگرد و شکم و پشت خود را بان ستون بگرد و چون خواهد بیرون آید در بان
 را بر دست چپ خود گیرد و دعا کند در اینجا بخواند و نزدیک کعبه دو رکعت نماز کند و بعد
 مستحب است طواف بسیار کردن و آن در باره حجاج از نماز نافله افضل است و طواف
 بنیابت مومنین بسیار ثواب دارد و بنیابت حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه و دوازده امام
 ثواب عظیم دارد و در غیر صحیح است که مستحب است که شخصی در مکه سی صد و شصت طواف
 کند بعد و ایام سال و اگر نتواند سی صد و شصت شود و آن پنجاه و یک طواف و ششوط
 میشود و آنرا بجهت تمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط و دیگر تا پنجاه و دو طواف
 شود و مستحب است ختم قرآن مجید در مکه معظمه و در حدیث است که هر که ختم کند قرآن را
 در اینجا از دنیا بیرون نرود تا ببیند حضرت پیغمبر را و ببیند منزل خود را و بهشت و مستحب
 است در مکه مشرف شدن بموضع تولد حضرت رسول و در منزل خدیجه و زیارت قبر
 ابطالب و خدیجه و آمنه و عبدالطلب و رفتن بفاریکه در حجره حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم در اوائل بعثت عبادت کرده در اینجا و بفاریکه در کوه ثور است که
 حضرت در اینجا مخفی شده و بدانکه مستحب است از برای کسی که در مکه میماند ایاتان بعثه
 مفروقه و سنت است که چون خواهد از مکه بیرون رود غسل کند و طواف و دعای حجاج
 آورد و در هر شوطی دست یا بدن بکجرا الاسود در کن یا نی برسد و چون بمسجد رسید
 دعاها که سابق را بخواند پس بنزد حجر الاسود بیاید و شکم خود را بخانه بساید و یک
 دست بکجرا الاسود گذارد و دست دیگر بجانب خانه بکشد و محمد و سی آتی را بخواند و

و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سنت است که از باب حنا طین بیرون رود
 که مقابل رکن شامی است و آنکه غم کند بر مراجعت و از خداوند طلب تعین و راجعت
 کند و در وقت بیرون رفتن یکدوم خرم بگوید و تصدق کند بر فقر و اجبت احوال
 صدور بنص محرمات و در حال احرام از او فحله مثل شیش و نخوآن و از جمله مستحبات
 مؤکده است مراجعت از راه مدینه طیبه برای ادراک نایب حضرت فخر کائنات
 و حضرت تنفیعه عوصات و ائمه بقیع صلوات الله علیه هم اجمعین قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله من آتی مکه حاجا و لم یزرنی بالمدینه فقد چغانی و من چغانی فقد جفوتهم
 یوم القیمه و قال من زارنی بعد مماتی کان کن زارنی فی حیاتی و من زارنی فی
 حیاتی کان فی جوار یوم القیمه و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هرگاه یکی از شما در راه عمر
 حج کند و زیارت نکند حسین بن علی را هر آینه خواهد بود تا که حتی از حقوق پیغمبر زیارت
 که حق حسین فریضه نیست از خدا واجب بر هر مسلم و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که هرگاه
 را عهد نیست و در گردن دوستان خود و شیعیان خود بد برستیکه از تمام وفای الله
 ایشان زیارت قبول ایشان است پس هر که زیارت کند ایشان را از روی غیبت
 و از راه تصدیق با آنچه گفته اند ائمه ایشان شفیعان ایشان خواهند بود و در روز
 قیامت اخبار و رفیقت زیارت پیغمبر و ائمه معصومین و خاصه زیارت سید الشهدا
 و امام رضا و افضل بودن زیارت ایشان از حج و عمره و جهاد و بیحد و نهایت است
 زرقنا الله زیارتهم فصل و ذکر مسائل متفرقه مهمه که از جناب جتة الاسلام کلمه
 میرزا و اتم طه العالی جناب سلاله الاطیاب و فخر العکار الانجاب حاجی سید علی
 خراسانی بچستانی سؤال نموده اند سؤال چه میفرمایید در باب لباسهای ماهوت

و پشینه و درینته که از طرف لندن و فرنگستان و هندوستان می آورند که معلوم نیست که آنرا
 خیر یا کول اللحم در آنها داخل است یا نه مذکی هستند یا غیر مذکی از برای پوشیدن و نماز
 در آنها چه صورت دارد و چه اب بنای خیر سابقا بر عدم حرام استعمال آنها بود و در نماز
 در آنها و الآن بر چه است و مطلق مشکوک شل یا سوت و نخوان و اما پوشیدن آنها
 و غیر نماز و غیر آن عیب نداشت مطلقا و معلوم است که حکم موقوف بر اختصاص با سوت
 ندارد بلکه حکم بر تنیده است هر لقمه زیارت عاشورا بان کیفیت که سرکار محترمه الاسلام
 جناب میرزا و ام ظله العالی بیان فرموده اند اینست بسم الله الرحمن الرحیم اگر بعد از
 زیارت ششم و نمازهای او یا زیارت دیگر اگر چه زیارت ششم بهتر است یک زیارتی
 شتمل بر این و سلام بکنند و دو رکعت نماز و اگر خود متن عاشورا باشد شایسته تر باشد
 و بعد از نماز توبه کرده و صد مرتبه بگوید و زیارت عاشورا را بخواند و صد لعن و سو
 سلام و دعای اللهم تحقیق و سجده و دعای آنها بخواند بعد از آن دو رکعت نماز
 بجای آورده و عا سیکند و دعای علقمه را بخواند ان شاء الله تعالی امید است که موفق
 باشد با آنچه ما خواستیم بارعایت احتیاط مسلما هر طلاق موقوف بر عدلین شرط است
 و عدالت عبارت از برپایزگاری و عدم ارتکاب بکیره است و عدم اصرار بر جفیره و باید
 این صفت را سخن باشد و کاشفش حسن ظاهر است که مورت طلق بیکه اندلورده باشد
 مسلما عقد کردن بدون شخص و در موردیکه باید شخص کند بعد از کشف هرگاه مطابق واقع
 باشد عیب ندارد مثل آنکه نیتند او عا یا س یا فوت زوج خود کنند و شهادت باشد یا منقیر
 او عا یا بلوغ کند بدون ثبوت بلوغ او را عقد کنند و بعد معلوم شود که با نفع بود و درین
 عقد بلکه هرگاه در حین عقد متقصد باشد عدم بلوغ را و بعد معلوم شود که با نفع بود

عیب ندارد بشرط تحقق قصد انشاء و حین عقد سؤال در بعضی از مآلک منطوق است
که عادل یافت نمیشود و زنهار اسم طلاق میدهند و معلوم نیست که طلاق صحیح داده
شده یا پیشود اینها را بکاح و راوردیانه جواب بلی جائز است شایع کردن آنها را
مسئله عقد انقطاع کردن از برای صغیر و صغیره باید زمان قابلیت استمتاع داخل
کرد علی الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ بحیث آنکه استمتاع
اعم است از دخول مسئله والد میتواند بذل بدت کند از جانب پدر و عقد انقطاع باینکه
بگوید بک لک مدت تها بخلاف عقد دائم مسئله والد و جداتی میتواند از برای
ولد مجنون زن عقد کند چه بعقد دائم چه بعقد انقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث
شده باشد بخلاف حدوث بعد از بلوغ مسئله والد و جداتی میتواند بذل بدت کند
از جانب مجنون اشهر اصلاح بخلاف طلاق که نمیتواند طلاق بدیهه در هر حال که کسیکه وارد شود
برای یکدیگر و طعنش نباشد و میداند که ده روز یا زیاده و ترا بنجامیاند لکن بعد خروج از حد
ترخص را قبل از ده روز دارد و باید غارزش را جمع کند احتیاطا بمقدوم آشتن تمام را قصر
و رضیق و وقت تمام را بنحو اندو قضا کردن قصر را بعد از آن لازم نیست مسئله هرگاه شخص
مشغول نماز است و میداند که نماز عصر را نکرده است و نماز ظهر را هم برپا دارد که نکرده است
و نمیداند که این نماز که مشغول است چه نیست کرده است این را ظهر ترا میبرد و تمام میکند
و بعد عصر را میخواند و اگر بداند که ظهر را خوانده و لکن نمیداند این را که مشغول است نماز
کرد یا عصر غارزش باطل است و اگر نداند که ظهر را کرده است یا نه و نمیداند که این نماز را چه
نیت کرده است این را ظهر قرار میدهند و تمام میکند و بعد عصر را میخواند و نمیداند که ظهر را
نخوانده است و این را عصر نیت کرده است عدول بظهر میکند و بعد عصر را میخواند مسئله

و حال سجده بايد هر دو كف دست بر زمين باشد لکن بطريقيكه در عرف صدق كند كه كف دست
بر زمين است پس لازم نيست خواباندن كف دست را بدقت تمام بر زمين مسئله
كيسكه تكليفش اخفات خواندن است چه در عزرات و چه در تنبيحات پس هرگاه نسيان
بخواند لازم نيست از سر گرفتن و برگاه نتواند كليمه را اخفاتا ادا كند چنانچه بايد عيب نداشت
و لازم نيست براوازين جهت نماز جماعت حاضر شدن لکن اگر بتواند بكار اخفاتا ادا
كند تكرر كند و برگاه ميخو است اخفاتا نگويد لکن چنان گفته شد بهمان اقتضا كند مگر لازم
نيست مسئله نيت بام مسجد و ايامي كه صدق كند و حدت مجلس اذان و اقامت در آن
است مسئله اذان و اقامت و حرام و رواق ساقط نيست مسئله «اذا خال نجاست غير
مسرى» در مسجد و اياميكه تنگ حرمست نشود و عيب ندارد اگر چه احوط داخل كردن است
مسئله ترتيب در صلوة قضاء لازم نيست كه بدانند كه اين نماز كدام وقت است بلكه
همين قدر كه بترتيب يويمه خوانده شود كفائت ميكنند مگر آنكه باند كه نماز فوت شده
اش بخلاف ترتيب يويمه است مسئله مصلي و رجه الله و برگاه را گفت و سنانى هم
عمل آورد و بعد شك كرد كه اين رجه الله و برگاه را كه گفتيم يا صيغة اقول سلام آورده يا صيغة
اخذ اعتنا را باین شك نكند چون سنانى عمل آورده و اگر سنانى عمل نياورده يا صيغة سلام
عليه را نگويد يا السلام عليكم يا هر دو را اگر بعد معلوم شود كه سلام و اچيه را گفته باشد
هم عيب ندارد مسئله ماموم در بين فكر واجب يا بعد از فكر واجب شك كرد كه يك
امام كرويه اگر اول اعتقاد كرده بود كه در رك كرده و بعد شك كرد اعتقاد بيشك كند
و اگر اول غافل بوده در رك جماعت نكرده و اگر حال خود را نميدانند از جهت غفلت است
و التفات اعتنا و شك نكند مسئله ساقط ميشود اذان و اقامت و در جاييكه

نماز جماعت شده باشد هرگاه چند نفر از اهل جماعت باقی باشند و بر چند امام جماعت امام
را بت نباشد و این حکم مختص مسجودانست نه مطلقا مسئله کسیکه غسلهای متعدد و
دوره او باشد مثل جنابت و حیض و سن میت هرگاه در وقت غسل کردن چنین نیت کند
که غسل میکنم بجهت رفع جمیع امدائی که بر دوش من است یک غسل کفایت از جمیع می کند
و همچنین یک غسل کفایت از غسل مستحبه میکند هرگاه حصول عنا بین هر یک را در نظر
گیرد و مثل اینکه تمهید کند که غسل زیارت و توبه و جمیع همین یک غسل که میکنم حاصل شود
چه قصه حصول واجب هم کرده باشد یا نه سؤال امام تشدد میخواند و رکعت اول
ماموم است تکلیف ماموم چیست جواب مستحب است تجانی نمون در تجانی است
که دو سینه پاره بر زمین بگذارد و رفع کند و پاشنه پارسا مع التبت و در حال تجانی مستحب
است تشدد خواندن و ذکر و غیر هم جائز است و ساکت بودن هم جائز است سؤال
ماموم در ملوه بجهت صوت امام را نشنود یا شک در شنیدن داشته باشد آیا میت تواند
ترک کند خواندن قرائت رایانه جواب در صورت اول بخواند احتیاطا و در ثانی ترک
کند سؤال ماموم شک دارد که اگر سوره را بخواند آیا درک خواهد کرد امام را و بر کوع
یا نه آیا میت تواند ترک کند خواندن سوره یا یا در بین سوره چنین شیء و میت قطع کند چو آب
بلبی میت تواند ترک کند و اقل و در ثانی قطع کند مسئله کفشرایکه بر پستان خود
هرگاه نخیس شود در وقت تطهیر چه در آب قلیل و چه کثیر و جاری اگر مکان است
نخسای آن رانی لطمه فشار دهند تا آب آن قدر می پیرون رود و اگر حکم و سخت شود
باشند که فشار بر دار نباشد آب بر او جاری نمایند و دست بکشند و یا داخل آب
نمایند نموده دست بکشند بقدر امکان فی لطمه کفایت میکند مسئله تشبه غیر محسوب است

که ابتداء بجمیع اطراف آن بعید الاحتمال باشد مثل اینکه یک طرف نجس در میان هزار ظرف نجس یا
قطعه زمین نجس در میان مسائل مطهره گشت فرسخ فرق ندارد از برای پیاده و سوار
و تندر و کندر و داهل گشته و کار سه جهت اینکه در حکم و اعتبار بر یک مکان است اگر چه
باندک زمانی باشد مسئله شخص صائم در کار نیست و از جهت مسافت گشت و افطار
بعل نیار و نه بزودی بمنزل خود برگشته روزه اش باطل است مسئله مشروط است و در
فواح اسلام فقط و مشروط نیست بچولیت و بلوغ و عقل سؤال در بین بارش و فرسش
نجس یا لباس نجس بگذرانند که بارش بخورد و بچد یک بچند و بچین نجاست و ران نباشد تمام آن
فرسش و لباس زیر و رو ظاهر میشود و یا نه بر فرض که ظاهر شود حاجت بعضی است یا نه چوب
ظاهر نیست که هیچ چیز حاجت نداشته باشد هر جا از آن که باران رسیده ظاهر است سؤال
و ضرورت شخص میگرد بعد از آنکه قطع و یقین کرد که دست چپ تمام شسته شده و دیگر نمیتواند
که به جهت دست راست بر دست چپ بمالد اگر چنین کند آب که بهم میرسد بجهت مسح
ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد اگر قصد او استظهار بود و باشد یا بر وجهی باشد که با گذشت
عرفا یک باشد یعنی از همان غسله حساب بشود سؤال در آب فزانه تمام در وسط آب
بیدن شخص لنگ نجس یا دست نجس بر نخورد و چه باید بکند جواب اگر چنان شد که بدن
بملاقات نجس شد مثل اینکه عین بول بیدار بر خور و بایکد او را ر کرد و عین بول بیدار
بر خور در حکم خارج آب دارد و بعد از آنکه همان بول در آب یک غسله محسوب است
و اگر لنگ نجس به وسط آب گر بر خور و ضرر ندارد سؤال رسیدن آب گر بر زمین نجس
همین قدر که یک دفعه متصل شود ظاهر میشود و یا تمسک و میخورد مثل گفت فزانه تمام که با گذشت
نجس و ران میگذازند و معلوم نیست که بعد از آنکه باران بر او افتد یا نه که در این

بگذارند جواب ظاهر اینست که گفت خزینه طاهر شود و وصول کر بان و محتاج بتعدد باشد
 سؤال این حکم مختص خزینه تمام است یا در تمام حوضها جاریست جواب ظاهر
 این است که فرق نیست سؤال اگر در میان فرش کرد خاک باشد مانع از طاهر شدن
 آن بباران است یا نه جواب مانع نیست سؤال اگر گل یا خمیر بر فرش باشد که بباران
 بخیزند هم گل و هم فرش آیا آن گل و فرش طاهر میشوند یا نه جواب در گل طاهر
 میشود و در غیر آن اشکال است سؤال ظروف و خشاب و حجار بجز در فرار گرفتن
 آنها را باران آیا طاهر میشوند اگر چه ظرف ته کوب باشد یا نه جواب بلی هم طاهر
 میشوند سؤال چرا که کف پا بجهت غسل ضرر دارد یا نه جواب هرگاه حاصل باشد
 ضرر ندارد سؤال چرا که لای ناخن دست و پا که لای ناخن باشد و کم باشد بجهت غسل
 و غسل ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد سؤال چربی که در بدن خصوصاً در سران
 عروق با هم میزنند بجهت غسل و ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد مسئله عورت جنبه
 هرگاه در آن بتعارف باشد عورت نیست سؤال گوسفند که از علن غصب نشود تا کرده گشت
 او چگونه است جواب گوشت او حلال است و وقت نماز مشغول بآل غصب با دست
 مسلمان در زمین و سلوة شخص مطاع شد که ندان محاذی او بوده در بین نماز عیب ندارد و
 هم چنین هرگاه قبل از سلوة یقین داشته باشد که در بین نماز زن محاذی او خواهد شد میتواند
 مشغول نماز شود سؤال کلاماً بتون زد که در یخه عیایا شال سرپاشال کمر بپوشد
 محسباً بوده باشد پوشیدن اینها از برای هر چه عورت دارد و یا لا آنکه اگر اینها
 را بلبودن آنها از دوستان متعال آن یک متعال یا دو متعال طلا بیرون می آید
 جواب اگر طلا در آن مستملک باشد یعنی نیست و نا بود حجاب نمایند

اترا عیب ندارد و نیست که در و معد مثقال یک مثقال یا دو مثقال اگر داشته باشد
 مستحکام باشد مسائل ویات بیعت مناسبت حال مردم بفرموده علماء و مروجین
 شریعت نواز که کرم تابندگان خداستگار شوند مسئله هرگاه کسی زن نکند یا یکی از زوجهها
 منبی خود العیا فالد چون مادر و خواهر یا دختر یا دختر یا سه خواهر و برادر یا جمعی یا حاله قتلش
 واجب است مسئله هرگاه کافر یا زن مسلمان زن نکند یا مسلمان سده دفعه زن را
 خورده باشد و دفعه چهارم زن نکند و اگر عید باشد تا دفعه هشتم که زن نکند حدشان قتل است
 و بعضی از علماء اذعای اجماع کرده اند مسئله هرگاه کسی شخص را بیهوش کند یا زنا
 میکند و امین باشد از ضرر میتواند هر دو را کشت و هرگاه امین نباشد از ضرر زن بر
 او حرام نمیشود مسئله مرد پیر و زن پیر هرگاه زن نکند ایشان را باید اول صد تا زیاده
 زد و بعد سنگسار کرد مسئله مردی که زن عقدی دائم حاضر دارد و زن نکند اول باید
 صد تا زیاده بر او زد و بعد او را سنگسار کرد مسئله هرگاه حلوک بالغ یا بالغه زن نکند
 حدشان پنجاه تا زیاده است حد رجیم نیست بقول علماء مسئله در کتاب نجم الهدایه از
 جناب رسول خدام مروی است که هر که با پسر لواط کند خداوند عالم او را جنب محسوس کند
 و رقیامت و آب دنیا او را پاک نمیکند و قبی که کسی با کسی لواط میکند عوش خدا بزرگوار
 خدا او را جبر جهنم حبس میکند تا از حساب خلایق فارغ شود و بعد از آن حکم میکند که او را
 در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و از حضرت
 امیر المومنین مرویست که جماع کردن بد بر پسر کفر است و مردیست که هرگاه کسی سده
 پسر را بشهوه خداوند عالم لحام میکند او را بلجام آتشی و لعنت میکند و اولاد او را نکند
 و زمین و ملائکه رحمت و غنچه مهیا میشود و از برای او جهنم اگر توبه کند توباش قبول نمیشود مسئله

هرگاه لواط کننده و لواط دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما
مسئله فاعل را بشمشیر کشتن یا سنگسار کردن یا زنده با کتس سوزاندن یا از مالای
بلندی مثل دیوار یا کوه با دست و پای بسته انداختن یا دیوار بر سر او انداختن اختیار
با حاکم جامع الشرائط است مسئله اما اگر شخص عورت خود را ببدن پسر یا باله شمشیر
ببخت کشتن قائلند مسئله اما اگر دو نفر در یک خت خواب مجتمیع شوند غیر محرم با شراط
حاکم شرع باید از سی تا نود و نه تا زیاده هر قدر که صلاح بدانند بر ایشان بزند مسئله
هرگاه شخص پسری را بشموت بپوشد هم چنین است اگر چه پدر و برادر هم باشند
مسئله اما مساحقه در کتاب بحج المدایه مردسیت از جناب رسول خدا که مساحقه
بمنزله لواط کردن است مسئله هرگاه زنی فرج خود را بفرج زنی دیگر عاقله باید
صد تا زیاده زوایش را اگر محصنه باشند و اگر محصنه باشند باید سنگسارشان کرد مسئله
اگر پیش از نبوت توبه کنند حدشان ساقط میشود بقول بعضی در هرگاه بعد از حد جاری
شدن تا سه مرتبه این عمل را کرد مساحقه کننده را باید کشت مسئله اما قیاده گاه
شخص جمع کند میان مرد و زن از برای صیانه مرد و پس از برای لواط حد ایشان
بقول بعضی علما سر او را بهتر استند و در کوچه و بازار بگردانند و بعد بیرنش کنند مسئله
اما قذف هرگاه کسی نسبت به بد بزرگ یا مردی بزنایا لواط که مسلمان بالغ عاقل و آزاد
باشند حدشان تفریر است و اگر بگویند یکسره ولد الزنا حدشان همین است مسئله
اما قذف را که حد میزنند نباید مثل زانی برهنه باشد باید لباس باشد مسئله اما تازی
خورند در ادفعه اول حد میزنند و دفعه دوم همچنین و دفعه سوم او را باید کشت یا دفعه
چهارم مسئله اما شارب الخمر کیان عاقل نمیشد و تازیانه است باید برهنه

ستور عورت باشد مسئلہ مالی کہ دزدی کردن آن موجب بریدن دست و مانند آن
 است بربع دینار است و دینار عبارت است از سحره نخود طلای مسکو که یا چیزی از قیمت
 آن بیزد مسئلہ اما ہر گاہ طفل ممیز دزدی بکند دفعہ اول عفو کنند و دفعہ دوم و سوم
 طواف انگشت او را بترانند کہ خون بسپاید و دفعہ چہارم باید برید و دفعہ پنجم حکم کبیر
 و بنا برخلاف مسئلہ حد دزدی با شراط باید چہار انگشت دست او را از پنج
 برید و کف دست و انگشت بیہام را بچاکند است بقول علما و اگر دفعہ دوم دزدی
 کند یا بے چپ او را تا مفصل باید برید و اگر دفعہ سوم باز دزدی بکند و زندان باید
 او را حبس کرد تا بمیرد اگر مال ندارد اخراجش را از بیت المال بدہند و اگر دزدان
 دزدی بکند باید او را کشت بقول علمائے مسئلہ اما محارب کسی است کہ شمشیر یا شل آن
 برہند و دست گیر دیا عصا و سنگ و در بیا بان و آبادی بگردد کہ مسلمانان را بترساند
 یا مال ایشان را ببرد یا خوشان را ببرد مسئلہ اما حد محارب کشتن یا زندہ او بختن
 تا بمیرد یا آنکہ دست راست او را با پا بے چپ او قطع کنند یا او را از بلید بیرون کنند
 ازان بلید بلید دیگر تا توبہ نکند یا بمیرد بقول علما و اختیار با حاکم شدہ است و جاکر
 ساختن ہر یک مسئلہ اگر محارب کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین مال را یا بدل
 آنرا از او گرفت و دست راست و پا بے چپ او را برید و بعد او را کشت و آویختہ
 باید کرد بقول علما مسئلہ اگر بفریاد کردن و زدن دفع محارب نتواند کرد جائز است
 کشتن او بقول علما مسئلہ ہر گاہ شخص امر کند بیک را بفریاد کہ بکش فلان را و ہر
 بالغ و عاقل باشند قاتل را باید کشت و امر کنندہ را باید حبس کرد تا بمیرد بقول علما
 مسئلہ پدر عدا فرزند خود را بکشد پدر را بکشتن تغزیر میکنند کفار و دیہ باید ببرد

اما اگر اولاد و عمارت را يا مادر را بکشد قصاص ميکنند مسئله دقيق عمره که تعيين بهم رسانند
 بيکه از شش چيز است يا حد شتر يا دوليت گاو که اسم گاو بر او صادق باشد يا دوليت حمله
 که هر حمله دو پرچه پيچني است يا شتر انتقال شترى طلائي خالص يا هزار گوسفند که اسم گوسفند بر او
 صادق باشد يا ده برادر در هم که هر در همي دوازده نخود و نيم ديك عشر نخود نقره است مسئله
 ديه يهود و مجوسي که جز يه يهود و يهوديست حدود در هم است مسئله اما كس بهرگاه شخص را
 بمهماني بطلبيد و بعد او را از خانه بيرون كند يا شتر را بکش تا آن شخص منزل خود نرسيد
 تلف شود ضامن است ميزبان بقول علماء مسئله بهرگاه افسار را بگيرد
 سيزده بهرگاه آن مال از دست او بگيرد كس كند ديه با آن كس است بقول علماء مسئله
 بهرگاه شخص سوار باشد و مال را بپا زارد و آن مال غير او افتد كند سوار ضامن است و اگر
 غير مال را بپا زارد كه غير را ضرر كند يا سواره را ببندد از غير ضامن است مسئله
 بهرگاه شخص كار كند كه موی سوار را بپوشد و ديگر نرويد ديه كامل بايد بدهد
 مسئله بهرگاه موی سر زن را چنين كند كه نرويد و ديه زن كه نصف ديه مرد است
 بدهد مسئله بهرگاه شخص وضعي كند كه موی دو ابرو و شخص بپوشد و نرويد يا نصف
 شغال طلا بايد بدهد يا ديه قتل بنا بر قول شيخ طوسي در مسبوط و در خلاف بهرگاه بر ديه
 ارش بايد بدهد مسئله بهرگاه شخص دو چشم كس را كور كند ديه قتل بايد بدهد
 و اگر يك چشم را كور كند ديه نصف قتل بايد بدهد مسئله اگر كس چهار پلك دو
 چشم را معيوب كند ديه قتل بايد بدهد و تمام بيني قطع كردن هم چنين است مسئله
 قطع كردن دو گوش ديه قتل است و ديه يك گوش نصف آن و ديه نرمه گوش شصت
 آن است مسئله ديه قطع كردن زبان از پنج ديه قتل است و بعضی آن بالنسبه

اما دیه تمام بمبیت و هشت دندان دیه قتل است و دیه هر یک از چهار دندان پیش بخانه قتل
 شرعی طلا است مسئله اما دیه دو دست دیه قتل است و یک دست نصف قتل
 و حدش تا بند دست میباشد و دیه هر یک از انگشتها دیه عشر قتل است و دیه انگشت
 ابهام دست ثلث دیه یک دست است و چهار انگشت دیگر دیه دو ثلث یک دست است
 و دیه هر بند انگشتی ثلث دیه انگشت است مگر انگشت ابهام که دیه هر بند انگشت
 دیه ابهام است و انگشت زاید دیه اش ثلث دیه انگشت اصلی است و دیه شل کردن
 انگشت اصلی دیه ثلث انگشت است مسئله اما اگر شخص وضعی کند که ناخن بیک
 بفتد و نروید یا بروید سیاه دیه آن ده مثقال شرعی طلا است مسئله اما دیه شکستن
 پشت که جبران نتواند کرد و ممکن نشود دیه قتل است مسئله و قطع کردن هر دو
 پستان زن دیه قتل و دست و دیه یک پستان خشن و هر دو رابع دیه یا ارشال است
 مسئله دیه بیفیتین دیه قتل است مسئله دیه دو پا تا مفصل دیه قتل است
 و دیه انگشت های پا در حکم انگشتها دست است مگر انگشت بزرگ یا بقدر عشر درج است
 مسئله هرگاه کسی اذیت کند بیک را که عقل و زائل شود باید دیه قتل او را بدد و هرگاه با
 کسی هر دو گوش او شود باید دیه قتل بدد و کوی یک گوش دیه نصف قتل بدد و هرگاه
 باعث کوی هر دو چشم او بشود دیه قتل بدد و یک چشم دیه نصف قتل بدد و اگر کوی
 خوب و بد از بینی اصل او را نکند دیه قتل باید بدد و اگر آن اذیت باعث شود که انزال
 منی از آن شخص نشود دیه قتل باید بدد مسئله جراحتی که بروی یا سر مروج شود
 که پوست را پاره کند دیه اش یک شتر است یا نصف شتر یا بر قولی مسئله دیه
 پیش از آنکه تا ثلث دیه برسد یا دیه مر و مسا و است بعد ازین بقدر نصف دیه مر و است

اما دیکھ بندہ و کثیر نسبت قیمت ایشان است مسئلہ جراحہ تیکہ بر سر یار و بر سر
از پوست که شش قدرے از گوشت را ہم قطع نماید و یہ اش و شتر است و اگر کسی
از گوشت را بارہ نماید شتر است و اگر بچہ نازک کہ متصل با ستخوان است بر سر
چهار شتر است و اگر استخوان نمایان شد پنج شتر است و اگر استخوان را بشکند ده
شتر است و اگر استخوان را از جای بجای بر و پانزدہ شتر است یا بیست شتر و اگر
بچہ نہ منفر سر بر سر سی و بہ شتر است یا ثلث دہ است و جائفہ کہ بخوف بر سر مثل
بچہ زن است مسئلہ ہر گاہ شخصی بخنجر یا تیر و مانند آن زخم مای پکے زند کہ فرو رود
و یکزد و حد متقال شرعی طلا بدہد و اگر یکف برسد و فاسد نکند ہم چنین اگر بر دو
بار و بر سر پنجاہ متقال شرعی طلا بدہد و اگر یکدم واقع شود و بہم نیاید و در نسبت
شرعی طلا باید بدہ مسئلہ ہر گاہ شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند بقسے کہ
روی او سرنج شود یک متقال و نیم شرعی طلا بدہد و اگر زرد شود و نہ متقال و اگر
سیاہ شود و شش متقال شرعی طلا لازم است بدہ مسئلہ اگر این اثر در بدن
ظاہر شود نصف مقدار زند کور یا بدہد مسئلہ و یہ غلام و کثیر قیمت ایشان است
اگر تجا و زاز دہ نکند و اگر تجا و زاز دہ کند برگشت آن بدیت است مسئلہ
حمل کہ سقط کند و یہ از بر اسے نطفہ بیست متقال شرعی طلا است و از بر اسے
علقہ چہل متقال و از بر اسے منصفہ بیست متقال و اگر استخوان شدہ باشد شتر
متقال است و اگر روج و میدہ باشد و ان ہزار متقال است اگر سپر باشد و اگر
دختر باشد یا نعلد متقال است مسئلہ ہر گاہ کسی زن حاملہ را بکشد و یہ زن
و طفلش ہر چہ بیست باید بدہد و اما اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید و یہ

و در بخودش چیزی نمیرسد و اگر غریب باعث شود بهتر رسیدن یا قسمی دیگر غیر هر مسئله
هرگاه شخص در حال مجامعت با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن زن و
شغال شرعی طلا بد هر مسئله هرگاه کسی سر میت را حیدر کند صد شغال شرعی طلا بد
مسئله هرگاه شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند یا بد قیمت زن زده
و حال تلف بد هر مسئله هرگاه کسی اجزاء حیوان را کول یا کول را قطع کند یا جراحی
برساند تفاوت صحیح و معیوب را باید بدید و اگر حرام گوشت قابل تنگی باشد و ذبح نکند
بی اذن باید ارش بد هر مسئله هرگاه سگ شکاری را تلف کند پهل و رحم نقتله
بد بد هرگاه سگ پاسبان گرفته باشد یک گوسفند یا بدیت و در هم بدید و اگر سگ
پاسبان زراعت باشد یک قفیر گندم که هفت من و نیم بریزد و دوازده شغال شرعی نیست
بد بد هر مسئله هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش بشیر
کرده و در حفظ آن باید غرامت بکشد مسئله هرگاه کسی یکی را عمد اکشت او را
عفو کنند یا بدیه مصالحه کنند علاوه بر غرامت باید قاتل هر سه کفاره روز ماه و سال
رومان را بد هر مسئله اگر کسی قتل خطا یا شبهه نکند علاوه بر دیه باید یکی از سه
کفاره بهتریب که اول بنده آزاد کردن و آخر شصت مسکین طعام دادن است بد
مسئله اما هرگاه کسی سومی را بکشد بجان کافر حربی دیه لازم نیست اما کفاره
لازم است این چهار مسئله آخر از فتوی جناب شیخ مرتضی ره است مسئله
شیخی حشرات زمین مثل مورچه یا گس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرر ندارد مسئله
هرگاه گربه خیزی برساند یا زن نیست کشتن آن برسانند او را یا بیرونش بریزند مسئله
زندان حیوانات یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرت است و باز زیاده اند

قوت حيوانات را بار کردن و حيوان را در زیر بار بازداشتن و حيوانات را گرسنه
و تشنه داشتن يا از سرما و گرما با قدرت حفظ نکردن ظلم است بنا بر ايتي که آنها
مشتري دارند مکافاتش عذاب است تا تشنگي قلب آنها شود مسئله
تقصير کنند و ترکيب بعضي از گناهان کبيره شود ولي يا معلوم بحيت تا ديب و تبريت بقدر
ترکيب بدی کنند و اطاعت کنند بزيندان ایشان را نه بقتضاي لازم و نه بشود مسئله
هرگاه بزور اطفال و به لازم آيد بايد بچند دين است برایشان اگر چه پدر و مادر
هم باشند و به مال طفل است و اگر فوت هم شده آن طفل بايد پورته دهند بخود
ضارب بخير سه چيز از ان دين

چونکه مسئله ديات و حدود از مسائل مهمه بود لهذا در اين مختصرند کوشش بحيت
انتفاع مومنين و مومنات اسيد و ارستهم از مومنين و مومنين که اين حقير را
تقصير را در حال حيات و مائت از دعا خير فراموش نمايند تا باعث سعادت و اين بهگي شود

خاتمة الطبع

الحمد لله الذي وسع سمعه الاشياء و علمه الغيوب و انما بعد پس ميگويد احقر العباد و تصديق
الکامل النيشاپوري حق الله و الله و جعل الی کل خير آله که اين رساله نجبه و مجموعه چند مسائل
مختصره مستفيدة احکام فقهيه است موافق فتاوی جناب سرکار شريعت مدار حجة الاسلام
الانام جناب ميرزا محمد حسن صاحب شيرازي دام ظلّه العالی که بذریعہ بعض اکابر دين بد
اين پيچان رسیده و چون اين مجموعه و نجبه چپا به بلا و عجم بود و تيسر آن درين ديار
نجبه مسير و هم از زبان ثقات و معتدين و اهل خبره متواتر شنیده شد که اکثر مردمان در
عراق و محبسم تقليد جناب سرکار ميرزا دام ظلّه مينمايند و الحق که مسائل جناب مروج

یعنی بر غایت احتیاط است لهذا بنابر افتاده تمام واستفاده عام در مطیع فیض منبع
 اوده اخبار مقام کهنه چاپ شد امید از عنایات ربانیه اینکه مردم اعمال خود موافق این فتاوی
 خواهند نمود و از عهده تعلیه مجتهدی جامع الشرائط که لازم و واجب است بدراجه
 رسیده نگار خواهند شد و الله علی ما نقول وکیل و این اعتراف بر تیر را از دعای خیر و رحمت
 و بعد دعای فراموش خواهند فرمود ان الله لا یغنیع اجر المحسنین و کان الفراخ سن
 ذاک فی الثامن والعشرين من شوال المکرم سنة تسع وتسعين والفت و
 مائتین من هجرة سيد البشر عليه وعلى آله الصلوة والسلام من الله الاكبر

حالات شہداء کے کربلا و شہادت سید الشہداء
جناب امام حسین علیہ السلام نہایت عمدہ
اور مستند ہو مجالس میں جو وقت اس
کتاب کے مضامین ذکر پڑھتا ہو سب اچھا
کو سنیہ کوئی سے غش آتا ہو بغرض یہ کتاب
نہایت عمدہ ہو۔

حلیۃ العرائس - یہ کتاب زبان اردو
فقہ میں اسم باسملی ہو اس میں عورات کے
مسائل فقہ جو روضہ کے کار آمد ہیں صاف
صاف اور مشعر لکھے ہیں اگرچہ یہ رسالہ
مختصر ہی مگر فوائد عظیم مترتب ہیں جامع مباحث
تذکرۃ الصلوٰۃ وغیرہ کنجین اکثر عورات کو
پڑھانی جاتی ہیں لیکن بعض بعض باتیں
اس میں اس سے زیادہ ہیں اور عبارت
عام فہم نہایت سلیس ہو اور مسائل بہت
عمدہ عمدہ باسائید صحیحہ اس میں موجود ہیں اسکا
پڑھنا عورات کے لیے اکیسر اعظم ہو مصنف
اسکے مولوی اور او علی صاحب کھنوی ہیں۔

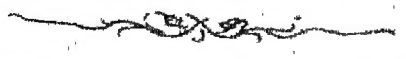
بعد حمد ہندی - یہ کتاب مختصر روضہ
کی بول چال سابق روش کی نظم ہو اکثر
اطفال خرد سال اور عورات کے لیے بہت
میں رہتی ہو انسان کا غلبہ اور قہر میں شکر
ونکیر کا سوال وہاں پر کیا قیامت کا اثبات

جہاد الاسلام فی احکام الصیام - یہ کتاب
فیض انتساب نربان فارسی تصنیفات
عالم علوم حلی و خلی حقہ الاسلام مجتہد العصر
والزمان جناب مفتی مولوی سید محمد عباس
صاحب کھنوی سے ہو۔ اس کتاب لاجواب
میں روضہ داروں کے مراتب اور ثواب
اور روزے کے آداب نہایت مبسوط
اور مفصل تحریر فرمائے ہیں اور روضہ
خورون کی ثقافت اور خجائت کو کس
خود بصورتی سے بیان فرمایا ہو جسکے پڑھنے
سے ماہ رمضان المبارک کی عظمت و جلالت
اور رونہ داروں کی قدر و منزلت
صاف صاف معلوم ہو جاتی ہو احادیث
صحیحہ سے جناب مصنف نے ہر فقرہ کا
ثبوت دیا ہو اور دلائل عقلی و نقلی تفصیل
قرآنی سے صوم اور رسائیم کی عظمت ظاہر
فرمائی ہو بغرض یہ کتاب سراپا فوائد و فضائل
طرح المعانی ہیں۔ تصنیف جناب مولوی
سید سعید صاحب المعروف پنجا سید
سیرین صاحب مشہور یہ کتاب نہایت انا میں
نہایت عمدہ ہو۔

عین البکا - معروف بہ وہ مجلس - یہ
کتاب مستطاب نہایت انا میں کی در بیان

عمرہ اور بیت علیہ السلام پر چھوٹے چھوٹے لوگ
اور لڑکیاں اکثر آکر بیٹھ جاتی ہیں جس سے
مساکین بھی واقفیت ہو جاتی ہیں اور
روزہ و نماز جو کہ اصول مذہب ہیں اس میں
صلاحیت کامل پیدا ہو جاتی ہیں اور عقائد
بھی درست ہو جاتے ہیں اسی سبب سے
یہ مقام پر مروج ہیں اور ہر شخص اس کو
شریعت اطفال کے لیے خرید کرتا ہے۔
خلاصۃ المصابیح۔ یہ کتاب مصائب
اہل بیت علیہم السلام میں مشہور و معروف ہے
تا لقیات سے محدث مقبول و ذکر آل عبا
مولوی میرزا محمد یادی صاحب صلحا
مرحوم کی ہے۔ دو مرتبہ پہلے بھی اس
مطبع میں طبع ہوئی تھی اور کئی مطابع
میں بھی چھپ چکی ہیں اس مرتبہ نہایت
احتیاط سے کمال صحت طبع ہوئی ہے
مصائب سید الشہداء امام حسین علیہ التحیۃ
والتشا کو جناب مولف مرحوم نے اس
عمرگی اور ربط معقول سے ترتیب دیا ہے
اور ایسا نادر خلاصہ نہ پایا ہے اور ایسے
ایسے مضامین جگر خراش مصائب امام
ہمام اور اہل بیت علیہم السلام کے کہیں
کوہنکے سننے سے سامعین کو غش آتا ہے

ایک دریا آندون کا انگھرن سے ہم
جاتا ہے الغرض یہ کتاب فیض انتساب
اس مرتبہ کا عند عمرہ پر صاف و شفاف
چھپائی گئی ہے اسلئے درجہ کے خوشنویس سے
لکھوائی گئی ہے اور قیمت بھی بغرض زناہام
نہایت ارزان ہے۔
مسدس باوج۔ تالیف مرزا محمد جعفر صاحب
مخلص باوج خلف الصدق قیاب خزا
ویر صاحب مرحوم اس مسدس میں جناب
امیر المؤمنین علی مرتضیٰ علیہ السلام کی نہایت
عمرگی سے مدح کی ہے قابل بلا شکر و ثناء ہے
مجموعہ حرثہ میر مولنس۔ یہ مجموعہ نادر
و گوہر ہے بہار دوق مہر خراو سیکہ نوحہ
و بکا و خیرہ شیون و شین جامع مصائب
اہل بیت علیہم السلام میں مضمون
جگر خراش جس سے دل انس و جان
پاش پاش ہو سو فغان آتش غم کشکان
خجھر الم ذکر حالات اصحاب و اولاد امام
ہمام ہے سلطان الذاکرین ملاذ الشاعریں
میر نواب صاحب مرحوم المخلص بہ مولنس
برادر میر نیش کا یہ کلام بلاغت نظام ہے
اسکی تین جلدیں ہیں۔



ف ۳۴۵۹ (R)
 CALL No. { ۱۹۵ ACC. No. ۲۷۴۲
 AUTHOR محمد حسن
 TITLE مخبر

۱۹۵ (R) ۳۴۵۹
 ۲۷۴۲
 مخبر

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

